

منتخبی از آثار منصور حکمت در باره:

## در باره مجمع عمومی کارگران،

### هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه، کار علنی و "قانونی" و...

#### ۱- پاسخ به سؤالاتی در باره مجمع عمومی کارگران،

#### هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه، کار علنی و "قانونی" و...

توضیح: تاریخ معلوم نیست اما بحث مربوط به مباحثات زمستان سال ۱۳۶۶ در حزب کمونیست ایران است.

سؤالات در متن ذکر نشده‌اند اما بحثها روشن‌اند و در پاسخ، میتوان سؤالاها را هم تشخیص داد.

سؤال ۱- آنقدر طبیعی است که برای هیچکس نمیتوان بخاطر راه انداختن آن پاپوش دوخت. هیچ رژیم نمیتواند با مجمع وسیع کارگران همان رفتار سرکوبگرانه و پلیسی‌ای را بکند که به یک هیأت نمایندگی، هسته مخفی یا هیأت مؤسس اتحادیه مخفی میکند. مجمع عمومی شکل ایده‌آل به میدان آمدن کارگر بصورت متشکل و علنی است، یعنی به آن شکلی که قدرت کارگر به معنی واقعی کلمه به نمایش در می‌آید. کارگر منفرد در هسته مخفی زور بیشتری از دانشجوی منفرد در هسته مخفی ندارد. اما کارگر مجتمع در مجمع عمومی یک قدرت واقعی است، چرا که کارگر در علنی بودن و توده‌ای بودن حرکتش است که میتواند بعنوان کارگر قد علم کند.

سؤال ۲- هیأت نمایندگی کارگری، فی‌نفسه هنوز تشکل توده‌ای کارگری نیست. چون نه یک ساختار ماندگار ایجاد میکند و نه ظرفی برای توده کارگران (که عضو هیأت نمایندگی نیستند) تعریف میکند. شک نیست که تحمیل نمایندگان خود به کارفرما و دولت، گرفتن نوعی مصونیت دوفاکتو برای آنها در مقابل رژیم (بعنوان کسانی که وکیل کارگرانند و باید از منفعت آنها دفاع کنند)، شناساندن چهره‌های کارگری و تبدیل آنها به رهبران عملی در مقیاس سراسری، حمایت توده‌ای از نمایندگان و غیره، همگی طبقه کارگری را که از حداقل تشکل توده‌ای محروم است در صحنه مبارزه قوی‌تر میکند و بسیار مفید است. اما این هنوز سؤالی را که یک فعال کمونیست کارگری در جنبش کارگری جلوی خود گذاشته است پاسخ نمیدهد. سؤال اینست: چگونه میتوان ظرفی، تشکیلاتی، برای شرکت و ابراز وجود متحدانه و ادامه کار توده کارگران ساخت. هیأت نمایندگی بالآخره هیأت نمایندگی است. هر قدر هم که مورد حمایت کارگران باشد، هنوز یک هیأت برگزیده از میان کارگران است که پشتش به یک سازمان کارگری استوار نیست. هیأت نمایندگی کارگری در ایران، با سران اتحادیه‌ها در اروپا هم‌ارز نیستند، چون بطور واقعی به نیابت از یک "سازمان کارگری" جلوی کارفرما قرار نگرفته‌اند. داشتن رأی اعتماد کارگران، و یا جوابگو بودن به کارگران، هنوز جای داشتن حمایت و رأی یک سازمان دایر کارگری را نمیگیرد. اگر هیأت نمایندگی کارگری را توقیف کنند، کارگر هنوز با همان سؤال قدیمی روبروست: چکار کنم؟ ظرف اعتراض متشکل من چیست؟ کجا بروم؟ جنبش مجمع عمومی موضوع را از زاویه دیگری مطرح میکند. اجتماع کردن، پای یک تصمیم را جمعا امضا کردن، جمعا اعتراض کردن و جمعا پاسخ خواستن، مناسبترین شکل مبارزه در شرایط ایران امروز است. واضح است که در این سنت هم کارگران نماینده انتخاب میکنند. اما این نمایندگان پشتشان به مجمع عمومی کارگری، به تصمیمات آن و به قابلیت تجمع مجدد آن گرم است. جنبش مجمع عمومی قدم اول، و سنگ بنای، جنبش شورایی است.

سؤال ۳- شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ اساسا کمیته‌های کارخانه بودند و نه شورا به معنایی که جنبش شورایی مد نظر دارد، یعنی جنبشی که اجتماع (مجمع عمومی) کارگران در یک واحد، سلول پایه آن است. شوراهای کارگری دوران انقلاب،

کمیته‌هایی متشکل از نمایندگانی از کارگران بود. بنظر من آن نوع شوراهای، یعنی کمیته‌های کارخانه، مطمئناً دوباره عروج میکنند. بنظر من این نهاد با این واقعیت خوانایی داشت و هنوز دارد که جنبش کارگری ایران یک الیت سیاسی و یک بافت رهبری عملی غیر رسمی دارد که هیچوقت این امکان را نداشته‌اند در یک ساختار اتحادیه‌ای پایدار به رهبران رسمی و مسنولان اتحادیه‌ای تبدیل بشوند. تلاش برای راه‌اندازی تشکلهای کارگری و بخصوص برای تأمین رهبری کارگران در جدالهای جاری با دولت و کارفرما در خون اینهاست. بمجرد اینکه تناسب قوا اجازه بدهد این رفقا در سطح کارخانه‌ای و حتی فراکارخانه‌ای یک شکل علنی به وحدت عمل مبارزاتی خود میدهند و نوعی رهبری عملی و علنی برای کارگران تشکیل میدهند. این جنبش اتحادیه‌ای نیست. رادیکال‌تر از آن است، سوسیالیست است. اما جنبش شورایی هم نیست، چون اساساً، با الهام قوی از سنت اتحادیه‌ای، به نمایندگی کردن کارگران در مقابل دشمن معطوف است و نه به خود-سازمانیابی توده کارگری برای ابراز وجود طبقاتی و اعمال حاکمیت (که بنیاد جنبش شورایی است). اینکه وضعیت انقلابی و فرار سرمایه داران و مصادره‌ها در انقلاب ۵۷ این کمیته‌ها (شوراها) را به قلمرو کنترل کارگری کشید هنوز تغییری در این واقعیت نمیدهد که اساس کار اینها نمایندگی کردن کارگر در قبال دولت و کارفرما بود و نه بدست گرفتن قدرت یا اداره امور جامعه. بنظر من این جنبش شورایی نوع سال ۵۷، که همانطور که گفتم شاید جنبش کمیته‌های کارخانه عنوان بهتری برای آن بود، منعکس کننده این واقعیت است که جنبش کارگری در ایران بسرعت رادیکال میشود و از کنار ایده‌های سندیکایی عبور میکند، بدون اینکه یک سنت حزبی کمونیستی کارگری شورایی در سطح جامعه قد علم کرده باشد و به این رادیکالیسم کارگری امکان جبهه‌گیری سیاسی در قبال مسأله دولت و حاکمیت را بدهد. این جنبش ماتریال جنبش شورایی در ایران است، اما بخودی خود هنوز خود آن نیست. سنت شورایی باید آگاهانه بدون جنبش کارگری ایران برده شود و برای آن تبلیغ شود. باید فعالین کمونیسم کارگری در ایران فعالین جنبش شورایی باشند. به معنی جنبش خود-سازمانیابی وسیع طبقه کارگر برای دخالت در سرنوشت جامعه و در امر قدرت و اداره امور.

سؤال ۴- اتفاقاً تمام زیبایی جنبش مجمع عمومی در همین است که چپ است بدون آنکه تخیلی باشد. چپ است و از همه آلترناتیوها شدنی‌تر است. چپ است برای اینکه توده وسیع کارگران را به میدان میکشد. شدنی‌تر است برای اینکه بجای اینکه تشکل کارگری را به رضایت دولت و سازمان امنیت و تساهل رئیس جمهور و بلند شدن رهبر از دنده مدنی، گره بزند، بجای اینکه برای راه اندازی اش رهبران کارگری را به جلسات پنهانی فراخواند و به خطرشان بیاندازد، بجای اینکه اساسنامه‌های من درآوردی و مقررات دلبخواهی وضع کند و برود و بیاید تا رضایت گرایش‌ها را جلب کند، از کارگران میخواهد که جلوی چشم دولت و کارفرما دقایقی چند در کانتین جمع شوند و راجع به یک موضوع نظرشان را بگویند و حکمی را تصویب کنند که بشود بنام کارگران و با مسنولیت همه کارگران و بعنوان مطالبه همه کارگران جلوی مقامات گذاشت. هیچ نیرویی در دنیا نمیتواند مانع جمع شدن علنی کارگران ناراضی یک واحد برای چاره‌جویی بشود. در این روش دست دولت و کارفرما بسته‌تر است. کسی را نمیتواند انگشت‌نما و اخراج کنند. به کسی نمیتواند اتهام توطئه‌گری بزنند، کارگر را نمیتواند تک گیر بیاورند و بترسانند، نمیتوانند رهبر و فعال کارگری را منزوی کنند و بگویند. چون حرف حرف مجمع عمومی است.

جنبش مجمع عمومی یعنی جنبشی که سعی میکنند در هر واحد و کارگاه مجمع عمومی راه بیاندازد و خواست کارگران را به مصوبه رسمی آن تبدیل کند و اجتماع کارگران را به ضامن اجرایی آن تبدیل کند. یک عمل طبیعی و نسبتاً عملی (تجمع فیزیکی کارگران) فوراً سنگ بنای یک تشکیلات توده‌ای و یک اراده واحد میشود. برای جنبش شورایی این یک نقطه شروع واقعی است. برای مبارزات جاری، این یک ظرف بسیار مناسب تأمین رهبری و بسیج و متحد کردن صفوف کارگران است. نفس این تجمع نوعی آکسیون و قدرت‌نمایی علنی کارگران محسوب میشود و روحیه بخش است. از همان ابتدا همه چیز علنی و شرکت در آن برای هر کارگر در هر استثنای قابل دفاع است. دست دولت برای برهم زدن و انگ زدن به آن بسته است. بله چپ است. اما عملی‌ترین روش است.

در مورد سندیکا و ایده "یک چیزی بگویید که بشود گرفت" چند کلمه بگویم. اولاً، سندیکا آلترناتیو شورا نیست، شورا هم مزاحم ایجاد سندیکا نیست. اینکه چرا در ایران سندیکای مستقل از دولت نداریم، سوالی است که پاسخش را باید جنبش سندیکایی پیدا کند و برای همه ما توضیح بدهد. اگر از من بپرسند، میگویم در ایران سندیکالیسم یا نمیگیرد برای اینکه سندیکا، بخصوص در دوره و زمانه ما محصول جنبش عمل مستقیم کارگری نیست، بلکه جزئی از یک مدل اداری-سیاسی در جامعه است. سندیکا بخشی از یک توازن و حتی توافق وسیع‌تر در جامعه میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در

بازار است. سندیکا بعنوان بخشی از یک رژیم و نظام سیاسی خاص امکان شکفتن و تداوم داشتن دارد. بدون پارلمان، بدون سوسیال دموکراسی، بدون تقدس بازار، بدون سنت قوی قانونگرایی بورژوازی در جامعه، بدون ثبات سیاسی و بطور خلاصه بدون یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موجه و پذیرفته شده‌ای از آن تعریف شده باشد، سندیکاسازی راه بجایی نمیرسد. حتما بعضی در نقد این نظر مثال سندیکاهای انقلابی در برخی کشورهای دیکتاتوری و یا اتحادیه‌های آفریقای جنوبی را پیش خواهند کشید. اما این مثالها مربوط نیست، چون قرار بود دوستان سندیکاساز ما شدنی بودن و "قابل گرفتن" بودن سندیکاهای متعارف را نشان بدهند. شک داریم کسی بتواند اجازه سندیکای انقلابی را از مسئولین و مامورین تقسیم معجون جامعه مدنی در ایران بگیرد.

با اینحال هر فعال جنبش کمونیسم کارگری مدافعان سندیکا را تشویق میکند که اگر چیزی را میشود "گرفت" حتما بگیرند. قبلا هم گفته‌ام، ما هیچ دو خشتی که کارگران روی هم گذاشته باشند را بر نمیچینیم. ما آلترناتیو خود را تبلیغ میکنیم و میکوشیم کارساز بودن و عملی بودن آن را نشان بدهیم، کاری که انتظار داریم سندیکانی‌ها هم بکنند.

سؤال ۵ - بنظر من ایدا ما نباید برخوردمان را به اتحادیه‌گرایی در کشورهای جهان سوم تند کنیم. یادمان باشد داریم در مورد طبقه کارگری حرف میزنیم که در قلمرو سیاسی و اقتصادی بشدت تحت سرکوب و حمله است و به زور از حداقلی از تشکل برای ابراز وجود صنفی و سیاسی برخوردار است. نشان دادن ناتوانی تاریخی اتحادیه‌ها بنظر من باید با ارجاع به سنت اروپا و آمریکا انجام بشود.

بحث مربوط به مباحثات زمستان سال ۱۳۶۶ در حزب کمونیست ایران است.

منتشر شده در "منتخب آثار منصور حکمت، ضمیمه ۱"، ژوئیه ۲۰۰۶

## ۲- در مورد مسائل گرهی در بحث شورا و سندیکا

الف - در ارزیابی اتحادیه‌های کارگری درک تجریدی وجود دارد که مبتنی بر تعمیم خصوصیات اتحادیه‌ها در اوان تشکیل آنها در قرن گذشته است. در این نگرش اتحادیه‌ها جدا از پروسه تکوین تاریخی‌شان، صرفا به مثابه ابزار دفاعی کارگران برای حفظ سطح معیشت، اوضاع اقتصادی و شرایط کارشان، در نظر گرفته میشود. حال آنکه در هر نوع بررسی اتحادیه‌ها باید این نکات را در نظر گرفت:

۱ - تکامل تاریخی اتحادیه‌ها به ارگانهای کارگری احزاب بورژوازی سوسیال دموکرات و رفرمیست.

۲ - تکامل یک بوروکراسی محافظه‌کار در اتحادیه‌ها و کنترل توده کارگران توسط این بوروکراسی.

۳ - قرار گرفتن اتحادیه‌ها در کل ساختار حکومتی بورژوازی در اروپا به عنوان ارگانهایی برای کنترل اعتراضات کارگری، جلوگیری از رادیکالیزاسیون کارگران، تحمیل قراردادهای دسته‌جمعی سازشکارانه به آنان، تحت انقیاد درآوردن کارگران به سیاست‌های عسرت، افزایش بیکاری و...

۴ - رو در رو قرار گرفتن اتحادیه‌ها در مقاطع انقلابی با تشکل‌های رادیکال کارگران نظیر شوراها و کمیته‌های کارخانه، بویژه با ادعای نمایندگی انحصاری طبقه به شکل "مستقل" در عرصه اقتصادی و رفاهی. اتحادیه‌ها در میان تشکلهای کارگری در دوره انقلابی در جناح محافظه‌کار قرار میگیرند.

۵ - ناتوانی موجود اتحادیه‌ها در شرایط بحران اقتصادی، بیکاری میلیونی، کاهش قدرت خرید کارگران و تنزل شدید سطح معیشت آنان.

۶ - ناتوانی اتحادیه‌ها از سازماندهی اکثریت کارگران علیرغم وجود سیاست Closed Shop (که بر طبق آن استخدام کارگر غیر اتحادیه‌ای ممنوع اعلام شده)، و قانونی بودن فعالیت اتحادیه‌ها.

ب - عوامل فوق مانع از آن است که یک حزب کمونیست انقلابی رأساً، بعنوان یک سیاست، کارگران را به سازماندهی اتحادیه‌ها فراخوان دهد. مسأله برای حزب کمونیست انقلابی امروز، نحوه برخورد به اتحادیه‌ها و گرایش سندیکالیستی در میان کارگران و احزاب رفرمیست است. اتحادیه سازی نه یک گرایش "طبیعی" و "خودبخودی" کارگران در مبارزه برای وحدت، بلکه شکل پیشنهادی و جاافتاده گرایش معینی در جنبش کارگری - گرایش سوسیال دموکراتیک- رفرمیست است.

ج - در مورد مسأله اتحادیه‌ها، این ملاحظات با توجه به شرایط ویژه ایران اضافه میشود:

۱- طبقه کارگر ایران یک سنت قوی اتحادیه‌ای و تجارب کافی برای ایجاد یک جنبش اتحادیه‌ای ادامه کار نداشته است. (فقدان ادامه‌کاری احزاب رفرمیست، اختناق، اصلاحات ارضی، تغییر سریع بافت کارگری و چندین برابر شدن کارگران صنعتی در طول مدت کوتاه، افزایش درآمد نفت، اشتغال کامل و افزایش خودبخودی و سریع دستمزدها تحت عرضه و تقاضا در سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۶، عوامل سهیم در این وضعیت هستند).

۲- در شرایط متعارف تولید بورژوازی در ایران (یعنی به استثنای دوره‌های بحران سیاسی) بورژوازی وجود یک جنبش اتحادیه‌ای مستقل را تحمل نمیکند (لااقل تا کنون چنین بوده. گرایش‌های مستبدانه سرمایه‌داری ایران قبلاً در ادبیات ما مورد بحث قرار گرفته است).

۳- جنبش کارگری ایران هم به دلیل اوضاع سیاسی و هم به دلیل نبود سندیکاهای رسمی که بتواند رادیکالیزاسیون آن را کنترل کند، بسرعت با هر درجه احساس قدرت، سیاسی میشود. مبارزه کارگری در ایران برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نمیماند. این کارایی اتحادیه‌ها را برای کارگر ایران کم میکند و اتحادیه را در صورت وجود بسرعت یا بی‌مصرف میکند یا در مقابل کارگران قرار میدهد. نفس وجود اتحادیه‌های کارگری در ایران عملی برای از میان بردن فلسفه وجودی آنهاست، چرا که تشکل کارگران چنانچه در سطح اقتصادی (و مستقل) توسط دولت به رسمیت شناخته شود، جنبش کارگری مطالبات سیاسی خود را طرح میکند.

۴- در دوره اخیر مطالبه اتحادیه (در تقابل با سایر اشکال تشکل توده‌ای) اساساً توسط جناح‌های راست و رفرمیست در اپوزسیون چپ ایران طرح شده است. این مطالبات عمدتاً توسط "متفکران" خلق‌گرا و روشنفکر فرموله شده، و نشانه‌ای از اقبال عمومی کارگران به آن در دست نیست. بطور مشخص "خط سندیکا" در برابر "خط شورا" در مباحثات دوره انقلاب بازنده شد، و نتوانست تأثیری جدی بر پراتیک کارگران داشته باشد.

۵- روی آوری بخشی از چپ ایران به سیاست ایجاد اتحادیه‌ها (راه کارگر - رزمندگان)، یک عقب‌گرد سیاسی برای جلب توجه بخش‌های عقب افتاده تر جنبش کارگری را نمایندگی میکند، و نه یک ارزیابی واقع‌بینانه از مقدرات و مقهورات جنبش کارگری ایران. سیاست اتحادیه سازی، در مقایسه با سیاست شورا و مجمع عمومی (که تا بحال مورد تبلیغ ما بوده است) بسیار ناموفق‌تر و غیر واقعی تر به نظر میرسد.

د - ایجاد اتحادیه‌های کارگری در ایران باتوجه به آنچه گفته شد:

۱- بعنوان سیاست ما در مورد ایجاد تشکلهای توده‌ای مطلوبیت ندارد. اتحادیه نمیتواند شعار اصلی ما و شکل اصلی تشکل توده‌ای کارگران در ایران باشد.

۲- مقدور نیست. ایجاد اتحادیه‌های کارگری، مگر بصورت مقطعی و جزئی، ذهنی‌گرایانه است.

هـ - تبلیغ شورا و مجمع عمومی (منظم و سازمانیافته) خط درست در قبال مسأله تشکلهای توده‌ای کارگران در ایران است زیرا:

۱- از لحاظ سیاسی به نیازهای مبارزه کارگران ایران (محدود نبودن به عرصه اقتصادی، محدود نبودن به قانونیت) نزدیکتر است.

۲- از لحاظ عملی ایجاد آن مقدور است (مجمع عمومی شکل طبیعی اغلب اعتراضات کارگری است، ضعف کارگران ایران در ایجاد سازمانهای هرمی و پیچیده را میپوشاند، به قدرت مستقیم توده متجمع متکی است، دفاع از آن ساده است).

۳- پشتوانه عملی آن نه فرمیسم و سوسیال دموکراسی، بلکه کمون و اکتبر است. بار آموزشی آن برای طبقه کارگر بسیار است.

۴- با رشد انقلاب و رادیکالیزاسیون توده‌ها ظرفیت مبارزاتی خود را نه فقط از دست نمیدهد بلکه بیشتر آن را باز مییابد. مجمع عمومی رکن دموکراسی مستقیم کارگری و شورا (سویتها) است.

۵- جنبش کارگری هم اکنون قابل عمل بودن این سیاست را اثبات کرده است.

و- موضع ما در قبال خط سندیکالیستی در جنبش کارگری بر مبانی زیر استوار است:

۱- ما رأساً، مگر در موارد معین، کارگران را به ایجاد سندیکا فراخوان نمیدهیم، بلکه در مقابل شورا، مجمع عمومی و جنبش مجامع عمومی مرتبط با هم را دامن میزنیم.

۲- ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا (درست مانند تلاشهایشان برای هر نوع تشکلیابی دیگر) دفاع میکنیم و به آن یاری میرسانیم.

۳- ما در اتحادیه‌های مستقل کارگری شرکت میکنیم و برای کسب رهبری در آن میکوشیم. در درون هر اتحادیه خط مستقل خود را متحد میکنیم.

۴- ما برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیه‌ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم.

این مطلب در زمستان ۱۳۶۵ بعنوان سند داخلی حزب کمونیست ایران نوشته شد و برای اولین بار در بسوی سوسیالیسم شماره ۳، دوره دوم، بتاريخ مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید.

### ۳- باز هم درباره شورا

در نوشته قبلی ("در مورد مسائل گرهی بحث شورا و سندیکا") و متعاقباً در جلسه هیات تحریریه مرکزی رنوس دلایلی را در مورد ارجحیت ایده شورا و مجمع عمومی (در مقایسه با حرکت اتحادیه‌ای) ارائه کردم. یکی از نواقص بحث، که توسط رفقا خاطر نشان شد، این بود که ایده شورا و مجمع عمومی، در مقایسه با ایده اتحادیه‌های کارگری که مفهومی شناخته شده و تجربه شده است، بویژه از نظر فعالیت آن در مقیاس سراسری هنوز ناپخته و نامعین است. "مجمع عمومی نمیتواند چیزی بیشتر از یک تشکل توده‌ای- محلی باشد". قرار بر این شد تا در ادامه بحث ما، طرفداران ایده شورا دورنمای سراسری طرح خود را ارائه کنیم. چگونه میتوان جنبش شورائی، متکی بر ایده مجمع عمومی، را در مقیاس سراسری مجسم کرد و تا چه حد چنین ایده‌ای قابلیت مادیت یافتن دارد.

این نوشته حاوی رنوس پاسخ ما به این سنوال است. ابتدا تصویری از ساختمان سراسری جنبش شورایی مورد نظر خود بدست میدهیم و سپس رابطه این تصویر تجریدی را با واقعیات موجود در جنبش کارگری ایران بحث میکنیم.

شوراها بعنوان یک آلترناتیو در سازمانیابی سراسری کارگری

۱- در تمایز با اتحادیه‌های کارگری، که مبنای آنها سازمانیابی صنفی یا رشته‌ای تشکیل میدهد، سازمان سراسری شورایی متکی به بهم پیوستن و اتحاد عملی شوراها، کارخانه‌ای و کارگاهی در یک جغرافیای اقتصادی و اداری معین است. شوراها، شرق و شوراها، گیلان، نمونه‌هایی از این نوع سازمانیابی فراکارخانه‌ای شوراها را بدست داده‌اند. این بدان معناست که پایه‌ای ترین سلول جنبش سراسری شورایی، همچنان خود یک شورای تمام عیار است. بعبارت دیگر سازمان سراسری شوراها، در نهایت چیزی جز یک هرم سازمانی متشکل از شوراها نیست. در مورد نحوه ایجاد این هرم سازمانی و خصوصیات آن میتوان دگم نبود. مساله اساسی درک این مساله است که چنانچه واحد پایه شورا بعنوان یک پدیده معتبر شناخته شود، آنگاه ایجاد یک سازمان سراسری شورایی، که بتواند کل کارگران را نمایندگی کند، ناممکن نیست. در عمل

سیر مبارزه کارگری، خصوصیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه و عوامل متعدد دیگر مشخصات عملی هرم شوراهای، نحوه ارتباط هر شورا با کل سازمان سراسری، موازین این اتحاد سراسری و غیره را تعیین خواهد کرد. آنچه ما اینجا طرح میکنیم، یک الگوی شماتیک تجربیدی، اما از لحاظ عینی قابل ایجاد، برای سازمانیابی سراسری شوراهای است.

۲- شورای پایه همان مجمع عمومی سازمانیافته است. این ایده برای حزب ما آشناست و لزومی به توضیح آن نیست. چند نکته را میتوان برای روشنی مطلب اضافه کرد:

الف - قاعدتا اندازه های کمی (تعداد اعضاء واحدی که یک شورا در آن تشکیل میشود و غیره) تابع عوامل فیزیکی و سیاسی مختلفی است. کارخانه ۲۰۰۰ نفری نمیتواند یک شورای پایه (یک مجمع عمومی) داشته باشد. بطور واقعی نیز چنین کارخانه ای از لحاظ سیاسی هم ارز یک کارگاه ۵۰ نفری نیست. این دشواری ای در طرح شورایی بوجود نمیآورد. در عین اینکه کارخانه مورد نظر میتواند یک شورا داشته باشد، این شورای واحد میتواند شورای نمایندگان مجمع عمومی قسمت ها باشد. این شورا میتواند ۴۰ برابر تعداد نمایندگانی که کارگاه ۵۰ نفره به ارگان بالاتر میفرستد، نماینده بفرستد و غیره. بحث شورای متکی به مجمع عمومی در حل این مساله با دشواری روبرو نیست.

ب - مجمع عمومی سازمانیافته به معنی مجمع عمومی همیشه دائر نیست. مجمع عمومی، شورا و منشأ قدرت آن است. اما سازمان اداری شورا از مقاماتی تشکیل میشود که توسط مجمع عمومی انتخاب میشوند. در طرح مقدماتی ما، همه این مقامات را در یک کمیته اجرایی شورا، که در فاصله دو نشست امور مربوط به شورا را حل و فصل میکند، جلسات شورا را اداره میکند و به مجمع عمومی گزارش میدهد، خلاصه میکنیم. بنابراین شورای پایه یک سازمان است که در آن تصمیم گیری، سیاست گذاری و اجراء میتواند مانند هر سازمان دیگر بطور پیوسته و مستمر سازمان یافته باشد. کمیته اجرایی شورای یک کارخانه، معادل اداری مقامات اتحادیه ها در کارخانه است.

ج - خاصیت اساسی شورای پایه، اعمال دموکراسی مستقیم است. یکی از تفاوت های اساسی جنبش شورایی با جنبش اتحادیه ای وجود این دموکراسی مستقیم در سطوح مختلف است و همین است که آن را در اساس از انحرافات بوروکراتیکی که اتحادیه ها به آن دچار میشوند مصون میکند.

۳- در سطح بالاتر از فابریکها، ما شورای نمایندگان شوراهای را خواهیم داشت (در عمل این میتواند کانون شوراهای فلان منطقه و غیره اسم بگیرد یا هر چیز دیگر، بحث بر سر محتوای واقعی این شورای عالیتر است) خود این شورا نیز یک مجمع عمومی متشکل از نمایندگان شوراهای پایه، با خواص مجمع عمومی پایه است. این شورا نیز کمیته اجرایی و مقامات اداری "دائمی" (در تمایز با مجمع عمومی که نشست های هر چند وقت یکبار دارد) خود را انتخاب میکند. مصوبات شورای عالیتر برای شورای پایینتر لازم الاجراست. در واقع با ایجاد شوراهای عالیتر، نمایندگی کارگران در برخی مسائل به آنها منتقل میشود و از حیطة اختیارات شورای پایه حذف میشود (البته در حالت ایده آل- والا در شرایط واقعی تمام قوانین مبارزه و کشمکش میان نیروهای واقعی اینجا هم حکم میکند) و لذا با تعریف و تفکیک اختیارات هر شورا، لاقلاً روی کاغذ، حیطة نفوذ تصمیمات هر یک معلوم میشود.

نمایندگان شورای بالا، از مجمع عمومی شورای پایین انتخاب میشوند و توسط همین ارگان قابل فراخواندن و تعویض هستند. شورای بالا نیز به نوبه خود نمایندگانی را برای شورای بالاتر انتخاب میکند. حق عزل و نصب شورای پایین تر فقط در یک حلقه وجود دارد) یعنی اگر نماینده کارخانه A در شورای منطقه B به نمایندگی این شورا در شورای استان C انتخاب شد، دیگر کارخانه A حق فراخواندن او را ندارد، بلکه این از حقوق شورای سطح B است (شورای محلی با انتخاب نمایندگان قبلی خود به شوراهای دو مرحله بالاتر، باید آنها را جایگزین کند. در صورت عزل اینگونه نمایندگان، آنها یکسره به پایین ترین شورایی که هنوز اعتبارنامه شان را قبول دارد رجعت میکنند). به دو مرحله پایین تر. در مثال بالا، کسی که از B به C انتخاب شده - و در B توسط A جایگزین شده - با عزل توسط B به مجمع عمومی A برمیگردد.)

۴- این سلسله مراتب شوراهای و شوراهای نمایندگان تا هر درجه که لازم باشد بسط مییابد. ممکن است نمایندگان شوراهای چندین کارگاه کوچک ابتدا در یک شورای بزرگتر جمع شوند و سپس تنها یک نماینده، هم ارز نماینده مستقیم یک کارخانه بزرگ، به شورای منطقه ای بفرستند. این تابعی از قرار و مدار و توافقات خود شوراهای و جزئی از هر نوع سازمانیابی کارگران است و پیچیدگی ای در عمل بوجود نمیآورد. در این شبکه، بهر حال، هر می از شوراهای و به موازات و متصل به آن، هر می از کمیته های اجرایی شوراهای بوجود میآید. شبکه های مجمع عمومی، شبکه های تصمیم گیرنده، سیاست گذار

و "مجمعی" هستند و شبکه های کمیته اجرایی ها (و مقامات ستادی هر مجمع عمومی) سازمان اداری جنبش شورایی سراسری را میسازند. در راس این هرم شورای سراسری و کمیته اجرایی شورای سراسری قرار میگیرد.

۵- سیستم شورایی وجود اتحادیه ها و اتحاد آنها در این شوراها را یکسره منتفی نمیکند. برای مثال میتوان تصور کرد که در اصناف معینی که اتحادیه فرم مناسب تشکل آنهاست (کارگران ساختمانی منفرد، کارگران خدمات خانگی، رانندگان بنگاههای ترابری کوچک و...) در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگان بفرستند و بعبارت دیگر وابستگی خود را به سازمان شورایی سراسری اعلام کنند. در اینحالت یک شرط حیاتی، اتکاء این سازمانها به مجامع عمومی و رای عمومی اعضاء و قابل عزل و نصب بودن مقامات آنها توسط انتخاب کنندگان مستقیم خواهد بود. سیستم شورایی همچنین این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشان دیگر را در جهات دیگر و در هیاتهای اجتماعی دیگر به خود متصل نگاهدارد. شوراهای "روستایی" و یا شوراهای سربازان، میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. (جنبش تعاونی های کارگری و غیره نیز میتواند جای خود را در وابستگی به این شبکه پیدا کند). به این ترتیب سیستم شورایی امکانات بسیار وسیعتری را برای ایجاد یک اتحاد سیاسی وسیع در درون طبقه کارگر بوجود میآورد که تاریخا اتحادیه ها به انجام آن مایل نبوده اند و یا از آن ناتوان بوده اند.

همانطور که گفتیم طرح سراسری شوراها (همچنان که طرح سراسری اتحادیه ها)، در این مقطع بناگزییر طرحی تجریدی است. آنچه مورد نظر ماست تاکید بر اینست که جنبش شورایی بخوبی امکان ابراز وجود بعنوان یک آلترناتیو سراسری با ساختار اداری ادامه کار را دارد. خصلت شورایی این جنبش اساسا از پایین به بالا سرایت میکند. شورای پایه الگوی حرکت کل سازمان را تعیین میکند. اگر تشکیل اتحادیه ها در عمل بصورت جذب کارگران از لحاظ حقوقی بی سازمان به اتحادیه از پیش تعریف شده صورت میگیرد، سازمان سراسری شوراها حاصل اتحاد عملی شوراها است که حتی در افراد خود شورا هستند. جنبش شورایی تنها بعنوان جنبش شوراها میتواند بوجود آید و لذا از پایین به بالا ساخته میشود. (و یک نقطه قدرت آن در شرایط ما همین است).

#### جنبش مجمع عمومی ها، نقطه حرکت اصولی و واقعی

طرفداران ایده سندیکا در خارج از حزب به تناقضات معینی برخورد کرده اند که ناگزیرشان نموده عمدتا به ایده سندیکاهای مخفی متوسل شوند. در واقع در مقابل بحث شوراهای متکی به مجمع عمومی ایده هیات موسس های مخفی سندیکا وجود دارد. صورت مساله به این ترتیب عملا تغییر کرده است بحث قرار بود بر سر تشکل توده ای کارگران باشد، مدافعان سندیکا فعلا از خیر این گذشته اند.

در مقابل، طرح جنبش شورایی راه حل واقعی به مساله نشان میدهد. واقعیات دوره اخیر مبارزه کارگری بر این عوامل تاکید کرده است:

۱- کارگر ایرانی در این مقطع با سهولت بسیار بیشتری قادر به سازمانیابی در سطح محلی جغرافیایی است تا سطح صنفی و رسته ای (حتی شوراهای اسلامی رژیم ناگزیر شده اند مبنا را بر جغرافیا بگذارند)

۲- ساختمان اداری پیچیده در قیاس با ابزارهایی (نظیر مجمع عمومی) که بتواند به سرعت به ظرف عمل مستقیم کارگران تبدیل شود، از شانس موفقیت بسیار کمتری برخوردارند. هم امروز ایده مجمع عمومی برای کارگران بسیاری جا افتاده است و مجمع عمومی پدیده شناخته شده ای در میان کارگران است.

۳- تمام اخبار جنبش کارگری حاکی از رویارویی سازمانهای زرد با تجمعات و مجامع عمومی کارگری است. عملا در برابر سازمانهای زرد، کارگران اجتماع اعتراضی خود را، غالبا حتی تحت نام مجمع عمومی، قرار داده اند.

۴- کلیه احزاب سیاسی اپوزیسیون (مدعی سوسیالیسم) ایده مجمع عمومی را پذیرفته اند.

۵- سطح کنونی مبارزه کارگران ایران، سطح اقدام سراسری نیست و حتی در بهترین حالت اقدام همزمان و مشابه محلی، از طریق اجتماعات فابریکی- منطقه ای است. رهبری سراسری نیست، موضوع مبارزه (نظیر قانون کار و بیمه بیکاری) عمومی است. اما رهبری محلی است و عمدتا از طریق اجتماعات مستقیم کارگری اعمال میشود.

۶- پیدایش رهبران سرشناس کشوری، در خارج جریان سازمانهای زرد، در کوتاه مدت مقدور نیست. این رهبران اولاً: امکان ابراز وجود در این مقیاس را ندارند. (دسترسی به رسانه های جمعی، امکان سخنرانیهای خارج کارخانه ای و سراسری، طرف قرار گرفتن از جانب کل کارگران با دولت) و ثانیاً: به سرعت سرکوب میشوند. مساله رهبری محلی یکی از داده های امروزی جنبش کارگری است که در هر طرح سازمانیابی کارگری باید ملحوظ شود (بنظر من اتحادیه کارگران ماشین ساز را نمیتوان برای مثال با یک هیات موسس صرفاً آذربایجانی در تبریز ایجاد کرد، یا در ناسیونال، یا...)

تمام اینها، و فاکتورهای متعدد دیگر، حاکی از اینست که سازمانیابی سراسری کارگران باید امروز از سطح محلی شروع شود. این سازمانیابی باید بعلاوه از هم اکنون توده ای- علنی باشد. همه این عوامل به یک چیز اشاره میکند و آن مجمع عمومی است. ما باید طرفدار جنبش مجمع عمومی ها باشیم و این جنبش را، که هم اکنون عملاً در شکل ابتدایی وجود دارد، رشد بدهیم. سازماندهی جنبش مجمع عمومی گام اول در راه ایجاد یک حرکت شورایی سراسری است.

جنبش مجمع عمومی یعنی چه؟

شاید توضیحات زیر مساله را ملموس تر کند.

۱- این سطحی از سازمانیابی شورایی است که در آن هنوز اولاً، کارگران از شورای پایه فراتر نرفته اند. تجمع نمایندگان هنوز مقدور نیست. ثانیاً، مجمع عمومی نه بعنوان شورای کارخانه، بلکه بعنوان مجمع عمومی و در نقش ارگان آلترناتیو سازمانهای زرد کارخانه ای عمل میکند، و ثالثاً، مستقل از درجه ارتباط عملی و فنی مجمع عمومی باهم، ایده صلاحیت مجمع عمومی بعنوان ارگانهای مستقل و معتبر کارگری تا درجه ای اشاعه یافته است و رابعاً، تماسهای مقدماتی میان نمایندگان مجمع عمومی با یکدیگر برای جلب همبستگی و کسب اطلاعات آغاز شده است.

۲- به رسمیت شناخته شدن مجمع عمومی توسط دولت، بعنوان ارگان تصمیم گیری، هنوز مد نظر نیست. مساله اساسی اینست که این مجمع خود را بعنوان سخنگوی کارگران به رسمیت بشناسند و در مقابل شوراهای اسلامی قد علم کنند. این مجمع باید هرچه بیشتر در قلمرو قرارداد دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر در باره طرحهای دولت، فعال شوند. رسمیت یافتن مجمع باید بعنوان یک شعار از طرف این جنبش مطرح شود.

۳- منظم بودن مجمع عمومی نیز هنوز ملاک نیست. مساله اصلی تشکیل آنها در شرایط رودرویی کارگران با دولت و کارفرماست. تلاش برای منظم کردن تشکیل مجمع (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در واحد) کاری است که باید در دل جنبش مجمع عمومی به پیش برده شود.

۴- تلاش آگاهانه برای مرتبط کردن عملی مجمع با هم نیز یکی از مشخصات وجود جنبش مجمع عمومی است. جنبش مجمع عمومی راه انداختن یعنی هم ایجاد این مجمع در کارخانجات بعنوان یک رهبری آلترناتیو محلی، و هم ایجاد ارتباط میان مجمع برای ایجاد یک حرکت وسیعتر، با رهبری های منطقه ای و سراسری، قطعنامه ها و مصوبات و غیره اش. اینها کاری است که یک کارگر فعال "جنبش مجمع عمومی" در دستور میگذارد.

۵- تعلق جنبش مجمع عمومی به جنبش شورایی شاید هنوز مساله بازی باشد. شاید طرفداران اتحادیه نیز این فاز را فازی در کار اتحادیه سازی تلقی کنند (که فعلاً چنین برنامه ای ندارند). اگر چنین شود، چه بهتر. اما مشخصات این مجمع آنها را برای تبدیل شدن به پایه های جنبش شورایی بسیار مناسب تر میکند. کار بعدی ما، پس از این مرحله تلاش در طی کردن مراحل زیر خواهد بود:

۱- منظم کردن مجمع. تشکیل هیات اجرایی

۲- اطلاق نام شوراهای کارگری به اینها

۳- برسمیت شناخته شدن توسط (تحلیل شدن آنها به) دولت. شخصیت حقوقی یافتن مجمع

۴- تشکیل ارگانهای هماهنگی میان مجمع بعنوان پایه های شورای نمایندگان

۵- تشکیل شورای نمایندگان در سطح منطقه ای و هیاتهای اجرایی مربوطه.



۶- تشکیل فراکسیون های کمونیست (مخفی و اعلام نشده) در درون مجامع، قرار گرفتن آژیتاتورهای حزبی در راس مجامع و غیره.

۷- وجود نشریات، مصوبات و غیره به اسم مجامع، شوراها و یا شوراهای نمایندگان.

۸- گسترش اختیارات شبکه شوراها در امور کارگری و قرارداد دسته جمعی.

بعنوان شعارهای تبلیغی و عبارات کلیدی در این دوره باید اینها را بگوییم: "جنبش مجمع عمومی"، "منظم شدن مجمع عمومی"، "شورای اسلامی نه، مجمع عمومی کارگران"، "تشکیل هیات اجرایی مجمع عمومی"، "مجمع عمومی سازمانیافته شورای واقعی کارخانه است"، "سیاست ما دامن زدن به جنبش مجامع عمومی کارگری است"، "مجمع عمومی اراده مستقیم کارگران را بیان میکند"، "مجمع عمومی کارگری باید با هم تماس و ارتباط بگیرند"، "تنها مجمع عمومی کارگری و نمایندگان آنها حق عقد قرارداد از جانب کارگران را دارند" و غیره. در یک کلام زبان تبلیغی ای که مجمع عمومی را نه بعنوان پدیده های ایزوله، بلکه بعنوان یک جنبش کارگری برای ایجاد ارگانهای تصمیم گیری توده ای کارگری مجسم کند.

موخره: تکرار برخی استدلالات

طرح جنبش شورایی طرح نوظهوری نیست. همین پروسه عملا در جنبش شورایی در روسیه طی شد. جنبش شورای (و کمیته کارخانه ای) کارگران خود روشی در سازمانیابی کارگری است که به موازات (و نه در تداوم) جنبش اتحادیه کارگران ایجاد شده و وجود داشته است. این البته یک واقعیت است که ما بروز علنی و گسترده این جنبش را در دوره های انقلابی مشاهده کرده ایم. سوالی که باید به آن پاسخ داد اینست که آیا این سرنوشت محتوم جنبش شورایی است؟ آیا این خصلت دورانی و گسستگی در پراتیک شوراها ناشی از خواص در خود و یا موانع و ضعفهای در شکل سازمانی این جنبش است، یا عوامل دیگری (که چه بسا در ایران امروز- یا حتی در دوران حاضر- موجود نباشند یا حتی برعکس باشند) مانع تبدیل جنبش شورایی به یک آلترناتیو دائمی جنبش سندیکایی شده اند. بنظر من، بدون اینکه بخواهم اصرار داشته باشم، این تعبیر دوم موجه تر است. ادامه کاری اتحادیه ها گواه کارایی ذاتی بالاتر آنها و یا تناسب بیشتر آنها با مبارزه کارگری نیست بلکه ناشی از عوامل معینی است که امروز تا حدود زیادی موضوعیت خود را از دست داده اند.

۱- جنبش اتحادیه ای میتواند باقی ماندن در محدوده قانونیت بورژوایی را تضمین کند. این خاصیت اتحادیه است که عمل مستقیم کارگران را کنترل کند و به مجاری بوروکراتیک بیاندازد (دولت اتحادیه های انقلابی به اندازه شوراها مستعجل بوده است). لذا بخش معینی از بورژوازی خود خواهان ادامه کاری اتحادیه هاست (همان بخشی که در شرایط انقلابی رسماً صلاحیت و رسمیت اتحادیه ها را در برابر هر جنبش عمل مستقیم کارگری جار میزند).

۲- جنبش اتحادیه ای با یک جریان حزبی دولتی بورژوازی جوش خورده است. ادامه کاری جنبش اتحادیه ای روی دیگر سکه ادامه کاری سوسیال دموکراسی در تمایز با کمونیسم و آنارکوسندیالیسم است. اتحادیه آلترناتیو سوسیال دموکراسی در سازماندهی کارگران است. کمونیست ها میتوانند (و در موارد زیادی که کار دیگری از دستشان بر نمی آید، باید) این آلترناتیو را بپذیرند. اما تاریخ جنبش انقلابی طبقه کارگر گواه آنست که شوراها، به مثابه ارگانهای اعمال اراده مستقیم کارگران - نه فقط در امر اداره جامعه، بلکه در هر مبارزه اقتصادی و رفاهی نیز- آلترناتیو مستقل کمونیست ها هستند.

۳- تداوم قانونیت بورژوایی- رونق سرمایه داری. ظرفیت اتحادیه ها در کار قانونی و یا در چهارچوب قانونیت بورژوایی، نهایتاً به پابرجایی خود این قانونیت محدود میشود. ثبات سیاسی بورژوازی عاملی در تحکیم اتحادیه ها و بی ثباتی آن عاملی در تضعیف آن (به نفع اشکال اعمال اراده مستقل تر و مستقیم تر کارگران - نظیر کمیته های کارخانه و شوراها) است. نوسانات اقتصادی و بویژه فرکاتس بحرانهای عمیق اقتصادی نیز همین نقش را دارد. تا امروز یک اتحادیه کارگری که توانسته باشد در متن بیکاری میلیونی مستمر قدرت خود را حفظ کند وجود نداشته، یا جنبش کارگری از زیر دست اتحادیه خارج شده و یا اتحادیه خود به اضمحلال و رکود کشیده شده. همین واقعیت امروز دارد جنبش سندیکایی را در سرزمینهایی که مادر این جنبش اند به قهقرا میبرد، و هم اکنون تلاشهای کارگران رادیکال و پیشرو برای ایجاد آلترناتیوهای عملی و اشکال نوینی از مبارزه در کنار و یا حتی در تقابل با اتحادیه آغاز شده است. بی ثباتی سیاسی آتی ایران و زیر سوال بودن تاریخی قانونیت بورژوایی در ایران (حتی در اوج استبداد آریامهری) عاملی مهم در عدم رشد اتحادیه های کارگری است. این فاکتوری است که ما نیز باید در افقی که جلوی کارگر ایرانی امروز میگذاریم مد نظر داشته باشیم.

۴- مبارزه جنبش اتحادیه ای علیه رادیکالیسم کارگری در اشکال دیگر. چرا جنبش شورایی استمراری مشابه اتحادیه‌ها نداشته است؟ یکی از دلایل ساده این امر مخالفت سیستماتیک جریان اتحادیه ای با سازمانیابی آلترناتیو کارگری است. در آمریکا این مساله پای کانگستر ها را به محیط کار گشوده است. در انگلستان هیچ رهبر TUC را پیدا نمیکنید که در این یا آن مقطع در فعالیتهای اعتصابی را خوابانده و کمیته اعتصاب و کمیته عملی را از رسمیت نینداخته باشد. جنبش اتحادیه بطور قانونی (یعنی به حمایت دادگستری کشور مربوطه)، بطور منظم حق عضویت دریافت میکند و به بودجه های کلانی دسترسی دارد. بخش مهمی از این بودجه صرف آموزش سنت اتحادیه‌ای به کارگران فعال و ترویج ایده اتحادیه میشود (که بجای خویش نیکوست). اینکه امروز هر جا نام مبارزه اقتصادی و رفاهی کارگران برده میشود، "اتحادیه" به ذهن متبادر میشود ناشی از تعلق ذاتی و منحصر بفرد اتحادیه به این امر نیست، بلکه حاصل پراتیک اجتماعی معینی است که یکی از آلتوناتیوهای موجود در سازمانیابی کارگران را- در تقابل با بقیه اشکالی که بدفعات در جنبش کارگری پیشنهاد شده و حتی پا گرفته است- به کرسی نشانده و در ذهنیت خودبخودی توده کارگران جای داده است.

عوامل زیادی را میتوان در توضیح رونق اتحادیه ها در قرن بیستم برشمرد. عواملی که امروز با کمرنگ شدن خود جنبش اتحادیه ای را به موقعیت نابسامانی سوق داده است. بحث ما اینست که مبارزه اقتصادی و رفاهی کارگری فی‌الذات با اتحادیه تداعی نمیشود، بلکه میتوان در خود جنبش کارگری تلاشهای دیگری را نیز مشاهده کرد. یکی از اینها تلاش در جهت سازماندهی جنبش شورایی و کمیته های کارخانه است که سنتا با جناح چپ جنبش کارگری تداعی میشود.

در زمستان ۱۳۶۵ بعنوان یک سند داخلی حزب کمونیست ایران نوشته شد و اولین بار در بسوی سوسیالیسم ۳، دوره دوم، بتاريخ مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید.

## ۴- قطعنامه در باره تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر، شورا، مجمع عمومی، سندیکا

باتوجه به اینکه:

۱- تشکلهای توده‌ای کارگری، در کنار تشکلهای حزبی طبقه، یک رکن اساسی مبارزه طبقاتی کارگران است و پیشروی و پیروزی در این مبارزه بدون پیدایش و تقویت این تشکلهای و اتحاد وسیع توده های طبقه کارگر از طریق آنها، مقدور نیست؛

۲- طبقه کارگر ایران تاریحا از تشکلهای توده‌ای و علنی ادامه کار محروم بوده است و فقدان این تشکلهای هم امروز یک ضعف اساسی مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. پرولتاریای ایران برای دخالت موثر در تحولات سیاسی- اجتماعی آتی و ایفای نقش تاریخی خود باید بر این نقطه ضعف فائق آید؛

۳- یک شرط اساسی برای پیشروی، تعمیق و پیروزی مبارزات جاری کارگری، که در سالهای اخیر در ابعاد بی سابقه و به نحو بیوقفه‌ای ادامه داشته است، برپایی تشکلهای توده‌ای کارگری است؛

۴- تمایل به سازمانیابی و متشکل شدن، یک خواست و گرایش فراگیر در میان توده های کارگر است و مبارزه برای ایجاد این تشکلهای خود یک وجه دائمی جنبش کارگری در دوره اخیر بوده است، جمهوری اسلامی مداوما این مبارزات را سرکوب کرده و سازمانهای توده‌ای مستقل کارگران را که در جریان انقلاب و در سالهای پس از آن شکل گرفتند، مورد هجوم قرار داده و متلاشی کرده است؛

۵- بر متن این شرایط، جمهوری اسلامی تلاش میکند تا با تبلیغ و ایجاد سازمانهای زرد و ارتجاعی در کارخانه ها و واحدهای تولیدی، مطالبات کارگران را تحریف کرده و جنبش کارگری را محدود و مهار کند؛

۶- فشار رژیم اسلامی به جنبش کارگری، موجب تقویت گرایشهای محافظه کارانه و سندیکالیستی در برخی محافل کارگری و بویژه سازمانهای چپ خلقی شده است. علاوه بر این طرح ها و ایده های ذهنی و غیر عملی نظیر "سندیکای مخفی"، که

نه فقط مقدرات و نیازهای واقعی جنبش کارگری را ندیده میگیرد، بلکه اصولاً از پاسخگویی به نیاز کارگران ایران به تشکلهای توده‌ای و علنی شانه خالی مینماید، از جانب برخی گروه‌ها طرح شده است. این ایده‌ها، هرچند با استقبال وسیعی در میان کارگران روبرو نشده است، اما به هر اندازه که نفوذ و اشاعه پیدا کند، باعث آشفته فکری کارگران شده و به مانعی در راه سازمانیابی توده‌ای طبقه کارگر تبدیل خواهد شد؛

با توجه به نکات فوق این وظیفه مبرم در برابر کمونیستها قرار میگیرد که نقطه نظرات و طرح مشخص خود را برای سازماندهی توده‌ای کارگران بروشنی اعلام دارند.

الف: رنوس سیاست ما

سیاست کمونیستها در امر سازماندهی توده‌ای کارگران باید بر عوامل زیر مبتنی باشد:

۱- مبارزه اقتصادی کارگران در ایران، عموماً خصلتی فراسنفی و سراسری دارد. در پایه‌ای ترین سطح، ادغام سرمایه‌ها در رشته‌های مختلف تولید، مالکیت دولتی بر بخش عمده سرمایه‌های صنعتی، نقش اقتصادی دولت و سیاستهای دولتی در تنظیم رابطه عمومی بین کار و سرمایه، و نزدیکی ارگانیک و بهم پیوستگی بیش از پیش مطالبات و خواستهای بخشهای مختلف طبقه کارگر موجب شده است تا مطالبات و مبارزات کارگران در هر کارخانه، خصلت و جایگاهی عمومی و فرا صنفی داشته باشد.

۲- در این شرایط سازمانهای کارگری برای پیشبرد مبارزات اقتصادی میباید بر تشکلهای فابریکی- منطقه‌ای، و نه صنفی و رسته‌ای کارگران، مبتنی باشد.

۳- سازمان توده‌ای کارگری باید دخالت هرچه وسیعتر و فعالتر توده‌های کارگر در مبارزه را تامین کند و بر دموکراسی اعمال اراده مستقیم کارگران مبتنی باشد. در غیر این صورت، شکل گرفتن بوروکراسی و مراجع تصمیم‌گیری جدا از توده‌های کارگر در تشکلهای کارگری اجتناب ناپذیر بوده و خود به مانعی بر سر راه پیشرفت مبارزات کارگران تبدیل خواهد شد.

۴- جنبش کارگری ایران، تحت شرایط اختناق و رویارویی ناگزیر مبارزه و اعتصابات کارگری با دولت، به مبارزه سیاسی سوق پیدا میکند و برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نمیماند. لذا تشکلهای توده‌ای طبقه باید بتوانند قابلیت بسیج توده‌ای کارگران در هر شرایطی را داشته باشند و خود را به مبارزه در چهارچوب قانون و قانونیت بورژوائی محدود نکنند.

۵- تجربه جنبش کارگری در دوره اخیر بر واقعیات فوق تاکید کرده و شکل سازمانی متناسب با این واقعیات را عرضه داشته است. این شکل سازمانی تشکلهای شورائی طبقه کارگر است. در دوره انقلاب بخش وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش کارگری به جنبش شورائی روی آوردند و در بسیاری از واحدهای تولیدی شوراهای کارخانه و در برخی مناطق، شوراهای منطقه‌ای کارگران تشکیل شد. این جنبش، با سرکوب ۳۰ خرداد و اختناق پس از آن، در ابعاد محدودتری در شکل جنبش مجمع عمومی ادامه یافت و هم‌اینک نیز خواست ایجاد شوراهای یک‌گرایش وسیع و عمومی در میان توده‌های کارگر است.

با توجه به نکات فوق، ما اعلام میداریم که:

۱- شعار اصلی و سیاست عمومی حزب کمونیست ایران در زمینه سازماندهی توده‌ای و سازماندهی کارگران، تبلیغ و ایجاد شوراهای کارگری و سازماندهی شورائی طبقه کارگر است.

۲- ما سازمان شورائی طبقه کارگر را مرکز ثقل و محور تشکلیابی توده‌ای طبقه و نقطه اتکاء سایر تشکلهای توده‌ای کارگری میدانیم و برای پیوند دادن دیگر تشکلهای توده‌ای کارگری بر محور سازمان شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم.

۳- سازمان شورائی، پیشروترین شکل سازمانیابی توده‌ای کارگران و ناظر بر سازمانیابی بخش متمرکز و پیشرو طبقه کارگر در صنایع و واحدهای بزرگ کار است. از اینرو ما برای برپائی یک جنبش فراگیر و سراسری شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم. با این وجود در کارگاههای کوچک و کلا در آن رشته‌هایی که بخاطر موقعیت اقتصادی شان شمار و تمرکز کارگران در واحدهای کار محدود است و اتحاد حرفه‌ای، در مقایسه با اتحاد محل کار، کارگران را در موقعیت قوی تری در برابر سرمایه داران قرار میدهد، کارگران را به ایجاد اتحادیه‌های حرفه‌ای فرا میخوانیم و برای ایجاد این اتحادیه‌ها مبارزه

میکنیم. ما تلاش خواهیم کرد تا سازمانهای اتحادیه‌ای در این رشته‌ها در ارتباط و پیوستگی نزدیک با جنبش سراسری شورائی طبقه کارگر قرار بگیرند.

ب: خصوصیات شوراهای کارگری

خصوصیات اصلی شوراهای و چشم انداز سازمانیابی شورائی کارگران، که باید در تبلیغات ما مورد نظر قرار بگیرد، عبارتست از:

- ۱- شوراهای از پائین شکل میگیرند و خصلت اساسی آنها دموکراتیسم و اعمال اراده مستقیم توده های کارگرست.
- ۲- شورا مجمع عمومی منظم و سازمانیافته کارگرانست. در هر واحد تولیدی، همه کارگران عضو شورای آن واحد هستند و مجمع عمومی کارگران بدنه و ارگان تصمیم گیرنده شورا است. مجمع عمومی برای اجرای تصمیمات خود افرادی را (یعنوان کمیته اجرایی و یا تحت هر نام دیگر) انتخاب میکند. این افراد در هر جلسه مجمع عمومی، قابل عزل و نصب مجدد هستند.
- ۳- در کارخانه‌های بزرگ که تشکیل مجمع عمومی همه کارگران عملی نیست، شورای کارخانه از نمایندگان چندین مجمع عمومی، مثلا مجمع عمومی قسمت‌ها، تشکیل میشود.
- ۴- سازمان سراسری شوراهای یک سازمان هر می است که شوراهای فابریکی واحدهای پایه آن هستند. در سطح بالاتر از فابریکها، شوراهای نمایندگان شوراهای کارخانه تشکیل میشود (و بهمین ترتیب در سطوح بالاتر)
- ۵- سیستم شورائی وجود اتحادیه‌ها و اتحاد آنها در این شوراهای را منتفی نمیکند. اصنافی که اتحادیه شکل مناسب تشکل آنهاست میتوانند در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگی بفرستند و باین ترتیب وابستگی خود را به سازمان سراسری شوراهای اعلام کنند.
- ۶- سیستم شورائی این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشانش را در جهات دیگر و در هیات های اجتماعی دیگر به خود متصل نگاه دارد. شوراهای روستائی و یا شوراهای سربازان میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. جنبش تعاونی‌های کارگری و غیره نیز میتواند جای خود را در وابستگی به شبکه شوراهای بیابد.

ج: جنبش مجمع عمومی

به عنوان گام نخست در سازماندهی شورائی کارگران و به عنوان یک راه حل فوری و قابل تحقق برای پر کردن خلاء ناشی از فقدان تشکلهای توده‌ای کارگری، حزب کمونیست خواهان شکل گیری و گسترش جنبش مجمع عمومی کارگری است. هدف جنبش مجمع عمومی ایجاد یک شبکه وسیع از مجامع عمومی کارگران در کارخانه ها و واحدهای تولیدی و اقتصادی مختلف، منظم کردن و مرتبط کردن آنها با هم و از اینطریق ایجاد هرچه سریعتر یک ابزار تشکیلاتی موثر و یک رهبری عملی کمابیش سراسری در مبارزات جاری کارگری است.

جنبش مجمع عمومی، که باید با فعالیت آگاهانه کارگران کمونیست بر پا شود، از این نقطه قدرت اساسی برخوردار است که در عین اینکه گام نخست در سازماندهی شوراهای کارگری است، هم اکنون بدلیل وجود زمینه های مادی بسیار مناسب در جنبش کارگری قابلیت تحقق سریع اهداف خود را دارد. واقعیات موجود جنبش کارگری ایران صحت و حقانیت این سیاست را تاکید میکنند.

۱- واقعیات دوره اخیر مبارزات کارگری به روشنی نشان میدهد که هم امروز ایده و خواست مجمع عمومی در جنبش کارگری تثبیت شده و مجمع عمومی پدیده شناخته شده‌ای در میان توده های کارگر است. در دوره اخیر کارگران برای پیشبرد مبارزات خود و در برابر سازمانهای زرد عملا اجتماعات اعتراضی خود را، غالبا حتی تحت نام مجمع عمومی، بر پا داشته اند.

۲- هر طرح سازماندهی توده‌ای- علنی کارگران، در صورتی قابلیت فراگیری توده‌ای و تحقق خواهد داشت که هم امروز و در هر قدم از سیر پیشرفت جنبش، به ضروریات و نیازهای مبارزه جاری طبقه پاسخگو باشد. جنبش مجمع عمومی، در شکل موجود خود، این ظرفیت را از خود نشان داده است.

۳- شرایط اجتماعی- سیاسی ایران و مختصات جنبش کارگری ایجاب میکند که هر نوع سازماندهی توده‌ای طبقه کارگر اولاً از سطح محلی آغاز شود، ثانیاً به رهبران محلی جنبش کارگری متکی باشد و ثالثاً از هم اکنون تشکلی توده‌ای باشد. مجمع عمومی این خصوصیات و ملزومات را به خوبی برآورده و متحقق میکند.

حزب کمونیست و کارگران کمونیست و مبارزه بطور کلی باید بر مبنای این زمینه مساعد و با اتکاء به تمایلات و گرایشات موجود در میان کارگران برای اتکاء به مجامع عمومی در مبارزات جاری، جنبش مجمع عمومی را به عنوان یک حرکت آگاهانه، هدفمند و وسیع در میان کارگران سازمان و گسترش دهند. کارگران کمونیست و فعالین جنبش مجمع عمومی وظیفه دارند:

۱- ایده کارآیی مجمع عمومی به عنوان یک ارگان مبارزاتی موثر و رکن شوراهای کارگری، و نیز افق وسیعتر جنبش مجمع عمومی را در میان کارگران تبلیغ و تثبیت نمایند و کارگران را به تبدیل شدن به فعالین جنبش مجمع عمومی فراخوان دهند.

۲- در هر واحد تولیدی کارگران را به تشکیل مجامع عمومی فراخوانند.

۳- برای منظم کردن تشکیل مجامع عمومی (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در هر واحد) مستمراً فعالیت کنند.

۴- مجامع عمومی را به عنوان سخنگوی واقعی کارگران به رسمیت بشناسانند.

۵- برای مرتبط کردن مستمر و سازمان یافته مجمع عمومی با یکدیگر مداوماً تلاش نمایند.

۶- مجامع عمومی را هر چه بیشتر در قلمرو قراردادهای دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر و تصمیم گیری درباره طرحها و اقدامات دولت فعال نمایند.

د: درباره اتحادیه

نظر به عوامل متعدد نظیر محدودیتهای تاریخی و عملی اتحادیه‌ها در ایجاد اتحاد وسیع طبقاتی و رهبری مبارزه کارگری، پیوند تاریخی جنبش اتحادیه‌ای با سیاست سوسیال دموکراتیک، گرایش اتحادیه‌ها به دور شدن از دموکراسی مستقیم و شکل‌گیری یک بوروکراسی مافوق کارگران در آنها و بالاخره با توجه به فقدان زمینه‌های مادی برای تشکیل آنها در شرایط کنونی در ایران، حزب کمونیست سیاست تشکیل اتحادیه‌ها را در مرکز ثقل مبارزه خود برای ایجاد تشکلهای توده‌ای قرار نمیدهد. سیاست عمومی حزب ایجاد شوراهای کارگری است. در عین حال اعلام میکنیم که:

۱- آزادی بی قید و شرط تشکیل اتحادیه‌های کارگری، جزئی از حق مسلم کارگران برای ایجاد هر نوع تشکل صنفی و سیاسی است و ما قاطعانه از این حق دفاع میکنیم.

۲- از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم و به آن یاری میرسانیم.

۳- در اتحادیه‌های کارگری مستقل شرکت میکنیم، برای تقویت رهبری کارگران کمونیست در آنها میکوشیم و در درون هر اتحادیه خط کمونیستی را متحد میکنیم.

۴- برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیه‌ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم.

۵- به درجه‌ای که سیاست ما برای ایجاد شوراهای کارگری و بسط جنبش مجمع عمومی بعنوان نخستین گام آن با تلاشهای محافل کارگری و جریانات مبارز طرفدار اتحادیه همسویی داشته باشد (نظیر ایجاد مجامع عمومی که مورد تائید برخی هواداران تشکیل اتحادیه‌ها قرار دارد)، آماده اتحاد عمل با این محافل و جریانات هستیم.

پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

آبانماه ۱۳۶۶، کمونیست شماره ۳۵ - دیماه ۱۳۶۶

## ۵- تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر

گفتگو با کمونیست در مورد قطعنامه مصوب پلنوم دهم

**کمونیست:** در بخش اول قطعنامه اشاره میشود که طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای و علنی بطور تاریخی محروم بوده است. مهمترین علل این محرومیت چیست؟ ... حال سنوال اینست که با وجود این دلایل چرا تشکل شورایی ممکن است بتواند بطور وسیع بوجود بیاید و بطور ادامه کار به موجودیت و فعالیتش ادامه دهد؟ آیا تفاوت تشکل شورایی با دیگر الگوهای تشکل توده‌ای بحدی است که این واقعیات بازدارنده در مقابله خنثی میشوند؟ آیا تشکل شورایی فی‌الذات مقاومت بیشتری در مقابل سرکوبگری بورژوازی دارد؟

**منصور حکمت:** اجازه بدهید مقدمات این را بگویم که "محرومیت تاریخی" طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای را نباید یک امر مطلق تصور کرد. دوره‌هایی در تاریخ جنبش کارگری ایران وجود داشته است، نظیر دوران قبل از استبداد رضاخانی، دوران پس از جنگ دوم تا کودتای ۲۸ مرداد و بالاخره دوره انقلاب ۵۷، که شاهد شکل‌گیری و گسترش اشکال مختلفی از تشکلهای توده‌ای کارگران بوده است. اما بهرحال اگر ۳۰-۲۰ ساله اخیر (یعنی تجربه یک تا دو نسل اخیر کارگران) را مبنا قرار بدهیم، متوجه تفاوت‌های جدی‌ای در سطح سازمانیابی توده‌ای کارگران ایران با سایر کشورها، و نه فقط کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر، بلکه بسیاری از کشورهای تحت سلطه میشویم.

این اوضاع علل متعددی دارد که در سطوح مختلف میتوان درباره آنها صحبت کرد. اولین عواملی که به ذهن میرسد اینهاست: اولاً تغییر سریع بافت طبقه کارگر پس از اصلاحات ارضی دهه ۴۰ و ورود بخش عظیمی از جمعیت روستایی به عرصه کارمندی در شهرها، هم به رقابت در درون طبقه کارگر شدت بخشید (رقابتی که تنها در اواسط دهه ۵۰ شمسی با بالا رفتن درآمد نفت و افزایش سطح اشتغال کاهش یافت) و هم بر سطح خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر ایران تاثیر گذاشت. تجربه مبارزات سندیکایی پیشین به اصناف و حرفه‌های معینی محدود میشد، نظیر نساجی‌ها، صنعت چاپ و غیره، که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، هم جایگاه خود را در تولید و هم به درجه زیادی در اشتغال کارگران از دست دادند. نسل جدید کارگران مزدی ایران همراه با صنایع جدید، تکنولوژی متفاوت و رشته‌های جدید تولیدی رشد کرد. سنت‌های تشکیلاتی موجود دهه‌های قبل، که تازه چندان قوی و ادامه کار نبود، در این شرایط تضعیف شد. طبقه کارگر جوانی پا به میدان گذاشت که بخش اعظم آن در سنت مبارزه متشکل کارگری بار نیامده بود و از تاریخچه مبارزات متشکل کارگری تاثیرات جدی‌ای نپذیرفته بود. عامل دیگر، وجود کمابیش دائمی اختناق شدید سیاسی و حاکمیت رژیم‌های سرکوبگر پلیسی در ایران قرن بیستم است که تنها در طول دوره‌های معینی، در شرایط بحرانهای سیاسی، از دامنه آن کاسته شده است. تلاشهای جنبش کارگری در ایران برای متشکل شدن و متشکل ماندن همواره با خشن‌ترین سرکوب پلیسی مواجه بوده و رهبران و فعالین جنبش کارگری تحت شدیدترین پیگردها قرار داشته‌اند.

اینها عوامل عمومی‌ای است که شکل‌گیری و ادامه کاری تشکلهای کارگری را در ایران دشوار کرده است. اما ذکر اینها هنوز هم بدرستی پاسخ مسئله را نمیدهد. سنوال میتواند این باشد که چرا جنبش کارگری نتوانسته است بر این محدودیتها فائق بیاید؟ اینجا دیگر باید قدری مشخص‌تر از "تشکلهای توده‌ای" حرف بزنیم. و این به قسمت دوم سنوال شما مربوط میشود. آنجا که از شورا و سندیکا بعنوان "الگوهای" از تشکل توده‌ای یاد میکنید. واقعیت اینست که شورا، سندیکا، کمیته‌های کارخانه و غیره صرفاً "الگوهای" تشکل توده‌ای نیستند، الگوهایی که گویا به یک نیاز واحد جواب میدهند و کارگران مخیرند این الگو یا آن الگو را انتخاب کنند. سندیکا و شورا آلترناتیوهای جنبش‌های اجتماعی متفاوت و گرایش‌های متفاوت در درون جنبش طبقاتی‌اند. بعبارت دیگر اینها را نباید بصورت طرحها و الگوهای سازمانی تجریدی و خارج از زمان و مکان و بدون پیشینه و محتوای اجتماعی و تاریخی معین در نظر گرفت.

جنبش سندیکایی و جنبش شورایی و نیز جنبش کمیته‌های کارخانه و غیره، جنبش‌های متمایزی در درون طبقه کارگر هستند. جنبش‌هایی که محتوای سیاسی و افق عملی متفاوتی را نمایندگی میکنند و حتی نفوذ آنها در لایه‌های مختلف طبقه کارگر یکسان نیست. بنابراین سنوال باید بطور مشخص‌تر طرح شود. علل عدم موفقیت جنبش سندیکایی و تردیونیونی در ایران چه بوده است؟ و یا، جنبش شورایی مشخصاً چرا نتوانسته به نیازهای سازماندهی توده‌ای کارگران پاسخگو باشد؟ اینجا دیگر باید از بحث موانع و دشواری‌های عام فراتر رفت و به دینامیسم حرکت خود این جنبش‌های معین و مشکلات آنها در ایران پرداخت.

اگر مسئله را اینطور در نظر بگیریم، فوراً متوجه میشویم که جنبش‌های واقعی برای سازماندهی توده‌ای کارگران، اجزاء حرکت‌های اجتماعی وسیع‌تری هستند که نه فقط در قبال سازمانیابی کارگری، بلکه در رابطه با کل اوضاع اقتصادی و سیاسی در جامعه آلترناتیو خود را ارائه میدهند. جنبش سندیکانی یا جنبش شورائی، اجزاء حرکات وسیع‌تری برای تغییر کل جامعه هستند در جهت خاصی. این تصور خام اندیشانه سنتی در چپ را باید کنار گذاشت که گویا احزاب سیاسی مبارزه آگاهانه و هدفمند سیاسی را نمایندگی میکنند و تشکلهای کارگری فعل و انفعال "خودبخودی" کارگران برای بهبود اوضاعشان را منعکس میکنند.

واقعیت اینست که تریدیونیویسم و جنبش اتحادیه‌ای هر قدر هم که در گامهای اول خود در قرن گذشته حرکتی "خودبخودی" بوده باشد (که نبوده)، دهها سال است که جزء تفکیک ناپذیر یک خط مشی عمومی اجتماعی است، یعنی رفرمیسم و سوسیال دموکراسی. تریدیونیویسم آلترناتیو مشخص رفرمیسم و سوسیال دموکراسی بعنوان یک جریان متعین و تعریف شده سیاسی و طبقاتی برای سازماندهی کارگران است. این آلترناتیو بسیار از محدوده کارگری و تشکیل اتحادیه فراتر میرود. همراه این، افق معینی در باره شکل کل دولت، اشکال و شیوه‌های تصمیم‌گیری اقتصادی و حتی تئوری‌ها و برنامه عمل‌های اقتصادی معین نیز طرح میشود. اگر شما سایر بخشهای این آلترناتیو اجتماعی- رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک را قلم بگیرید، آنوقت سندیکالیسم بخودی خود ظرفیت تبدیل شدن به یک حرکت وسیع اجتماعی را ندارد. جنبش اتحادیه‌ای، بازوی کارگری یک حرکت سیاسی و اجتماعی است که اجزاء دیگری را نظیر رهبران و احزاب سیاسی، آلترناتیوهای اقتصادی برای کل جامعه، سیستم اداری خاص خود و غیره را نیز طلب میکند و لازم دارد. علل محرومیت کارگر ایرانی از اتحادیه فقط این نیست که بورژوازی مانع تشکیل اتحادیه شده است، بلکه اساساً در این است که لااقل بعد از ۲۸ مرداد رفرمیسم در ایران به پایان یک دوره تعیین‌کننده در حیات سیاسی خود میرسد و پس از آن جایی جدی در صحنه سیاسی ایران اشغال نمیکند.

در مورد جنبش شورائی هم عین این مسئله صادق است. اینهم فقط یک الگو نیست، بلکه آلترناتیو یک جریان اجتماعی خاص و یک گرایش خاص در درون طبقه کارگر برای سازماندهی کارگری است. شوراها اگر چه تاریخاً بدرجه زیادی مورد توجه آنارشیسم قرار داشته‌اند، اما مدتهاست که بطور روزافزونی با کمونیسم تداعی شده و پیوند خورده است. تجاربی نظیر کمون پاریس و انقلاب اکتبر، ایده شوراها و سازمانیابی شورائی کارگران را به تئوری کمونیسم و سیاست کمونیستی جوش داده است. جنبش شورائی نیز به این ترتیب جزئی از یک حرکت اجتماعی متمایز، با افق و دورنمای سیاسی، اقتصادی و اداری خاص خود است. اوضاع جنبش شورائی هم دقیقاً به اوضاع کمونیسم در ایران مربوط میشود. اینکه در انقلاب ۵۷ ایده شوراها بر ایده سندیکاها در درون طبقه کارگر ایران غلبه یافت، انعکاس بی‌پایگی و ضعف رفرمیسم و سوسیال دموکراسی و غلبه عمومی ایده‌های عام کمونیستی و سیاست رادیکال در بین کارگران بود (تحت شرایط انقلابی). و اینهم که این جنبش شورائی نتوانست آن قدرت و گسترش لازم را بدست بیاورد ناشی از محدودیتهای فکری و عملی خاص کمونیسم ایران در آن دوره معین بود.

خلاصه کلام، بحث شورا و سندیکا، بحثی بر سر انتخاب یکی از "الگوهای" تشکل توده‌ای کارگری نیست. این انعکاس جدال آلترناتیوهای دو گرایش اساسی در درون طبقه کارگر است. گرایش کمونیستی و رادیکال و گرایش رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک. اگر شوراها (در مقایسه با اتحادیه‌ها)، به اعتقاد ما، از پایه مادی بسیار مناسب‌تری برای شکل‌گیری و رشد در ایران برخوردارند، صرفاً به دلیل مناسب بودن الگوی سازمانی آنها نیست. بلکه خود این کارآئی بیشتر نیز ناشی از غلبه گرایشهای رادیکال در دورن کارگران پیشرو و رهبران عملی، و قوی تر بودن زمینه‌های مادی نفوذ سیاست کمونیستی در درون جنبش طبقه کارگر در مقایسه با سیاستهای سوسیال دموکراتیک و رفرمیستی است. این صرفاً ادعای ما نیست. تجربه انقلاب ۵۷، نحوه عملکرد کارگران پیشرو، اوضاع و احوال حرکت‌های سندیکانی در مقایسه با حرکت‌های شورائی و نیز امروز نقش روز افزون مجامع عمومی کارگری در مبارزات جاری کارگران گواه این امر است.

تذکر بدهم که این گفته به این معنی نیست که کمونیست‌ها جایی برای اتحادیه‌ها در سیاست خود قائل نیستند، فعال جنبش اتحادیه‌ای نباید باشند و یا تاریخاً نبوده‌اند. بحث من اینست که کمونیست‌ها همواره اتحادیه‌ها را بعنوان یک واقعیت عینی در جنبش کارگری، بعنوان محصول عملکرد گرایش‌های اجتماعی غیر کمونیستی در میان کارگران دیده‌اند و وجود آنها را برسمیت شناخته‌اند. به همین دلیل است که ما همواره در ادبیات کمونیستی با مسئله "شیوه برخورد" کمونیست‌ها به جنبش تریدیونیوی مواجه میشویم و کمتر با راه انداختن جنبش‌های تریدیونیوی توسط کمونیست‌ها. (تجربه سندیکاها سرخ کمینترن هم دقیقاً تلاشی در جهت ایجاد یک آلترناتیو رادیکال در برابر تریدیونیویسم واقعا موجود که تحت تاثیر سوسیال دموکراسی قرار داشت بود).

بحث اینست که تریدیونوینوسیم آلترناتیو ویژه کمونیسیم برای سازماندهی کارگری نیست. این آلترناتیو ویژه کمونیسیم جنبش شورانی است. با اینحال کمونیستها در موارد زیادی تحت شرایط اجتماعی معینی، با وظیفه شرکت فعال در اتحادیه های کارگری یا حتی تلاش در جهت ایجاد اتحادیه روبرو میشوند. کمونیستها همواره عناصر فعال جنبش های اتحادیه ای بوده اند، اما تاریخ جنبش کارگری نشان داده است که هر جا سیاست کمونیستی به سیاست غالب در جنبش کارگری تبدیل شده، شوراها سر بر آورده اند و گسترش یافته اند.

پس دفاع ما از شورا صرفا ناشی از این نیست که این الگو شانس بیشتری برای پیاده شدن دارد، یا در برابر سرکوبگری بورژوازی بهتر مقاومت میکند. اگر هم اینطور نبود ما باید کاری میکردیم که اینطور بشود. ما داریم، بعنوان کمونیست، آلترناتیو جنبش خود را برای سازمانیابی طبقه خود یکبار دیگر طرح میکنیم. میگوییم یکبار دیگر، چون تاریخ جنبش کارگری همواره صحنه تقابل آلترناتیو کمونیستی و رفرمیستی در عرصه سازماندهی و عمل کارگری بوده است. اینکه اتحادیه ها در کشورهای سرمایه داری پیشرفته به شکل ادامه کارتری برای متحد کردن کارگران (البته با افق و محدودیت های اتحادیه ای) تبدیل شده اند، به این دلیل نبوده که کارگران در خواص این "الگو" ها غور کرده اند و سندیکا را مناسب تر تشخیص داده اند، بلکه به این دلیل بوده است که سیاست رادیکال بطور کلی، با توجه به ثبات سرمایه داری پس از جنگ دوم، با توجه به پشتیبانی جناح چپ بورژوازی در این کشورها از رفرمیسم و با توجه به قدرت رسیدن متناوب احزاب سوسیال دمکرات در کشورهای اروپایی، در برابر سیاست رفرمیستی عقب نشسته است. این کشمکش میان این دو خط مشی را در شرایط انقلابی و بحرانی بهتر مبینیم. پس از انقلاب اکتبر، جدال اتحادیه ها با شوراها و کمیته های کارخانه بالا گرفت. همین امروز هم شاهدیم که چگونه با ناتوان شدن جنبش سندیکایی در اروپای غربی، تلاش برای ایجاد آلترناتیوهای کارگری برای سازماندهی توده ای در خارج ساختار اتحادیه ها شدت گرفته است.

ما آلترناتیو ویژه خود را بار دیگر طرح میکنیم، بی آنکه به جنبش سندیکایی (اگر موجود باشد) پشت کنیم و یا مطلوبیت آنرا (باتوجه به اوضاع موجود کارگران ایران) انکار کنیم. قطعاً اگر سندیکاها، حتی به فرض که رفرمیست هم میبودند، در ایران امروز وجود داشتند، این یک نقطه قدرت جدی برای طبقه کارگر ایران محسوب میشد. قطعاً کمونیست ها در این سندیکاها دخالت وسیعی میکردند، قطعاً اوضاع کارگران از این بهتر بود. اما تمام مساله بر سر همین "اگر" است. جنبش سندیکایی در ایران حتی بیشتر از جنبش شورانی از تبدیل شدن به یک موجودیت مادی دور است. درچنین شرایطی دلیلی ندارد که کارگر رادیکال سوسیالیست مستقیماً آلترناتیو خودش را طرح نکند، آلترناتیوی که بدلیل شرایط خاص ایران، که در قطعنامه ذکر شده حتی اقبال عمومی کارگران به آن بیشتر است و هم اکنون ماتریال زیادی برای شکل گیری آن بوجود آمده. ما میگوییم شوراها روشهای طبقاتی تری برای سازمانیابی کارگران ارائه میدهند، اراده مستقیم کارگران را بهتر بیان میکنند، اتحاد عمیقتری بوجود می آورند، شکافهای صنفی و رسته ای در میان کارگران را تشدید نمیکند، اجازه کمتری به نفوذ سیاست بورژوازی میدهند، ظرف بهتری برای بیان رادیکالیسم کارگری هستند، تاریخا مورد تبلیغ کمونیستها بوده اند، در ایران از زمینه های مادی مناسبی برای رشد برخوردارند و غیره. از اینرو خود را فعال جنبش شورانی در ایران بحساب می آوریم و کارگران را به مبارزه در راستای تشکیل شوراها فرا میخوانیم.

**کمونیسیت:** تجربه نشان داده است که حتی وقتی تشکل کارگری خودش را به بورژوازی تحمیل میکند و دولتها ناگزیر از برسمیت شناختن موجودیت آنها میشوند تلاش سیستماتیکی صورت میگیرد که این تشکلهای از درون مهار شوند و دیگر نتوانند ابزار مبارزه مستقل کارگران باشند. آیا ممکن نیست که تشکل شورانی کارگران هم به همین سرنوشت دچار شود همانطور که بعضی از اتحادیه ها در آمریکا و اروپا شده اند؟

**منصور حکمت:** تجربه این را در مورد اتحادیه ها نشان داده است. اما کم است نمونه شورهانی که از "درون" مهار شده باشند و به عمر خود ادامه داده باشند. شوراها، اگر به همان صورت که مورد نظر ماست ظرف عمل مستقیم و دمکراسی مستقیم کارگری بوده باشند، عمدتاً با تفوق بورژوازی سرکوب و تعطیل میشوند. البته ممکن است بتوان شرایطی را فرض کرد که در آن شوراها هم بتدریج از محتوای واقعی خودشان تهی بشوند. اما از آنجا که برای بورژوازی هم شورا تنها یک شکل سازمانی کارگران نیست بلکه یک جنبش رادیکال واقعی است که باید سرکوب بشود، معمولاً ضعف شوراها و تفوق ارتجاع به درهم شکسته شدن و تعطیل آنها و پا گرفتن اشکال محافظه کارانه تر و قابل کنترل تر سازمانیابی کارگران منجر شده است.

**کمونیسیت:** در واقع ادامه منطقی این بحث اینست که آیا شوراها در دوره های غیرانقلابی هم میتوانند موجودیت و مبارزه جوئی خود را بعنوان تشکل های توده ای کارگری حفظ کنند؟ در شرایط غیرانقلابی و اختناق سیاسی عملاً نمایندگان آگاه و



رهبران رادیکال طبقه کارگر امکان عرض اندام در مجامع عمومی کارگری را - بهتر است بگوئیم بطور ادامه کار - پیدا نمیکنند و این میدان را برای رهبران سازشکار و محافظهکار باز میگذارد که توده کارگران را حتی اگر در شورا جمع شده باشند، به دنبال خواست بورژوازی بکشانند. آیا واقعا امکانپذیر است که تحت یک استبداد سیاه تشکلات توده‌ای وجود داشته باشند که طبق تعریف خودشان از خودشان "نمیخواهند در چهارچوب نظام قوانین موجود باقی بمانند"؟

**منصور حکمت:** اینکه یک تشکل توده‌ای بتواند در شرایط غیر انقلابی رزمنده بماند به عوامل زیادی بستگی دارد. باید دید تناسب قوا در جامعه مورد نظر چگونه است. چهارچوب قانونی مبارزه تا چه حد تنگ شده. سنت های مبارزه کارگری چقدر ریشه دار است، رهبران آن دوره کارگران از چه سیاست‌هایی تبعیت میکنند و کلا رزمنده‌گی و مبارزه جونی در چنان شرایطی چه معنا و چه دامنه مشخصی میتواند داشته باشد. اما بهرحال، همانطور که تجربه جنبش اتحادیه‌ای، البته عموماً نغیا، نشان داده است، ادامه کاری و رزمنده‌گی یک تشکل کارگری کاملاً بستگی به این دارد که چقدر بتواند توده کارگران را در میدان نگاهدارد، چقدر بتواند ظرف مبارزه وسیع و توده‌ای باشد و چقدر کارگران را در تصمیم‌گیری و تعیین سیاست‌ها و پیشبرد آنها دخیل کند. به این ترتیب شورا هنوز بیشترین امکان را دارد، چون فلسفه وجودی‌اش، برخلاف تجربه بسیاری از سندیکاها، سازماندهی عمل توده‌ای و ابراز وجود توده‌ای کارگران است.

بهر صورت طرح سنوال به این شکل خیلی مجرد و فرضی است. حزب کمونیست ایران در زمان و مکان معین، در کشور معین و در مقطع معینی از مبارزه طبقاتی در ایران، کارگران را به جنبش مجمع عمومی و جنبش شورائی فرا میخواند. همین امروز این استبداد سیاه و این شرایط غیر انقلابی وجود دارد، و همین امروز مبارزات جاری کارگری نه توسط اتحادیه‌هایی که قانونیت بورژوایی را پذیرفته اند، بلکه به یمن کارگرانی پیش میرود که آماده اند پایشان را از محدوده امکانات قانونی مبارزه (که در ایران بسیار ناچیز است) بیرون بگذارند، برخلاف دستور دولت و جلوی چشم عمال سرکوب او، بطور غیرقانونی مجمع عمومی تشکیل بدهند، بطور غیرقانونی اعتصاب کنند، تظاهرات کنند و غیره. اگر کسی پیدا بشود که به روشی غیر از این، یعنی به طریق "قانونی"، اتحادیه‌ای تشکیل بدهد که از نظر دولت حق داشته باشد قانوناً اعتصاب کند، قانون کار را نپذیرد و کارگران را علیه آن بسیج کند، در انجمن‌های اسلامی را ببندد و شوراهای اسلامی را جارو کند و به رهبران کارگری میدان فعالیت بدهد، ما اولین کسانی خواهیم بود که دست او را بفشاریم!

مسئله اینست که خود چنین اتحادیه قانونی‌ای را هم باید به زور به دولت تحمیل کرد. استبداد آنقدر سیاه و سنگین است که هر اعتراض کارگری غیرقانونی است. در این شرایط تنها آن جنبشی با واقعیات سازگار است که قادر باشد مبارزه بهرحال موجود و غیرقانونی کارگران را رهبری کند، سازماندهی کند و متحد نماید. جنبشی که بتواند حقوق پایه‌ای کارگران را به بورژوازی و قانون بورژوازی تحمیل کند. این جنبش، جنبش شورائی است، جنبش مجامع عمومی است، و نه جنبشی که نقطه عزیمت خود را رسمیت قانونی از پیشی خود توسط دول مستبد موجود قرار داده باشد. جنبش تریدیونیونی به درجه‌ای ثبات در قانونیت بورژوایی و درجه‌ای از اجازه عمل قانونی احتیاج دارد که در ایران بندرت فراهم بوده است و امروز کمتر از همیشه وجود دارد.

ما برای مبارزه قانونی کارگران اهمیت حیاتی قائلیم، اما این نمیتواند به معنای ارجحیت سیاسی تریدیونیونی به سیاست شورائی باشد. تذکر میدهم که در واقع امروز کسی، مگر در طیف توده‌ای و اکثریتی، چنین توهماتى ندارد. هر سندیکالیستی که بخواهد قدری واقع بین و لاجرم قدری رادیکال باشد، این را میفهمد که حتی ایجاد سندیکاها مستلزم یک مبارزه وسیع "غیر قانونی" کارگران است که سازمان خودش را میخواهد. از همین روست که عده‌ای از "سندیکای مخفی" سخن میگویند، یعنی سندیکالیسم غیرقانونی، سندیکالیسم غیرعلنی و غیرتوده‌ای. که این دیگر به تمامی نقض غرض است، چون قرار بود بحث شورا و سندیکا پاسخ مسئله سازمانیابی علنی و توده‌ای کارگران را بدهد. بحث ما اینست که حتی در شرایط استبداد بورژوایی و اسلامی کنونی امکان ایجاد تشکلهای علنی و توده‌ای کارگری که وجود خود را به دولت تحمیل کنند وجود دارد، تشکلهایی که قطعاً رابطه نزدیکی با سازمانهای مخفی حزبی و آرایش‌های مخفی کارگران پیشرو خواهند داشت. نه سندیکای قانونی پاسخ مسئله است، نه سندیکای مخفی. اولی توهم آمیز و توهم برانگیز است و تخیلات رفرمیسم سترون در ایران را بیان میکند و دومی گواه دیگری بر عجز سوسیالیسم خلقی ایران از درک نیازهای مبارزه کارگری در بعد علنی و توده‌ای است و آلت‌ناتیوی ذهنی، روشنفکرانه و نامربوط به مساله مورد بحث است.

راه واقعی، راه کمونیستی، جنبش مجمع عمومی و در تکامل آن جنبش شوراهای کارگری است. اینکه اگر این جنبش رشد کند و در دوره انقلابی بعدی اوج بگیرد، بعداً در صورت شکست انقلاب به چه سرنوشتی دچار خواهد شد، بحثی نیست که کمکی به روشن شدن مسئله مورد اختلاف در مقطع حاضر نکند.

**کمونیزم:** در مقدمات قطعنامه گرایشات سندیکالیستی همدیاف با گرایشات محافظه کارانه و بصورت منفی مورد اشاره قرار گرفته اند. آیا سندیکالیسم مستقل از نقشی که در دوره های مختلف تاریخی و اوضاع و احوال متفاوت جنبش میتواند بعهده بگیرد یک گرایش منفی در درون جنبش کارگری است؟

**منصور حکمت:** مقدمات بخش کلیات قطعنامه اصولاً اشاره مستقیمی به سندیکا ندارد. شاید منظور شما مقدمه قسمت آخر (بخش د: "در باره سندیکا") است. اینجا هم از سندیکالیسم بطور کلی بعنوان گرایش منفی صحبت نشده. بحث بر سر مشاهده یک سیر تجربی و واقعی است که در آن نقاط ضعف سندیکاها آشکار شده است. تجربه سندیکاها تاکنونی، تاریخ جنبش سندیکائی تاریخ نیات سندیکالیست ها نیست، تاریخ خود سندیکاهاست. ناتوانی از ایجاد یک وحدت وسیع طبقاتی، نزدیک شدن عملی تا حد رابطه تنگاتنگ با سیاست و جریانات حزبی رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک، دور شدن از دمکراسی مستقیم و پیدایش یک سیستم اداری بوروکراتیک (تا حد تعیین روسای مادام العمر در برخی اتحادیه ها و بی اختیاری جمعاعات اعضاء و توده های عضو اتحادیه) و غیره که در قطعنامه به اختصار به آنها اشاره شده، جزء خصوصیات مشخصه تریدیونیویسم است، آنطور که عملاً این جریان تا امروز حرکت کرده است. اما هیچیک از اینها برای این ادعا که سندیکالیسم بطور کلی یک "گرایش منفی" است کفایت نمیکند. نقش سندیکاها را باید در چهارچوب اجتماعی و تاریخی معین بررسی کرد. در بخش اعظم اوقات سندیکاها تنها ابزارهای مبارزاتی توده کارگران بوده اند. امروز معدنچی بریتانیائی عملاً ابزاری جز اتحادیه معدنچیان برای دفاع از حقوق خود ندارد. در آفریقای جنوبی اتحادیه های کارگری نقش بسیار پیشروتری از سندیکاهاى اروپای غربی بازی میکنند. عیب و ایراد این سازمانها هرچه باشد، اینها در یک مقاطع معین ابزارهای مبارزاتی کارگرانند.

اما مسئله اینست سازمانیابی تریدیونیوی در مقام مقایسه با چه آلترناتیوی و در متن چه اوضاعی دارد ارزیابی میشود. پس از انقلاب اکتبر، اتحادیه های کارگری در روسیه، برای مدتی به پناهگاه جناحهای سازشکار و رفرمیست تبدیل شدند. برای کارگران ایران، امروز وجود یک اتحادیه ادامه کار که حتی از حقوق یک بخش از کارگران دفاع کند، یک دست آورد مثبت و ارزنده است. اما اگر ما در شرایطی حرف میزنیم که این اتحادیه ها وجود ندارند، شرایطی که جنبش مجامع عمومی و شورائی خود آلترناتیو واقعی تری را عرضه میکنند، دیگر نمیتوان بر این اعتقاد که "سندیکا بالاخره از هیچ چیز بهتر است" مرکز ثقل سیاست یک حزب کارگری را به تشکیل سندیکا معطوف کرد.

**کمونیزم:** تلاش برای ایجاد سندیکا در شرایطی که کارگران از هر نوع تشکل توده ای محرومند الزاماً به این معنی نیست که طرفداران سندیکا خواستار باقی ماندن در چهارچوب جامعه سرمایه داری اند. استدلال آنها میتواند این باشد که اگر مسئله اساسی متشکل کردن کارگران در سازمانهای توده ای است باید به این شکل شناخته شده از تشکل روی آورد، چرا که آسانتر میتوان وجود آنها به دولت قبولاند. این کار ممکن است و موارد زیادی از عملی بودنش در دست است. واضح است که وقتی جامعه و طبقه کارگر به انقلاب روی آورد سندیکا هم به تبع شرایط نقش غیر متعارف یعنی متناسب با شرایط را بعهده خواهد گرفت. در مقابل این استدلال چه میگویند؟

**منصور حکمت:** اجازه بدهید بالاخره تکلیف یک نکته را روشن بکنیم. آیا سندیکا بالاخره یک "تشکل شناخته شده" هست یا خیر، بر حسب میل تشکیل دهندگان آن تغییر میکند؟

بنظر من اولی درست است. سندیکا یک شکل شناخته شده از سازمانیابی کارگری است و دقیقاً قول امروزی هیات موسس سندیکای فرضی ما مبنی بر اینکه سندیکا در دوره انقلابی متناسب با شرایط نحوه کارش را تغییر خواهد داد، مثلاً رادیکالتر خواهد شد یا در ظرفیت های دیگری و به اشکال دیگری عمل خواهد کرد، ارزش عملی زیادی ندارد. همانطور که ما نمیتوانیم امروز به دلیل اختناق حزب رفرمیست بسازیم و قول بدهیم که در آستانه انقلاب سرموقع آنها به یک حزب کمونیست تبدیل خواهیم کرد، طرفداران سندیکا هم نمیتوانند امروز سندیکای مجاز بسازند (یعنی سندیکای قابل قبولاندن به دولت) و قول بدهند در فردای بحران سیاسی آنها به ارگان قدرت و عمل مستقیم توده ای تبدیل خواهند کرد. سیر مبارزه طبقاتی اینچنین سناریو هائی را نمیپذیرد. این موسسین سندیکا نیستند که مقدرات آتی سندیکا را تعیین میکنند، بلکه خصوصیات خود حرکت سندیکایی و ظرفیت های سندیکا بعنوان "یک شکل شناخته شده" است که دامنه عمل سیاسی و مبارزات آتی آن، رهبران آن و کارگران سازمان یافته در آن را مشروط میکند.

جنبش سندیکائی، تا آن حد که بهرحال در شکل گیری آگاهی سیاسی کارگران نقش بازی میکند، آنان را با افق و روحیه سندیکائی بار خواهد آورد. این تعریف سندیکا از خود و جایگاه اجتماعی موجود آن است که انسانهای متناسب با خود را به

میدان میکشد و به فعالین خود تبدیل میکند. میدانم آیا واقعا جریانی استدلال فرضی شما را در دفاع از سندیکا طرح کرده است یا خیر. بهرحال پاسخ من اینست که چنین استدلالی متکی به تعبیری ذهنی و ولونتاریستی از مختصات و خصوصیات جنبشهای اجتماعی بطور کلی و جنبش کارگری بطور اخص است.

اما بحث اصلی من اینست که اصولا این استدلال گرهی از کار ما باز نمیکند. چرا که بنظر من شرط مطلوبیت یک تشکل توده‌ای در ایران امروز این نیست که لزوما در فردای انقلاب هم ارگان عمل انقلابی کارگران باشد. حتی یک تعاونی و صندوق کارگری هم برای ما ارزش خاص خود را دارد. مسئله اینجا نیست. مسئله بر سر واقعی بودن این آلترناتیو، جدی بودن آن در رابطه با سطح مبارزه و مطالبات کارگری و اوضاع اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه و ارزش آن در قیاس با آلترناتیو سوسیالیست رادیکال برای همین شرایط جاری است. ما طرفدار شورا نشده ایم چون صرفا "فردا" شورا انقلابی عمل خواهد کرد، و سندیکا نه. بلکه همچنین و از آن مهمتر به این دلیل که همین امروز جنبش شورایی و جنبش مجمع عمومی قابلیت سازماندهی کارگران برای دفاع از حقوق و منافعشان را دارد. البته باید باز هم اشاره کنم که سندیکالیست‌هایی که میخواهند واقعا فردا انقلابی عمل کنند، امروز برخلاف مثال شما، نه از سندیکای علنی و قانونی و توده‌ای، بلکه از سندیکای مخفی حرف میزنند. و گفتم که این در حکم نقض غرض و فرار کردن از مسئله نیاز کارگران ایران به تشکل‌های توده‌ای با ظرفیت مبارزه علنی و وسیع است. مسئله‌ای که به اعتقاد ما جنبش مجمع عمومی توان پاسخگویی به آن را دارد.

**کمونیسست:** با این تفاسیل این نکته را که قطعنامه میگوید ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم کمی از لحاظ عملی بیشتر باز کنید. آیا تلاش همزمان برای ایجاد تشکل شورایی و در عین حال حمایت فعال از کارگرانی که در همانجا قصد ساختن سندیکا را دارند در عمل با اشکال مواجه نمیشود؟

**منصور حکمت:** ما از تلاشهای کارگران برای تشکیل سندیکا حمایت میکنیم زیرا به صرف اعلام موضع حزب به نفع شورا و به صرف معطوف شدن کارگران رادیکال و کمونیست به جنبش مجامع عمومی و به آلترناتیو جنبش شورایی، همه کارگران پشت سرما صف نمیکشند. طبقه ما همچنان در اشکال گوناگونی در کار سنگر بندی در برابر بورژوازی خواهد بود و یکی از این اشکال تلاش برای ساختن سندیکاهاست، اعم از مخفی و علنی و غیره. ما از هر سنگربندی طبقه کارگر حمایت میکنیم و برای تقویت آن تلاش میکنیم. ما هیچ دو خشتی را که کارگران در مبارزه روی هم چیده باشند بر نمی‌چینیم، بلکه میکوشیم با دخالت خود، با حمایت خود و با فداکاری در صف هر نبرد طبقاتی، این تلاشها را به آن جهتی برانیم که به اعتقاد ما منافع واقعی کارگران در آن تامین میشود.

هدف ما اینست که جنبش کارگری در برابر بورژوازی هرچه قدرتمندتر باشد. اگر سیاست ما به سیاست همه‌گیر در درون طبقه کارگر تبدیل شده باشد، مطمئنیم قدرت کارگران به بهترین وجه به ظهور خواهد رسید، اما مادام که همگام با ما گرایشات مبارز دیگر در درون جنبش طبقه دست بکار ایجاد اشکال دیگری از اتحاد باشند، ما به آنها یاری میرسانیم و در عین حال میکوشیم جنبش مجامع عمومی و شوراها بیشترین نفوذ و اعتبار را در میان کارگران پیدا کنند، زیرا معتقدیم کارگران از این طریق به قدرت واقعی خود در مبارزات جاری و در مبارزه بر سر قدرت سیاسی دست پیدا میکنند. اگر کارگرانی بخواهند امروز سندیکانی سازمان بدهند، ما حتما توجه آنها را به مثبت تر بودن تلاش برای ایجاد شوراها از طریق دامن زدن به جنبش مجامع عمومی جلب میکنیم. اما اگر کسانی هم اکنون چند گام در این مسیر پیش رفته باشند، اگر واقعا گامی در جهت ایجاد سندیکای مورد نظر خود پیش رفته باشند، میتوانند روی کارگران کمونیست بعنوان حامیان و تقویت کنندگان خود حساب کنند. البته در چنین شرایطی نیز، همانطور که در قطعنامه گفته شده، ما خواهیم کوشید حرکت سندیکانی مقهور نقاط ضعف سنتی سندیکاهای نشود و از تجارب مثبت جنبش شورایی، مانند اتکاء به دمکراسی مستقیم و اراده کارگران، اجتناب از بوروکراتیسم، حفظ فاصله از جریان‌های فرمیسستی و غیره استفاده کنند.

بعلاوه، در قطعنامه گفته شده است که در موارد خاصی، خود ما مستقیما برای ایجاد سندیکاهای خواهیم کوشید، اما تلاش خواهیم کرد که این سندیکاهای در آینده رابطه تنگاتنگی با جنبش شورایی داشته باشند و تحت موازین معینی به آنها متصل شوند.

**کمونیسست:** در بخش رنوس سیاست ما آمده است که ادغام سرمایه‌ها در رشته‌های مختلف و مالکیت دولتی موجب میشود که سازماندهی بهتر کارگری بر تشکلهای فابریکی - منطقه ای استوار باشد. سوال اینست که کارگر در مبارزه اقتصادی بطور مستقیم در مقابل مالک قرار نمی‌گیرد. چرا که سرمایه یک بنگاه میتواند متعلق به تعداد نسبتا زیادی سهامدار باشد که حتی یکبار هم کارگران تحت استخدام شرکت خود را ندیده باشند. کارگر با کارفرما یا نمایندگان از سرمایه مواجه است

که کار را سازمان داده او را به استخدام درآورده و از او کار میکشد. مبارزه اقتصادی روزمره در مقابل این دستگاه صورت میگیرد. مثلا کارگر صنعت نفت با شرکت نفت طرف است و کارگر صنعت برق با توانیر. سازمانی که بخواهد در هر سطح کارگر را بطور یکپارچه و بسادگی در مقابل این حریفان قرار بدهد البته یک سازمان رسته ای یا صنفی نیست اما در عین حال یک سازمان منطقه ای هم نیست. اگر کارگران پالایشگاه تهران و پالایشگاه شیراز بلاواسطه با هم در یک سازمان باشند حربه براتری در مبارزه اقتصادی خود دارند تا اینکه با واسطه سازمانهای منطقه ای بیکدیگر مربوط شده و متمرکز شده باشند. آیا سازمان شورائی با این نوع از کار مبارزه اقتصادی خوانائی دارد؟ این مورد را یک مثال فرض کنید و در کل توضیح بدهید که این جنبش مجمع عمومی مورد نظر قطعنامه به چه طریقی به مسائل مختلف و متنوع مبارزه طبقه بی آنکه ظاهرا نیازمند تغییر شکل باشد پاسخ میدهد؟

**منصور حکمت:** منظور قطعنامه اینست که با تمرکز تولید و گسترش مالکیت های بزرگ دولتی و انحصاری، و نیز با ورود دولت به صحنه بعنوان طرف حساب اصلی کارگران، مسائلی که اوضاع زیست و کار کارگران را تعیین میکند، و نیز روشهای بهبود سطح زندگی و آزادی عمل سیاسی کارگران، هرچه بیشتر خصصتی سراسری و فراصنفی بخود میگیرند. اگر به مبارزه چند ساله اخیر طبقه کارگر ایران توجه کنید این واقعیت را به روشنی می بینید. قانون کار، طرح طبقه بندی مشاغل، ساعات کار، بیمه بیکاری و غیره، مسائل گریه ای در این دوره بود. در ایران بطور مشخص هر اعتراض کارگری، و در یک کارگاه کوچک بخش خصوصی، فوراً پای دولت را بعنوان مدافع و قیم کارفرما به میان میکشد. در ایران، اتحادیه های کارفرمایان خصوصی در رشته های معین کمتر وجود داشته و عمدتا دولت این نقش را برای بخش خصوصی انجام میدهد. کارگر ایرانی خیلی سریع خود را در برابر دولت، وزارت کار و قوانین و مقررات دولتی مییابد.

اما بهرحال بحث شما دست روی نکته درستی میگذارد. موارد زیادی هست و خواهد بود که در آن کارگران یک رشته یا شاخه تولیدی معین در مقابل مسائل مشترکی قرار میگیرند که فوراً قابل تعمیم به سایر شاخه ها نیست. هر سازمانیابی توده ای کارگری باید بتواند رهبری مبارزه در این موارد را تامین کند. اتحادیه های کارگری، البته در همان شکل بیشتر شناخته شده شان، سنتا این کار را میکنند، اما به بهای منزوی کردن مبارزه در این شاخه از شاخه های دیگر. تجربه مبارزات معدنچیان یا کارگران چاپ در انگلستان در چند ساله اخیر نمونه کلاسیک این نقطه ضعف اتحادیه هاست. معدنچی برای حفظ اشتغال خود یک سال تمام قهرمانانه اعتصاب میکند، دهها هزار خانواده و گاه کل شهرهایی که حول تولید ذغال سنگ شکل گرفته است، به فقر بیسابقه ای دچار میشوند، اما اتحادیه حمل و نقل، یا اتحادیه کارگران برق و غیره، از آنجا که فوراً خود را مورد مخاطره نمی بینند، دست روی دست میگذارند و یا از آن بدتر در خدمت شکستن اعتصاب معدنچیان عمل میکنند. این هویت رشته ای و شاخه ای اگر بیش از حد برجسته شود به کارگران ضربه میزند.

جنبش شورائی این ضعف را ندارد. یعنی مینا را هویت طبقاتی کارگران و تمرکز محلی و منطقه ای آنها قرار میدهد. اما این نگرانی میتواند وجود داشته باشد که همانطور که گفتید آن حساسیتی را که اتحادیه های شاخه ای و صنفی در مقابل مسائل ویژه کارگران یک صنف و یا رشته معین دارند نداشته باشد. باید برای این فکری کرد. بنظر ما جنبش شورائی و سیستم شورائی ظرفیت انطباق با این شرایط را دارد. ساختمان محلی و منطقه ای ساختار اصلی و ستون فقرات سیستم شورائی را تشکیل میدهد. اما این مانع از این نیست که آرایش های دیگری در درون سیستم شورائی، برای همسو کردن و هدایت مبارزه شوراهای کارگری در یک رشته معین بوجود نیاید. شوراهای منطقه ای یا شورای سراسری میتواند کمیسیون ها و کمیته های ویژه ای برای تمرکز روی امور کارگران در شاخه های مختلف تولیدی در حیطه فعالیت خود داشته باشند. شورای منطقه ای یا سراسری میتواند اختیارات این کمیسیون ها و کمیته ها را بنحوی تعریف کند که به نیازهای رهبری مبارزه در چنین مواردی پاسخگو باشند. بهرحال باید نقطه مبدا و ساختار اصلی را تعریف کرد و خود را با واقعیات منطبق نمود. جنبش اتحادیه ای اساس را هویت و موقعیت کارگر در تقسیم کار قرار میدهد، و سپس، البته معمولا با موفقیت کمی، میکوشد تا با ایجاد انتلاف ها و آرایش های ترکیبی میان اتحادیه های مختلف، بنوعی رهبری سراسری برای کل کارگران شکل بدهد. به همین دلیل، ایجاد همبستگی طبقاتی و فراصنفی و فرارشته ای مشکل دانهی جنبش تریدیونیونی است. در مقابل، جنبش شورائی از موقعیت عمومی کارگر بعنوان مزدبگیران تحت استثمار در برابر سرمایه حرکت میکند، یعنی از هویت طبقاتی کارگران، و میکوشد به نیازهای ویژه کارگران در شاخه ها و رشته های مختلف تولیدی پاسخگو باشد. هر دو شکل معضلات خود را دارد. اما این دومی بنظر ما، شیوه طبقاتی تر و اصولی تری است.

**کمونیسست:** اگر قرار است ایده شوراهای به واقعیت بپیوندد باید همه اجزایش بیان عملی و ملموس پیدا کند که همانطور که الگوهای کاملا تعریف شده ای از تشکل سندیکائی، نهادهای مختلفش، قواعد فعالیت در این تشکل و حتی آییننامه ها و مقررات

داخلی‌اش وجود دارد. آیا حزب تدقیق ایده شورا از جنبه‌های عملی و اجرایی را وظیفه خودش میداند یا این را به خود این جنبش واگذار کرده است؟

**منصور حکمت:** اجازه بدهید یکبار دیگر خاطرنشان کنم که بنظر من "الگوهای کاملا تعریف شده تشکل سندیکایی و نهادها و قواعد و آیین نامه‌ها و مقررات آن" نه فقط دیگر نقطه قدرت جنبش سندیکایی نیست، بلکه مانع مهمی برای این جنبش در ایجاد رابطه با اعتراضات رزمنده کارگران است. هر سندیکالیستی که امروز می‌خواهد خود را با مبارزه رادیکال و رزمنده کارگری تداعی کند مجبور است بخشی از این الگوها و قواعد و موازین "کاملا تعریف شده" را ملغی اعلام کند. این بخصوص در مورد ایران صدق میکند.

الگوها و موازین "کاملا تعریف شده" سندیکاها، یعنی الگوهای سندیکاهای قانونی در کشورهای سرمایه داری اروپا و آمریکا. قطعا متوسل شدن به اینها در ایران کسی را یک قدم به هیچ نوع سندیکایی نزدیک نمیکند. برای همین عناصر رزمنده تر جنبش سندیکایی امروز نه از این موازین "تعریف شده"، بلکه از تجدید نظرهای خود در آن حرکت میکنند.

مجمع عمومی با اختیارات وسیع جزء قواعد تعریف شده سندیکا نیست. طرفداران رادیکالتر سندیکا در ایران حاضرند سندیکاها را به مجمع عمومی متکی کنند. پذیرش محدودیت به مبارزه اقتصادی در چهارچوب قوانین موجود، یکی از موازین "تعریف شده و شناخته شده" است که احدی از سندیکالیست‌های مبارز حاضر به پیروی از آن نیست. بنابراین تعریف الگوها و موازین لازم برای خود جنبش سندیکایی هم یک مسئله است. سندیکالیست ایران در انتهای قرن بیستم و تحت رژیم اسلامی استفاده خیلی کمی میتواند از میراث جنبش سندیکایی در عرصه موازین و قواعد و مقررات سندیکاها بکند و خود باید از نو تعبیر جدیدی از سندیکا و موازین آن بدست بدهد. در واقع اگر دقت کنیم، نظرات سندیکالیست‌های امروز بسیار مبهم تر از ایده‌های طرفداران شورا است. از اکثریت و حزب توده تا جناح چپ سوسیالیست‌های خلقی طرفدار ایجاد سندیکا هستند، اما الگوهایشان کمتر شباهتی به هم دارد - اگر اصولا الگویی را مد نظر داشته باشند.

اما در مورد شوراهای، آیا حزب الگوی تعریف شده‌تری دارد؟ بله. تا امروز ما در باره شوراهای و خصوصیات آنها زیاد صحبت کرده ایم. در مورد ساختمان سیستم شوراهای کارگری این نکات را میتوان برجسته کرد:

۱- شورای پایه، مجمع عمومی کارگران یک واحد و یا قسمت هانی از یک واحد (بزرگتر) تولیدی و اقتصادی است. هر کارگری، نه به اعتبار دریافت کارت عضویت و پرداخت حق عضویت، بلکه به اعتبار کارگر بودن، عضو مستقیم و صاحب رای شورا است.

۲- شورا از یک ساختمان منطقه‌ای تبعیت میکند، و نه رشته‌ای یا صنفی. یعنی شورای بالاتر، شورای نمایندگان شوراهای پایه در یک منطقه تعریف شده است. این ساختمان هر می تا تشکیل شورای سراسری بسط مییابد.

۳- نمایندگان شوراهای بالاتر، هر زمان که انتخاب کنندگان آنها بخواهند، عزل و فراخوانده میشوند.

۴- مجمع عمومی در هر سطح، از شورای پایه تا شورای نمایندگان، عالیترین مرجع تصمیم‌گیری هر شورا است. مجمع عمومی واحدها مسئولین اجرایی خود را برای انجام وظیفه در فاصله نشست‌های خود تعیین میکند. این مقامات نیز در هر زمان توسط مجمع عمومی قابل عزل و تغییر خواهند بود.

۵- اساسنامه و موازین شوراها، آنها را به مبارزه اقتصادی محدود نمیکند. شوراهای خود را مجاز میدانند در هر مسئله اجتماعی، سیاسی و اداری در حوزه تحت پوشش خود دخالت کنند و در قبال هر مسئله‌ای که لازم بدانند در این حیطه دست به اقدام اعتراضی کارگری بزنند.

۶- شوراهای کارگری میتوانند سایر تشکلهای کارگری را چه در سطح محلی و چه در سطح سراسری به خود متصل و ملحق کنند. موازین این الحاق و اتحاد را بسته به مورد خود شوراهای تعیین خواهند کرد.

این نکات تصویر کلی‌ای از ساختمان یک سیستم شورایی بدست میدهد. اما موازین عملی‌تر و کنکرت‌تر را خود جنبش در سیر حرکت خود تعریف خواهد کرد. دامنه عمل واقعی شوراهای در تحلیل نهایی تابع تناسب قوای طبقاتی خواهد بود. هیچ مقررات و اساسنامه از پیشی‌ای این دامنه عمل شوراهای را نباید محدود کند.



در مورد جنبش شورانی و شوراها باید یک نکته را اضافه کنم که برای توضیح اساس موضع حزبی لازم است. کارگر در جامعه سرمایه‌داری هم باید بتواند از حقوق جاری و روزمره خود دفاع کند و اوضاع خود را بعنوان فروشنده نیروی کار بهبود بدهد، و هم باید انقلاب خود علیه سرمایه‌داری را سازمان بدهد و خود را برای بدست گرفتن قدرت، حکومت کردن و در هم شکستن پایه های قدرت طبقات استثمارگر آماده کند. تا آنجائی که چپ اصولاً برای تشکلهای توده‌ای کارگری نقشی قائل بوده، معمولاً نقش اول را به اتحادیه‌ها و نقش دوم را به شوراها محول کرده است.

این تصور قطعاً به سیر رویدادهای تاکنونی در جنبش کارگری مربوط میشود. دوره‌های غیر انقلابی شاهد فعالیت اتحادیه‌ها و غیبت شوراها بوده است و در دوره‌های انقلابی نقش شوراها برجسته شده است. اما این یک قاعده از پیشی نیست. اتحادیه‌ها و شوراها الگوهای نیستند که کارگران بنا بر یک تصمیم و طرح از پیش معلوم در دوره انقلابی به یکی و در دوره های رکود به دیگری متوسل شوند. شورا و اتحادیه همانطور که گفتیم دو افق سیاسی و مبارزاتی مختلف را نمایندگی میکنند که در دوره‌های متفاوت تقویت و تضعیف میشوند. در غیر اینصورت اتحادیه‌ها میبایست در شرایط انقلابی قاعداً به نفع شوراها کنار بروند و شوراها در شرایط رکود رسماً خود را به نفع اتحادیه‌ها منحل کنند. واقعیت اینست که چنین قرارومدار و قانونمندی‌ای وجود ندارد. اتحادیه‌ها در شرایط انقلابی باقی میمانند و برای حفظ و گسترش نفوذ خود میکوشند و تا آنجا که تاریخ انقلابات گواه بوده است در این شرایط رقابت میان جنبش شورانی، یا کمیته‌های کارخانه، با اتحادیه‌ها بر سر رهبری جنبش کارگری بالا میگردد. شوراها به سهم خود با اوجگیری ضد انقلاب در برابر انحلال و تعطیل خود مقاومت میکنند. بنابراین رابطه شورا و سندیکا با دوره بندی‌های سیاسی در جامعه، یک رابطه تنوریک نیست و یک دستورالعمل قراردادی ندارد.

سوالی که به این ترتیب پیش می آید اینست که آیا جنبش شورانی و شوراها میتوانند خود را با نیازهای مبارزه کارگری در یک دوره غیر انقلابی تطبیق بدهند - همانطور که اتحادیه‌ها میکوشند تا در دوره انقلابی خود را با واقعیات جدید دمساز کنند. بنظر ما این امکان وجود دارد. شوراها به فعالیت در محدوده دوره‌های انقلابی محکوم نیستند. کارگران میتوانند از شوراها بعنوان ابزار دفاع از منافع خود بعنوان فروشندهگان نیروی کار استفاده کنند. در مورد ایران معتقدیم نه فقط این امکان وجود دارد، بلکه فقدان یک جنبش اتحادیه‌ای جدی و فقدان زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مساعد به حال تری‌دیونونیم در ایران، جنبش شورانی را به پرکردن این خلاء موظف میکند، و این جنبش برای انجام این وظیفه در ایران امروز زمینه‌ها و پایه‌های مادی مناسبی دارد. شک نیست که جنبش شورانی در چنین شرایطی به تمام افق مبارزاتی خود دست پیدا نمیکند. شک نیست که جنبش شورانی در مراحل اولیه از محدودیت‌های زیادی برخوردار خواهد بود. به همین دلیل ما در وهله اول، بعنوان گام اول، از جنبش مجامع عمومی سخن میگوئیم. این جنبشی برای شکل دادن به شوراها پایه و ایجاد نوعی رابطه بالفعل و غیر رسمی میان آنهاست که در مراحل بعدی ایجاد شوراها عالیتر را ممکن میکند.

باین ترتیب جنبش مجامع عمومی هم یک پاسخ در خود و مستقل به نیازهای مبارزات جاری است و هم یک سنگ بنای اساسی برای جنبش شورانی در کل. طرفداران اشکال دیگر سازمانیابی توده‌ای کارگران، مثلاً مدافعان سندیکاهای رزمنده، میتوانند و محق خواهند بود که جنبش مجامع عمومی را پایه پیشروی‌های بعدی خود در جهت ایجاد سندیکاها تلقی کنند. ما نه فقط ایرادی در این مسئله نمی بینیم، بلکه فکر میکنیم اگر این درجه همسویی میان جناحهای رزمنده جنبش کارگری، مستقل از دورنمای درازمدت‌تر آنها، وجود داشته باشد، جنبش مجامع عمومی و به تبع آن، مبارزات جاری کارگری با سرعت بیشتری رشد خواهد کرد. اما به سهم خود مطمئنیم که جنبش مجامع عمومی تناسب بیشتری با شکل‌گیری بعدی شبکه شوراها کارگری خواهد داشت تا اتحادیه‌ها و نیز تضمینی خواهد بود برای اتکاء بیشتر تشکلهای توده‌ای کارگری در آینده، از هر نوع که باشند، به دموکراسی مستقیم کارگری.

**کمونیست:** ما تا حال در باره شورا بعنوان نوعی تشکل صحبت میکردیم اما در این قطعنامه بوضوح از "جنبش مجامع عمومی" صحبت میشود. منظور از جنبش مجامع عمومی چیست؟ این جنبش با چه خصوصیتی مشخص میشود بجز یک شکل معین از تشکل چه هدفی را تعقیب میکند و قرار است بکجا برسد؟

**منصور حکمت:** تبلیغات ما در باره مجامع عمومی تا بحال معطوف به توضیح مطلوبیت و کارائی مجامع عمومی، بعنوان یک ظرف مبارزاتی، برای کارگران بوده است. آنچه ما امروز میگوئیم اینست که باید از یک جنبش مجامع عمومی سخن گفت. دوره‌هایی در تاریخ مبارزات کارگری وجود دارد که با پا گرفتن جنبشهای معینی تعریف میشود. مثلاً جنبش کمیته‌های کارخانه در روسیه، جنبش سندیکائی در اوائل قرن در ایران، و یا جنبش شورانی در طول انقلاب ۵۷، جنبش کنترل کارگری و غیره. فرق تبلیغ مجامع عمومی بعنوان یک ارگان مفید با تلاش در ایجاد یک جنبش مجامع عمومی در این است که در

اینمورد اخیر ما میخواهیم مبارزه برای برپائی این مجامع به قطب نمای حرکت و عامل خصلت نمای یک دوره مبارزات کارگری تبدیل بشود. مبارزات کارگری باید با جنبش مجمع عمومی جوش بخورد، هر چه بیشتر این ارگانه تشکیل بشوند، قوام بگیرند و در اعتراضات کارگری نقش محوری پیدا کنند. جنبش مجمع عمومی پاسخ فوری و عملی ما به سازماندهی اعتراضات توده‌ای کارگران در دوره کنونی است. شوراها و جنبش تمام عیار شورائی تنها میتواند حاصل درجه‌ای از پیشرفت جنبش مجمع عمومی باشد.

ما ایده مجمع عمومی را بسیار پیش از این طرح کرده ایم. در آن زمان کل چپ روشنفکری و کلیشه‌ای خلقی این ایده را ذهنی و غریب نامید. چند سال مبارزه کارگران ایران معلوم کرد که آنچه ذهنی و غریب است نحوه تفکر سوسیالیسم خلقی ایران در باره جنبش توده‌ای کارگری است. نه فقط کارگران عملاً بطور روز افزونی این مجامع را تشکیل دادند و در مبارزه خود به آنها متکی شدند، بلکه شعار و ایده مجمع عمومی جای خود را در ذهنیت کارگر آگاه و پیشرو ایران باز کرد. امروز خوشبختانه خیلی‌ها صحت ایده مجمع عمومی را پذیرفته‌اند و یا به آن تسلیم شده‌اند. ما می‌گوییم کارگران کمونیست باید فعالین جنبش مجمع عمومی باشند، چرا که این تنها راه واقعی برای سازماندهی کارگران در مقیاس وسیع و برای پر کردن خلاء کار سازمانیافته توده‌ای - علنی کارگری است. چپ خلقی و روشنفکری میتواند از این مسئله صرف‌نظر کند، میتواند این مشغله ما را اکنون میسم بخواند، همه چیز را به بعد از سرنگونی رژیم اسلامی حواله بدهد. امثال اکثریت و حزب توده میتوانند به شوراها و شوراهای اسلامی بپیوندند و بعد هم سرخود نماینده ندیده و نشناخته کارگران ایران (!) را به کنگره هجدهم اتحادیه‌های شغلی به اتحاد شوروی بفرستند! سندیکالیست‌های سنتی میتوانند منتظر شرایطی بشوند که دولت اسلامی اجازه تشکیل اتحادیه به آنها بدهد و سندیکالیست‌های "مخفی" میتوانند فعلاً از سازماندهی عمل توده‌ای کارگران چشم‌پوشی کنند. برای ما مسئله بنحو دیگری مطرح است.

ما معتقدیم هم کمونیسم و ایده‌های اساسی جنبش شورائی، و هم تجربه جاری کارگران ایران در مبارزات چند ساله اخیر روش مبارزه توده‌ای کارگری در دل همین شرایط اختناق را بدست داده است. انسان باید فقط چشمش را باز کند و آن را ببیند. این روش برپا کردن جنبش مجمع عمومی کارگری است. مبارزه توده صدها هزار نفری کارگران تحت هیچ شرایطی نمیتواند مخفی باشد. رهبری سراسری کارگران میتواند مخفی باشد، اما ابراز وجود توده کارگران که مستلزم دخالت مستمر رهبران عملی و علنی و تشکیل تجمعات گوناگون کارگران است، نمیتواند در بعد علنی صورت نگیرد. حزب کارگران باید راه واقعی و عملی برای سازماندهی عمل توده کارگران را نشان بدهد. جنبش مجمع عمومی این راه واقعی است.

**کمونیست:** در قطعنامه فقط چند وظیفه برای فعالین جنبش مجمع عمومی برشمرده شده است آیا میتوانید یک تصویر ملموس‌تر و همه‌جانبه‌تری از چهره فعال این جنبش بدست بدهید؟ برای اینکه بتوان رهبران خوب و خستگی‌ناپذیری برای این جنبش تربیت کرد باید آموزش و تبلیغ چه مقولات و موضوعات دیگر را علاوه بر اهداف مستقیم خود این جنبش در دستور گذاشت؟

**منصور حکمت:** در این باره باید مفصل و مکرر صحبت کرد. من از این فرصت برای اشاره به چند نکته استفاده میکنم. فعال جنبش مجمع عمومی کسی است که نه از یک ایده‌آل مجرد در باره مجمع عمومی، بلکه از مبارزات جاری کارگران حرکت میکند. بحث شورا و سندیکا در درون چپ هر چه باشد، اعتراض کارگری هم اکنون جریان دارد و سازمان مناسب، رهبری مناسب و دورنمای پیشروی فوری خود را طلب میکند. اگر خود را بجای اینکه "مومنین به شورا" در نظر بگیریم، کارگر پیشرویی بدانیم که باید به مسئله سازماندهی اعتراضات معین در واحدهای معین پاسخ بدهد، آنوقت ارزش مبارزه برای تشکیل مجامع عمومی و ایفای نقش آنها را بهتر درک میکنیم. فعال مجمع عمومی کسی است که در اعتراضات جاری کارگران را به استفاده از مجمع عمومی بعنوان یک ارگان مبارزاتی موثر فرا میخواند. میکوشد تا این عمل در واحدهای هر چه بیشتری تکرار شود، میکوشد که این مجامع خصلت ادامه‌کارتری بخود بگیرند، با هم مرتبط شوند و به رهبری‌های اجرایی شکل بدهند. برای فعال مجمع عمومی انطباق مجامع با یک‌الگوی از پیشی‌آنقدر مسئله نیست که ایجاد آنها و گسترش نقش آنها. فعال مجمع عمومی کسی است که دائماً از نفوذ خود بعنوان یک کارگر پیشرو برای متقاعد کردن کارگران و رهبران عملی برای اتکاء به این ارگان سود میجوید، نقاط قدرت آنرا به کارگران می‌شناساند، و تلاش میکند عناصر و محافل هر چه بیشتری از کارگران پیشرو را به یک حرکت هماهنگ برای برپائی این مجامع جلب کند. برای تربیت فعالین جنبش مجمع عمومی، حزب باید بیش از هر چیز روی رابطه این جنبش با مبارزات جاری تاکید کند. بنظر من رهبران و فعالین جنبش مجمع عمومی عمدتاً از درون رهبران عملی جنبش اعتراضی موجود پیدا خواهند شد.

یکی از موضوعاتی که جزء لاینفک تبلیغات ما باید باشد، توضیح این واقعیت است که حتی در دل اختناق میتوان کار علنی و توده‌ای کارگری را سازمان داد. روابط پنهانی کارگران پیشرو، روابط حزبی و مخفی کارگران کمونیست به تنهایی برای سازماندهی مبارزات جاری کافی نیست. حیاتی است، اما کافی نیست. اگر امکان اعتراض دستجمعی را از کارگران بگیرد، هیچ چیز از جنبش کارگری باقی نمی‌ماند. کسبه میتوانند به فتوای غیابی فلان مرجع یک روز چهارشنبه همگی دکانهایشان را تعطیل کنند. کارگر در مبارزه نیازمند تجمع فیزیکی و اعمال قدرت دستجمعی است. تنها به این شکل کارگران احساس قدرت میکنند، تنها به این شکل کارگران پیشرو میتوانند نقش خودشان را در رهبری صف کارگران بازی کنند. بنابراین ایده های متکی به مراکز غیبی و تبعیت اتم‌های کارگری از آن را باید کنار گذاشت. باید امکان مبارزه دستجمعی و دوشادوش کارگران را ایجاد کرد. کسی که میگوید اختناق نمیگذارد، باید برود خانه و استراحت کند. ما می‌گوییم مجمع عمومی ظرف امتحان پس داده این مبارزه است. تبلیغات ما باید اعتماد به مجامع عمومی و قدرت آنها را افزایش بدهد.

**کمونیست:** و بالاخره در پایان میتوانید کمی در باره رابطه حزب یا فعالین حزبی با این تشکلهای توده‌ای و مشکلاتی که ممکن است در عمل برای آنها بوجود بیاید صحبت کنید؟

**منصور حکمت:** پاسخ جامع به این سوال هم تنها میتواند به آینده و به سیر عملی فعالیت ما موکول بشود. بسیاری از سوالهای پراتیک هنوز بطور جدی طرح نشده اند. بنابراین اینجا صرفاً به برخی جوانب کلی مسئله اشاره میکنم. بطور واقعی ما با این مسائل روبرویم: تثبیت و آموزش ایده شوراهای، براه انداختن یک جنبش واقعی مجامع عمومی و برقراری یک رابطه سالم و خلاق با مدافعان سایر اشکال تشکلهای توده‌ای. در مورد اولی نکته پیچیده‌ای وجود ندارد. ما باید حقانیت شوراهای و اصولیت جنبش شورانی را مداوماً و بطور زنده، با ارجاع به خصوصیات بنیادی شورا (سازمانیابی حداکثر نیروی توده‌ای کارگران، میدان دادن به رهبران عملی وارد و آشنای کارگری، دمکراسی مستقیم، آمادگی برای کسب قدرت و غیره) توضیح بدهیم.

در مورد نکته دوم، جنبش مجمع عمومی، قبلاً صحبت کردم. باید از لاک تبلیغی صرف بیرون آمد و دست بکار برپا کردن، گسترش دادن و به هم مرتبط کردن آنها شد. فقط این نکته را اضافه و تاکید میکنم. همانطور که گفتیم جنبش مجمع عمومی جنبشی برای ممکن کردن عمل توده‌ای و وسیع کارگران است. اما این به آن معنی نیست که این جنبش تماماً به یک فعل و انفعال علنی و توده‌ای متکی است. کارگران کمونیست و فعالین این جنبش باید روابط نزدیک تر و از لحاظ اجرایی مخفی خود را برای هدایت این جنبش سازمان بدهند. پشت سر جنبش مجمع عمومی، شبکه‌های بهم مرتبط کانونها و محافل کارگری و سازمانهای حزبی کارگران پیشرو قرار دارد. در باره جوانب مختلف تفهیم کار مخفی با فعالیت علنی و توده‌ای قبلاً صحبت کرده ایم (رجوع کنید به مقالات مختلف در باره آریتاتورها، سیاست سازماندهی حزب و غیره). فقط تاکید میکنم که این فعالیت مخفی برای موفقیت جنبش مجمع عمومی و هدایت اعتراضات کارگری از طریق مجامع عمومی حیاتی است.

در مورد نکته آخر، یعنی رابطه ما با مدافعان سایر اشکال سازماندهی توده‌ای، نظیر سندیکاها و غیره، باید رفقا را به بحثهای قبلی حزب در نقد سکتاریسم ارجاع بدهم. ما متعلق به طیف کارگران کمونیست و رادیکال و عنصر سازمانده و فعال این طیف هستیم. رابطه درونی این طیف با خود و رابطه آن با سایر گرایشهای درون طبقه کارگر، رابطه‌ای مبتنی بر درک منافع بنیادی کل طبقه ماست که اتحاد و تقویت صف کارگران در مبارزه علیه بورژوازی محور اساسی آن است. ما نظرات خود، سیاستهای خود و آلترناتیوهای خود را با حرارت تمام تبلیغ میکنیم و میکوشیم به نظر و سیاست بخش هرچه وسیعتری از کارگران و رهبران و محافل پیشرو آنها تبدیل شود. اما در همان حال هر جا حرکتی در جریان است که ابزاری برای مبارزه کارگران بسازد، بر اتحاد آنها، ولو در یک بخش، بیافزاید، حتی از حقوق انکار شده کارگران را بگیرد، خود ما اولین کسانی هستیم که آستین بالا میزنیم و در این حرکت شرکت میکنیم. هیچ تلاش کارگری نیست که ما به سرنوشت آن بی اعتنا باشیم. ما آلترناتیو خود را با شرکت بخش هر چه بیشتری از کارگران پیشرو و مبارز میسازیم، ما ارجحیت سیاست عملی خود را همیشه و در هر شرایطی توضیح میدهیم، اما در عین حال عنصر فعال هر سنگربندی واقعی کارگران خواهیم بود. مهم تشخیص حرکتهای اصیل کارگران برای اتحاد و مبارزه (در هر شکل) از حرکتهای غیر واقعی، تخیلی و یا مضر بحال مبارزه کارگری است. تشخیص این مسئله در هر مورد، برای کمونیست و کارگر پیشروی‌ای که از نزدیک با حرکات کارگری در تماس باشد و منافع کل طبقه را مد نظر قرار داده باشد، دشوار نیست. مشروط بر اینکه فعالین ما در هر مورد معین با حساسیت و دلسوزی لازم این حرکات را مطالعه و تحلیل کنند.



سیاست ما دامن زدن به جنبش مجمع عمومی و بسط جنبش شورائی است. سیاست ما تضعیف تلاشهای گرایشهای دیگر برای ایجاد سندیکاها و تشکلهای توده‌ای دیگر نیست. امید ما اینست که با تلاش ما جنبش مجمع عمومی و جنبش شورائی بخش هر چه بیشتری از نیروهای طبقه کارگر برای متشکل شدن و متحد شدن را بخود کانالیزه کند.

نشریه کمونیست شماره ۳۷، اسفند ۱۳۶۶

## ۶- بحث در سمینار حزب کمونیست ایران

در مورد کار قانونی و علنی

یک مقدار از نکاتی را که میخواستیم بگویم امیر(حمید تقوائی) گفت. فکر میکنم در بحث رضا یک قانونگرایی معینی دیده میشود که وقتی مثالهایش را میزند میبینید که دیگر پذیرش آن ساده نیست. فکر میکنم مهم است که کمونیستها بدانند کار قانونی چیست، و تفاوت آن را همانطور که امیر گفت با کار علنی، یعنی کاری که مخفیانه صورت نمیگیرد بلکه جلوی چشم جامعه صورت میگیرد ولی کسی کاری علیه آن نمیتواند بکند، روشن کنیم.

ناصر(جاوید) نکته‌ای گفت مبنی بر اینکه مبارزه اقتصادی همیشه قانونی است. بنظرم اصلاً اینطور نیست. در همین اعتصاب معدنچیان (انگلستان) همه فعالیت معدنچیان غیر قانونی بود و مدام جریمه میشدند... در جامعه مشروع نبود. باید دید مشروعیت در این جامعه چه معنایی دارد. اگر منظور از مشروعیت تعبیری است که دولت از آن میدهد خوب دیگر کار معدنچیان مشروع نبود، چون از نظر دولت: کارگران داشتند بزور کار مستبدانه‌ای میکردند، داشتند مملکت را گروکشی میکردند، ذغالسنگ ملت را در زیر زمین باقی می گذاشتند و معادن را به تخریب میکشیدند و غیره... بدون رأی گرفتن از کارگران اعتصاب کرده بودند و چیزهایی شبیه به این. مدام آنها را جریمه میکردند، چندین میلیون پوند جریمه فعالیت غیر قانونی‌شان را دادند. یک مبارزه علنی بود که مکانیسمهای خودش را داشت. فکر میکنم این نوع تفکیک‌ها اینجا لازم است.

مثال خانواده‌های زندانیان سیاسی که بنظر رضا مثال خیلی خوبی می‌آید، بنظرم مثال خیلی بدی است. اولاً در آن مثال ما داریم از منفعت یک قشری حرف می‌زنیم که فقط در خودش معنی دارد و قرار نیست به چیزی ختم شود. ولی وقتی ما از جنبش کارگری حرف می‌زنیم، قدرت‌گیری کارگران در طول مبارزه برایمان مسأله است، بالا رفتن اتحادشان برایمان مسأله است. ولی خانواده زندانیان سیاسی دنبال آزادی اقوامش است. وقتی اقوامش آزاد شد دیگر نمیدانم سازمان اتحادیه خانواده‌های زندانیان سیاسی قرار است ایجاد بشود و بعداً کاری بکند، رهایی را بیارند؟ در ساختمان سوسیالیسم نقشی دارد؟ در ساختار دیکتاتوری پرولتاریا جایی باید احراز کند؟ از آن بیعد آدمهای مختلف باید در اتحادیه خانواده زندانیان سیاسی عضو بشوند؟

نه! این دنبال اقوام خودش است و مجاز است اگر فکر میکنند که کلید زندان دست منتظری است، برایش بنویسید. ولی من کمونیست نمیتوانم به چنین توهمی اجازه بدهم که در مورد مطالبات کارگران نیز بیاید برای منتظری طوماری بنویسیم! خانواده زندانی سیاسی ناچار اند بنویسند: اکنون که ایران در حال جنگ با دشمن خارجی است، اکنون که اسلام فلان شده، اقدام غیر اسلامی دستگیری اقوام ما در این مقطع درست نیست... والا سردفتر منتظری نامه‌شان را تحویل نمیگیرد. شما حاضرید برای مطالبات و خواسته‌های کارگران چنین نامه‌ای بنویسید و بچرخانید و امضاء جمع کنید؟

برای کمونیست یک مسأله حیاتی مهم است این که آن فعالیت قانونی-علنی‌اش چه رابطه‌ای با آن آگاهی اساسی و آن تشکل اساسی که میخواهد به درون طبقه کارگر ببرد و آن را ایجاد کند، دارد. اگر ما میخواهیم در کارخانه طومار جمع کنیم که به منتظری بفرض بگوییم که از وزارت کار بخواهد که قانون کارشان را اجرا کنند، اگر در همان جلسه کارگری بلند شد که در همان جلسه بگوید این توهمات چیست؟ تنها راهی که ما میتوانیم اینها را مجبور کنیم، متحد شدن و اعتصاب کردن است، تنها راهش این است که پیاده بطرف کارخانه بغلی رژه برویم، تنها راهش این است که برویم خانواده‌مان را بیاوریم دم در کارخانه جمع کنیم، ما جواب آن کارگر را چه میدهیم؟ میگوییم اشتباه میکنی؟! میگوییم الآن تنها راه همین است و باید به

منتظری نامه نوشت؟ الان تنها راه این است و باید به وزارت کار نامه نوشت؟ یا باید به آن کارگر بگوییم که از اصول کار قانونی چیزی سرش نمیشود؟! قانونی چیزی سرش نمیشود؟!

آدم باید بتواند در یک جدال واقعی در درون طبقه کارگر تشخیص بدهد چه کسی دارد منافع طبقه کارگر را بیان میکند. بحث تناسب قوا یک بحث است - که بنظرم تازه باید دید تناسب قوا چه حکم میکند - ولی از تناسب قوا تأیید هر نوع فعالیت قانونی در نیاید. فکر نمیکنم این از نظر کار کمونیستی درست باشد، که چون باید کار قانونی کرد بنابراین هر کسی که کار قانونی میکند مجاز است بکند!

خوب توده‌ای هم همین کار را میکند، بخاطر اینکه تفکرش آنطور است. چرا مثال زندانیان سیاسی را میزنید؟ نامه به امام خمینی برای "بند جیم" را در نظر بگیرید. این هم "کار قانونی" است، مگر نیست! میخواهد اصلاحات ارضی بشود، بالأخره زمین از دست ملاکین بیرون آورده شود، خواست دهقانان هم هست. آیا ما میرویم پای این طومار امضاء بگذاریم؟ نامه به امام خمینی، مبنی بر اینکه احزابی را که علیه دولت اقدام مسلحانه نمیکنند نگیرید! و این را به خیال خود بخشی از مبارزه برای آزادی احزاب توجیه کنیم! نامه در جهت تلاش برای بوجود آوردن قانونی برای کمک به آوارگان جنگ و ساختن مسکن به بهانه خرابی‌هایی که جنگ ببار آورده؟ نامه به اینها که جنگ برای اسلام به هر حال یک هزینه‌هایی دارد... نه! ما این کارها را نمیکنیم.

میخواهم بگویم مسأله به همان آکسیون و به همان اقدام به منظور آزادی اقوام زندانیان که ختم نمیشود، با خودش تصویری از طبقات حاکمه را بدون طبقات فرودست میبرد و یاد میدهد که اینطوری ببینند، به منتظری متوجه‌شان میکنیم، آن خصلت پیوسته و پیگیر رژیم اسلامی را از چشمشان دور میداریم. همه اینها همراهش هست. اگر قرار باشد بگوییم که کمونیست‌ها لازم است "کار قانونی" بکنند و بنابراین هر جلوه "کار قانونی" مورد تأیید کمونیست‌ها است، من این را قبول ندارم.

فکر میکنم "کار قانونی" باید با فعالیت درازمدت کمونیستی خود کمونیست‌ها یک ربط قابل دفاع داشته باشد. یک کمونیست باید بتواند این را به هر کارگری که دارد آتارشیستی میزند نشان دهد. و گرنه کارگری که در جلسه بلند شود و بپرسد مگر تو نمیفهمی که منتظری هم یک گُهی است مثل بقیه اینها؟ راست میگوید! میخواهید کارگران را بصف کنید و ببرید خانه منتظری؟! وقتی روشن نباشد که ما از چه چیزی داریم صحبت میکنیم، تناقضات بحث پنهان میماند.

من خودم از این بحث چیز زیادی دستگیرم نشد. آن بحث اولیه رضا را البته قبول دارم؛ که کمونیست‌ها باید مبانی کار علنی و قانونی را - بشرطی که هر دو را تفکیک از هم بکنیم - بشناسند و کار کنند. تناسب قوا هم بر روی آشکال مبارزاتی طبقه کارگر تأثیر جدی دارد. ولی یک چیزی هم داریم به اسم رفرمیسم و یک چیزی هم داریم بنام توهم پراکنی. اینها کجای این تصویر قرار میگیرند؟ سختی کار اینجا است و گرنه اگر آدم میتوانست در دوران افول، رفرمیسم بشود و در دوران انقلابی، انقلابی، کسی مشکلی نداشت. مسأله سیاست انقلابی و مبارزه انقلابی در دوران افول انقلاب است. این چطوری است؟

نوبت دوم:

من با انگیزه بحث رضا اختلافی ندارم. او دارد یک جای خالی را نشان میدهد ولی درست نمیتواند ترسیم کند که این جای خالی کجا است. بنظرم یک اشکال اساسی در بحث رضا این است که کمونیسم را فاقد آلترناتیو مبارزه در اشکال قانونی میگیرد، بعد میرود که اشکال قانونی مبارزه را از توده‌ها بیاموزد. این همیشه برای من - وقتی در اختناق داریم حرف میزنیم - به معنی تسلیم به فشار عقب‌مانده‌ترین قشرهای اجتماعی است.

تو میگویی از طومار میشود دفاع کرد. میگویم من هم اگر کارگر باشم با یک درجه ریسک میتوانم از مجمع عمومی دفاع کنم. به نظر من، دفاع کردن از ننوشتن طومار حتی آسانتر از دعوت به نوشتن طومار است. میگویند خوب پس بیایم کار شدنی بکنیم، نمیشود که برویم یک بز بگیریم و خودمان شیرش را بدوشیم و با کورن فلکس بخوریم، من میگویم گاندی هم بالأخره با آن نوع کار "نشدنی" نوعی از اشکال مبارزه ضد انگلیسی است. چرا این را نمیبینید که خوب یکنفر دیگر در جامعه، بهتر دارد مبارزه بر علیه انگلستان را فراخوان میدهد؟

میخواهم بگویم شما قبل از اینکه بدانید خودتان با توجه به تناسب قوا و اشکال قانونی موجود در جامعه چه مبارزه‌ای را سر و سامان دهید، که نمیتوانید راجع به اشکال کار توده‌ای و غیره حرف بزنید. واضح است که اینها اشکال کار کسان دیگری هست. اینطور نیست که توده‌ها هستند، آگاهی پیش ما است و خودبخودی پیش آنهاست. خوب خود آن ظاهرا

خودبخودی دارد بطریق اکثریتی‌ها، اشکال قانونی مبارزه‌اش را پیش میبرد. ما چه تعبیری از "اشکال قانونی" پیشنهادی حزب کمونیست، در مقابل "اشکال قانونی" پیشنهادی حزب توده داریم؟ اول این را روشن کنیم، بعداً همه بحثها سر جای درست خودشان مینشینند.

من میگویم تحریم شورای اسلامی بنا به تعریف غلط نیست. حزب کمونیست میتواند بگوید به تعاونی شورای اسلامی نباید رفت. تعاونی سر اقتصاد است و سر یخچال. شورای اسلامی سر جاسوسی است و سر خفه کردن اقتصاد. امروز را نبینید و فردا را فراموش کنید. امروز که انتخابات شورای اسلامی است و کارگران را تشویق به شرکت در آن میکنیم، فردا وقتی لیست پنج تا کارگر فعال و کمونیست را از طرف شورای علنی کردند و از پرونده بیرون آوردند، او را "به خاطر شورای اسلامی بودنش" از عضویت در شورای واقعی دوره بعد محروم خواهند کرد. این شیوه به طبقه کارگر ضربه تاریخی میزند.

من باید بدانم آن شورای اسلامی میخواهد چکار کند؟ یکی دارد ابزار کنترل کارگران را میسازد برای بورژوازی. بله! کارگران ممکن است مجبور باشد بالأخره در کاتالی که ممکن است یک روز به او یخچال بدهند، عضو بشود و رای بدهد. یک روز یخچال میدهند ولی ده روز هم جلوی اعتصاب میایستند. من هم عضو شورا هستم؟! واضح است رفیق کارگر ما فردا از شورای اسلامی استعفاء میدهد. تا وقتی این در قانون هست و کار در آنهم کار قانونی است، رفیق کارگر ما در آن میماند؟ البته که نه!

تمام مسأله بر سر این است که کدام اشکال قانونی مورد دفاع ما است؟ اشکالی که ما بتوانیم از آن دفاع کنیم. اینطور نیست که فقط کارگر وظیفه دارد از مشروعیت کار خودش دفاع کند و کمونیست باید دنبالش راه بیافتد. کمونیست هم باید بتواند بر مبنای منطق و استدلال خودش از مشروعیت کارش دفاع کند. فردا اگر در بین امضاء کنندگان عریضه به آیت‌الله منتظری اسم من هم در آمد، جواب کارگر را در روز قیام چه میدهم؟ من رهبر عملی قیامش هم میتوانم باشم؟ دیروز نویسنده طومار بودم، جواب سلام را هم نمیدهند!

من میخواهم بدانم آن کارگر پیشرو که گفت نه این سیاست درست نیست، و باید همینجا تحصن کنیم ولی بقیه گوش ندادند و رفتند طومار آوردند و توی سرشان خورد، و بعد از اینکه این کارها را کردند و دست از پا درازتر برگشتند، چه کسی رهبرشان است؟ میخواهم بگویم به این سادگی نیست که اشکال قانونی خوب است و باید از آن استفاده کرد! اشکال قانونی به تناسب قوا ربط دارد اما تناسب قوا چیزی نیست که {مثل قیمت سهام} آن بالا نوشته باشند "تناسب قوا" امروز هفت و نیم درصد! هر کسی یک ارزیابی ذهنی و عینی از آن دارد. یکی با تناسب قوا و تفکرش از پتانسیل این جنبش میگوید: بنظر من تحصن کنیم، یکی هم با بی‌اعتمادی به توده طبقه کارگر میگوید امضاء جمع کنیم.

در این بحث نمیشود با این فورمولی که رضا میگوید رفت و تکلیف مسأله را معلوم کرد؛ چون همین باعث میشود که ما از کارگرانی که دارند طومار جمع میکنند فاصله بگیریم... کارگرانی که برای جمع کردن طومار جلوی خانه منتظری جمع شدند، من اگر کارگر باشم تا آخر دم در کارخانه میگویم نکنید، این کار اشتباه است، نکنید! کارگر را برای التماس پیش منتظری نبرید. امروز ممکن است دست نوازش به سر و گوشتان بکشد، فردا خلیها را باید تحویلش بدهید. میروند و میکنند؟ بالأخره فردایی هم در کارخانه هست، پس فردایی هم در کارخانه هست. من هم که نمرده‌ام. میروم و میگویم: دیدی باید تحصن میکردید؟

درمقابل شوراهاى اسلامی هم میگویم مجمع عمومی. از مشروعیتش هم میتوانم دفاع کنم. خوب باید زور بزنم تا دفاع کنم. به همان آسانی نیست که از طومار میشود دفاع کرد. ولی کارگر پیشروتر و مبارزتر با یک درجه فشار آوردن بخودش میتواند از آن دفاع کند. بگوید آقا ما جمع میشویم. دولت مخالف این است که کارگران زیر یک سقف جمع شوند؟ اگر دولت بگوید من مخالفم، که بقول امیر به طومار هم ممکن است بگوید که الآن وقت طومارنویسی نیست، امام گفته آنهايي که طومار مینویسند از منافقین هم سگتر هستند. چکارش کنیم؟ این بحث من نیست که این چه برخوردی است که به کار قانونی قابل دفاع من میکنید!

دیروز رضا بحث را طوری با دفاع از "کارقانونی" طرح کرد که گویا میشود رفت و با وزارت کار حرف زد، ولی امروز هر کسی با طومار رفت دم وزارت کار دستگیر میکنند. من چکارش کنم؟ حاصل آن فعالیت باید چیزی باشد که اعم از اینکه به موفقیت رسید یا نرسید، طبقه کارگر چیزی به لحاظ اتحاد گیرش آمده باشد. اگر شکست هم خورد باز به همان ترتیب.

بنابراین من میگویم جدا از آترناتیوهای واقعی حزب کمونیست در مورد اشکال قانونی فعالیت، این بحث را هنوز نمیشود بجایی رساند. تمجید این نوع کار و از آنطرف کشیدنی که در این بحث حتی برای توجیه طومارنویسی به سران رژیم میبینم، رژیمی که بطور عینی همه کارگران میبینند که خون طبقه کارگر را در شیشه کرده، توجیهش فقط بر مبنای محدودیت کار قانونی و قابل دفاع بودن مطالبات کافی نیست. باید معلوم باشد آن کار قانونی چرا در راستای منافع درازمدت طبقه کارگر هست. باید به آن طرف نشان دهید، آقا جان شما که میگویید بیاید مثلاً ماشینها را بشکنیم اشتباه میکنید، من که میگویم این کار را بکنید درست است! ولی منطبق با همان منفعی که تو دنبالش میکنی. و گرنه بنظر طومار، آنطرف حد و مرزی قرار میگیرد که بتواند قابل قبول باشد. در بحث رضا اصلاً حد و مرزش را نمیشود تشخیص داد.

مثال حاج سید جوادی را در همین رابطه طرح کردم. حاج سید جوادی هم در روز خودش فقط یک نامه نوشته بود به رهبر عملی یک قشری... حاج سید جوادی یک نامه نوشته بود به شاه، به شاه. فردای قیام بخاطر اینکه او به شاه نامه نوشته بود، توی کوچه‌ها دنبالش میگشتند. این حالت هم به هر حال در جامعه پیش میآید. سطح مبارزه فراتر میرود و حزبی که خود را با نامه نوشتن به امام خمینی بر سر بند جیم، تداعی کرد دیگر چیزی ازش باقی نمیماند. میخوام بگویم پیچیدگیهای بیشتری از آنچه رضا جلوه میدهد، در این بحث هست.

نوبت سوم:

در مورد اینکه رضا و خسرو چه انگیزه ای را دارند، بحث نمیکنیم. ما در مورد آن چیزی که مطرح میشود بحث میکنیم. یکنفر میتواند بیاید و به خیال خودش مشغول دفاع از دخالتگری کمونیستها باشد، ولی در عین حال دروازه را برای رفرمیسم باز کند. من هم بنابراین به فرمول بندی اش ایراد میگیرم. بین این دو بحث، یعنی یک طرف که به هر حال دست روی یک خلاء و یک سوراخ در کار ما میگذارد ولی صد تا سوراخ دیگر در همین بحث خود با بحث ها و مواضع تاکتونی را باز میکند، بالآخره یکی را باید انتخاب کرد. من ایرادم به بحث رضا این نیست که چرا معتقد است کمونیستها باید در اشکال قانونی و علنی فعالیت دخیل شوند و اصلاً بدانند که این کار یعنی چه؟ اگر این یک جمله را میگفت همه برایش دست میزدیم. بعد وقتی شروع کرد به توضیح دادنش، رسید به اینکه پای طومارنویسی هم باید باشیم، در صف جلو هم باشیم، خیلی هم کار خوبی است، توده‌ها بالآخره آنجا هستند و ما با این انزوا و... چکار میکنیم؟ که بطور واقعی نیت "پر کردن خلاء و سوراخ در کار ما" دیگر یواش یواش از ذهنیت آدم دور میشود.

من میگویم با این سلاح نمیشود به جنگ پوپولیسم و انزواطلبی رفت، با سلاحی که طرف جوابش را دارد: بابا جان شما که خیلی شورش را در آوردید! کارگر میگوید در عرصه سیاسی از نظر فعالیت عملی، کنار حزب توده قرار گرفته‌اند. به تو میگوید این کارهایی که تو میکنی اشتباه است همانطور که حزب توده سه سال پیش هم بمن میگفت! میپرسد موضع انقلابی‌تان این وسط چه شد؟ منافع کمونیستی‌تان این وسط چه شد؟ اصل اساسی‌تان که آگاهی طبقه کارگر در این میان باید بالا برود و اتحادش بیشتر بشود، چه شد؟ بنظر شما اگر دسته‌ای در مقابل مخالفت بخش دیگری از کارگران طومار جمع کنند و ببرند پیش منتظری، طبقه کارگر را متحد کرده‌اند یا متفرق؟ چرا فقط وقتی ما به کارگران میگوییم به خط ما بیوندند، طومار نمیخواهیم، باعث تفرقه میشویم و حزب‌الله که کارگران را میبرد اطاق منتظری باعث تفرقه نشده؟ چون توده‌ها را پشت سر خودش دارد؟! همه این سؤالاها برای همه پیش میآید.

در مورد مسأله کار قانونی بنظر امیر روی نکته درستی انگشت میگذارد. میگوید اولاً کار "علنی" را از کار "قانونی" جدا کنید. آنچه ما میگوییم کار "علنی" است. قانونی در ایران باقی نمانده که الان بشود به آن آویزان شد. اگر چیزی مانده خیلی مارژینال و حاشیه‌ای است، خیلی حاشیه‌ای. یعنی هیچکدام از اقشار اجتماعی هم نتوانسته به اتکاء یک لایحه قانونی یا یک ماده قانونی مبارزه کنند. حتی بورژوازی که مطابق قانون برسمیت شناخته شده است و ساختمانهایش مال خودش است، وقتی مصادره‌اش میکنند، نمیتواند به قانون متکی شود. اگر در مورد جنبش جهانی حرف میزنید این حرف درست است، مبارزه قانونی خیلی جای مهمی دارد. در ایران مبارزه "قانونی" با "مبارزه علنی" همیشه دو تا چیز مختلف بوده است و اگر بخواهیم از "قانون" بمعنی اخص کلمه صحبت کنیم میشود "دولت". وقتی اینطور ببینیم سؤال به این تبدیل میشود که آیا از "مجاری دولتی" برای مبارزه‌مان استفاده میکنیم یا نه؟ "مجاری دولتی" یعنی دولت میگوید "دادگاه" میخواهی؟ وزارت کار! هر کس میخواهد وکیل بگیرد، برود آنجا. "دادگاه" شورای اسلامی کارخانه است. این است مجرای حرف زدن شما! بحث بر سر "مجاری قانونی" نیست، بحث بر سر "مجاری دولتی" است. چون بیرون دولت دیگر قانون هیچ چیز عینی‌ای نیست - در جمهوری اسلامی لااقل اینطور است. اگر به این سؤال قرار باشد پاسخ بدهیم، من میگویم از "مجاری دولتی" جمهوری اسلامی استفاده نمیکنیم. تحریم از حالا! این نظر سیاسی من است.

آیا معنی این حرف این است که از اشکال علنی و مشروع مبارزه، اشکالی که کارگران میتوانند از آن دفاع کنند و حتی دولت نمیتواند برگردد و به آنان اتهام توطئه‌گری بزند، اتهام آناشسیسم و سرنگونی بزند، یا اتهام تضعیف حکومت بزند، استفاده نکنیم؟ من میگویم استفاده نکنیم. اینها خیلی با هم در ایران فرق دارند. هیچ اعتصابی در ایران نیست که امروز قانونی باشد. آیا ما از اینها دفاع نکرده‌ایم؟ دفاع کرده‌ایم! همه اعتصابات "غیر قانونی" هستند ولی "علنی" هستند و جلوی چشم همه ما اتفاق میافتند و ما هم میگوییم باید حمایت کرد. اختلاف می‌رود سر آنجایی که بخشی از طبقه کارگر که برای دوره‌ای، توده‌هایی را با خودش دارد، دارد دست بکاری میزند خلاف منفعت طبقه کارگر. کمونیست در این وضعیت چکار میکند؟ بنظر بیرون آن حرکت میایستند. ترس از انزوا هم حدی دارد، در چهارچوب معینی معنی دارد.

شوراهای کارگری تصمیم میگیرند که به تظاهرات بلشویکها شلیک کنند. من اگر عضو آن شورا باشم استعفاء میدهم. سیاست منشویکی بر شورا حاکم است و میگوید این تظاهرات غیر قانونی است، بزنید و بکوبید. خوب مگر این قبیل شوراهای در سرکوب تظاهرات {ایروان} و کشتار بلشویکها نقش نداشتند؟ نقش داشتند و باعث انزوا شوراها شد. هر کسی که آن روز استعفاء داد فردا در راس قیام بود. بنابراین ترس از انزوا حدی دارد. یک بینش طبقاتی- کارگری لازم است که تشخیص بدهد چه کاری آدم را منزوی میکند و چه کاری منزوی نمیکند. نفس اینکه توده‌ها الان آنجا هستند چیزی را تعیین نمیکند. خوب توده‌ها دیروز در صف رفرا اندم جمهوری اسلامی بودند. اگر بخواهیم حدود و ثغور و ظرافتهای بحث را درز بگیریم، این را هم میشود گفت: "توده‌ها در رفرا اندم بودند"، "در بسیج جنگ بودند"، در فلان و بهمان بودند، در حمله به کردستان هم بودند... حالا من چکار کنم؟ ما بیرونش میایستیم، واضح است! وقتی همه میگفتند، بنی‌صدر هم میگفت که آی کردها تجزیه‌طلباند، خوب توده وسیعی از کارگران متوهم هم حرفش را باور کرده، باید بالأخره سر چهارراهی بایستی و در نهایت انزوا بگویی "حق ملل در تعیین سرنوشت" - با این کار از خود چپ آنزمان هم منزوی میشدی... باید بایستی و همین را بگویی... شش ماه بعدش معلوم میشود. شش ماه بعد هیچ چیز از آن یکی در تاریخ باقی نمیماند، ولی تو قدرت میگیری.

بنابراین این بحث حدود و ثغوری دارد. حدود و ثغوری که کمی نیست، یک بحث کیفی است. کجای آن مخالف پرنسیپهای اساسی کمونیسم و منافع طبقه کارگر نیست؟ شرکت تعاونی دولتی، اگر فقط تعاونی دولت- ساخته است من موافقم که واردش بشویم. برای اینکه آنوقت میبینند که نمیشود این آدمها را خرید، نمیشود این آدمها را فاسد کرد، میگویند این آدم از وقتی در تعاونی بوده، حق کارگران را دارد بگیرد و به صاحبانش میدهد. بحث شورای اسلامی اینجا یک چیز دیگر است. بحث مبارزه سیاسی است. شوراهای اسلامی تشکل زرد دولتی است. از حرفهای رضا این استنباط را گرفتم که دیگر احتیاجی هم به "بیماری کودکانه چیروی" هم ندارد - یعنی نقد لنین به اینجا - معتقد است که در تشکل زرد هم باید رفت! توی هر چیزی باید رفت! آخر این که نشد!

میرسی چرا در سندیکای دوره شاه نرفتم؟ بنظرم نباید میرفتم! کمونیستها نباید رهبر سندیکای زمان شاه میشدند اگر سندیکاها دولتی بود، ولی من دقیقاً سندیکاهای آندوره را نمیشناسم. یا در شبلی (... اجازه بده!)، آیا ما امروز میرویم در سندیکای کارگری لهستان عضو شویم که عضویتش بیشتر از سولیداریته است؟ همین حالا اتحادیه‌ها جزو سندیکای دولتی اند. آیا من و شما به اتحادیه دمکراتیک معدنچیان یورکشایر میرویم یا نمیرویم؟ نه نمیرویم. این همه کارگران رأی میدهند و میروند عضو میشوند. من با اینها به آنجا میروم؟ خوب من در انزوا هستم دیگر چاره‌اش چیست؟

میخواهم بگویم بحث انزوا یک بحثی نیست که فقط بر مبنای بسیج فوری و آنی امروز توده‌های کارگر پشت سر این یا آن خط معنی بدهد. در یک مبارزه عملی معنی میدهد و گاهی برای توده‌ای شدن باید خودت را منزوی کنی، مثل بلشویکها در قیال جنگ بین‌المللی. کارگر روسی که پشت خط شکست‌طلبی نبود. کارگر روسی حداکثرش روی خط دفاع طلبی انقلابی منشویکی بود. بلشویکها میگفتند نخیر شکست تزارسیم.

پیچیدگی بحث اینجا است. آن چیزی که رضا میخواهد با این استدلال بر آن انگشت بگذارد، در مقابل تعرض نقطه مقابل تاب ندارد. بحث من این است. قبلاً در مورد خود این نکات خیلی صحبت کرده‌ایم. یعنی با خود اساس بحث، مسأله کار علنی- قانونی کمونیستها موافقم. ولی وقتی دفاعیه‌ای که از آن داده میشود دفاعیه‌ای است که نمیتواند مرز خودش را با رفرمیسم و اپورتونیسم ترسیم کند (گوش شیطان کر!)، آدم چه استدلالی در مقابلش میتوان بکند؟ به صرف این نقطه مثبتی که در این مسأله مطرح میشود، نمیتوانیم این فورمولبندی را بپذیریم که به کارگران رهنمود بدهند که اگر طومار جمع میکنند، حتماً شما هم بروید! پس باید بنشینیم و روی دانه دانه این حکما بحث کنیم.

خسرو میگوید وقتی هست که توده‌های کارگر میروند، بعد از همه بحثهای ما باز هم میروند. من میگویم خوب دیگر میروند، او میخواهد برود، چکار کنم؟ کی گفته که کمونیستها در هر حال، در هر مقطعی و در هر دوره از حیاتشان باید

توده‌ای باشند؟ توده‌های کارگر آلمان رفتند دنبال فاشیسم، کمونیستها هم مجبور بودند که برای دوره‌ای از توده‌های طبقه منزوی بمانند. هنوز هم عواقبش حل نشده، هنوز هم در آلمان یک حزب کمونیست بدر بخوری وجود ندارد.

این یک حدی دارد و آن حد بنظرم یک چیزهایی را تعیین میکند. من معتقدم اگر بخواهیم بحث به یک جای منطقی برسد، اولاً باید تحلیل درستی از قانون در ایران باید بشود، که از مبارزه قانونی صحبت میکنید یا مجاری دولتی؟ ثانیاً قانون خودش چقدر یک چیز قابل اتکاء است؟ بعد از آن مهمتر، مبارزه علنی است و بحث تناسب قوا. من میگویم کارگری که در ایران میآید و میگوید حقوق خانواده چهار نفره را حساب کنید، یک کمونیست خیلی آتشی می‌تواند باشد. سازمان باصطلاح چپ ایران ممکن است به این بگوید سازشکار. خودم این بحث را کاملاً قبول دارم. ولی بنظر من این یک بحث دیگری است. بحث قرار گرفتن در موقعیت رهبری عملی طبقه، جایی که مبارزاتش را نه به تمامی شعارهایی که برایش نوشته‌ای، بلکه به بعضی از بخشهایش دارید، نزدیک میکند.

این بحث یک بحث معین است و به آن استدلالهایی که شده برنمیگردد. من فکر میکنم اگر رضا بخواهد این بحث را منسجم عرضه کند لاقلاً استدلالی که من و حمید اینجا کردیم، هم‌اش این بوده که مرز این استدلال باید با رفرمیسم و اپورتونیسم روشن باشد و گرنه خود این بحث و به این معنی، گرهی از کار کسی باز نمیکند.

نوبت چهارم:

اختلافی که با بحث رضا حس میکنم اختلافی است بر سر برخورد سهل‌انگارانه و بی‌توجه به خود فرمولاسیون‌هایی است که دارد بکار میبرد، نه خود آن نیتی که اول بحثم گفتم. نیتش که میخواهد این را توضیح بدهد. خودش هم اینطور میگوید: "من این ضعف را دیده‌ام و دیگر میروم. اگر کسی فکر میکند که من در نتیجه ریخت و پاشم شبیه حزب توده می‌شوم، بیاید بگوید چکار نکنم و گرنه من میروم".

بابا جان همان مسنولیت بگردن شما هم هست که وقتی با کله بسمت مسأله‌ای میروی که بنظرت نقطه ضعف این حزب است، باید مواظب باشی که در نقدت شبیه حزب توده، شبیه اکثریت، شبیه اقوام زندانیان سیاسی نشوی. این هنری نیست که آدم یک ضعف را تشخیص بدهد و با کله برود. تمام تاریخ کمونیسم همین است... منتها وقتی هم با کله میرود جبهه واحد تشکیل میدهد، بعد با کله از همان جبهه بیرون میآید و یک نگاه به اقبال دیگر نمیکند که چطور دارند زندگی میکنند و چطور دارند مبارزه میکنند.

با کله میرود سکتاریست میشود و بعد با کله میرود پارلماناریست میشود و بالأخره همینطوری با کله ضعفی را دیده و رفته است دیگر. مسنولیتش با من نیست که ریخت و پاشهای پشت سر شما را در حزب کمونیست جمع کنم. شما باید خودتان فرمولبندی‌ای داشته باشی که شخصاً بتوانی از آن دفاع کنی. حمله‌ای که امروز بشما میشود، همان حمله‌ای است که فردا بشما خواهد شد. "من دیگر نمیدانم" و "من دیگر نمیفهمم" و "اگر کس دیگری حرفی دارد و بیاید بزند" که جواب بحث کسی را نمیدهد که دارد از بیرون و درون جنبش کارگری به شما انتقاد میکنند.

بعد هم در برخوردهایی خیلی بنظر من افراطی که مثلاً "نادر گفته که کمونیستها باید آلترناتیو اثباتی داشته باشند". خوب من میگویم من این آلترناتیو را ندارم که این را میگویم. من که نگفتم کمونیستها آلترناتیو اثباتی دارند و شما چرا آن کار را نمیکند. میگویم بحث، جدا از آلترناتیو اثباتی خود تو، بی معنی است. بحث خود تو بیمعنی است، در انزوا از آلترناتیو اثباتی.

اگر آلترناتیو اثباتی نداری و عملاً در این بحث آلترناتیو خودبخودی، توده‌ایستی، حاج سید جوادی مآبانه مردم را قرار میدهی آنوقت من با آن اختلاف دارم. من میگویم بحث شما بدون ارانه آلترناتیو اثباتی‌ای که با شیوه کار حزب توده، با شیوه کار حاج سید جوادی فرق داشته باشد، بحث شما غلط است. من که اینجا در این بحث یک مخاطبم، ایرادگیر این بحث هستم. قرار نبوده ارانه دهنده من باشم. من این سمینار را دعوت نکرده‌ام. شما دعوت کرده‌اید.

میگویی این ضعف را من میبینم و بعد یک مهر تأیید میزنی یای طومار، مهر تأیید به شورای اسلامی، به اینطرف و آنطرف و یکی یکی... میگویم اشتباه است، این که بحث نشد. این بحث کمونیستی نشد. اگر مواظب نباشید این بحث یک عقبگرد بسمت اکونومیسم و اپورتونیسم میشود. من نباید مواظب باشم، شما باید مواظب باشید. رضا میگوید بحث من تناسب قوا و مبارزه علنی است، کاری ندارم اسمش چیست، کاری ندارم فرمولبندیش چیست، شما بروید فرمولبندیش را پیدا کنید، اگر هم

میخواهید اسمش کار قانونی بگذارید... نخیر! همه اینها وظایف کسی است که دارد برای فعالیتی تنوری میدهد، همه اینها به اسم خود آن شخص است.

شما باید که باید مرز فعالیت قانونی و علنی در بحثان معلوم باشد، نه اینکه کسی که میگوید در بحث شما این مرز معلوم نیست. میگوی خوب شما بروید معلومش کنید. این که نمیشود! شما باید مرز کار علنی و کار قانونی‌تان در بحث معلوم باشد و گرنه همان آدمهایی که میگوی اینها را بمن یاد داده‌اند، امیر و غلام، خوب هماتها دارند میگویند با این بحث دیگر رفرمیست میشوید.

بعد وانمود میشود که گویا اهانتی شده، بخاطر اینکه آدم تلاش کرده با اپورتونیسیم مرزبندی کند. عجب! این که باز میخواهد با اپورتونیسیم مرزبندی کند! معلوم است که میخواهد با اپورتونیسیم مرزبندی کند. همین بحثهای شما که میخواهد با اپورتونیسیم مرزبندی کنید کار را به اینجا رسانده. نه! اصلاً چنین چیزی نیست. قطعاً تلاش ما این است که آنجایی با اپورتونیسیم مرزبندی کنیم که جلوی حرکت واقعاً کارگری مان را بگیرد.

اینکه پوپولیستها به اسم مبارزه با اپورتونیسیم و حزب توده و غیره خودش را منزوی کرده بحث خودش است. اما، این، حزب کمونیست را چون میخواهد بسمت کارگران برود از تلاش برای مرزبندی با اپورتونیسیم و اکونومیسم معاف نمیکند. چون اینها گرایشهای واقعی است و نمونه‌هایش را در طبقه کارگر داریم. بنابراین بله، من میگویم باید با اپورتونیسیم مرزبندی کرد، و وظیفه‌اش را هم بگردن شما میدانم که دارید این بحث را به طبقه کارگر ارائه میکنید. من که هنوز حکمی نداده‌ام تا چیزی بگویم. شما باید در بحثان با اپورتونیسیم مرزبندی کنید.

عین همین کار را اگر من بیایم بکنم چکار میکنید؟ بیایم یک مقاله دیگری بنویسم که به سوراخهای دیگری اشاره کند، از جمله اینکه آقا میداد در کارتان مثل حزب توده بشوید، مبدا طبقه کارگر را به التماس به درگاه بورژوازی بکشانید، مبدا علمای اعلام را برای طبقه کارگر حامی و قیم بکنید... بعد شما میآیید و میگویید که "پس انزوا چه میشود؟" من میگویم این مسأله من نیست، شما بروید مسأله انزوا را حل کنید، بمن چه مربوط! تا ما آمدیم بگویم مثل توده‌ایها نشوید، باز با همان بحث قدیمی که "پس طبقه کارگر چه میشود" آمدند سراغ ما! اینکه نشد پلمیک سیاسی! ما داریم نقاط ضعفی را در بحثهای شما مطرح میکنیم که هر چقدر هم هدفی که میخواهید روشن کنید درست و مقدس باشد، باز شما را از اینکه این نقاط ضعف را ببوشانید معاف نمیکند. و هر چند تا مقاله هم بنویسید که این مواضع در آن باشد در جنبش طبقه کارگر بعکس خودش تبدیل میشود، یک چیز دیگری از آن در میآید.

به هر حال بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی فکر نمیکنم بحثی باشد که من شخصاً با آن مخالف باشم، امیر هم فکر نمیکنم با آن مخالف باشد. اصلاً خود رضا میداند که قرار بوده من برای شماره کمونیست قبلی، بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی را روی همین خطوطی که داریم بنویسم. منتها ناگهان وقتی یکنفر از همان مکتب، با همان انگیزه، میآید و میگوید این بحثی که شما میکنید، وقتی منتشر میشود، مرز ما را با اکثریتی‌ها و توده‌ایها خیلی کمرنگ میکند، همان جوابی را میدهد که جوابش به پوپولیستها است. این بنظرم پلمیک درستی نیست. آن چیزی که به هر حال باید اینجا روشن شود این است: این بحث با این فرمولاسیون‌ها جوابگو نیست. بحث ما این است. با این فرمولاسیون که برایش مهم نیست که کار علنی با کار قانونی در ایران فرق دارد، برایش مهم نیست که آیا اشکال کار قانونی از یک سری پرنسیپ‌های کمونیستی به پرنسیپ‌های منافع طبقاتی ناشی شده یا فقط همین که قانونی است برایش مسأله است و یا اینکه ما بلد نیستیم مسأله‌اش شده... بحثی که این نکات برایش مهم نیست، بحث ضعیفی است و به شکست خودش منجر میشود. شما میخواهید چه نوع دخالتگری را در طبقه کارگر باب کنید؟ هر نوع دخالتگری را؟ من موافقت نمیکنم. دخالتگری در طبقه کارگر کار سختی نیست، انجمنهای اسلامی دارند اینکار را میکنند. ولی ما داریم دنبال نوعی دخالتگری میگردیم که شما بنا به تعریف چون به نفس دخالتگری عشق میورزید خودتان را از تعریفش معاف کرده‌اید. این بحث کافی نیست. این جوابی است که ما داریم به این بحث میدهم.

گذشتن ما در یک موضع پوپولیستی، که "نمیخواهد با طبقه جوش بخورد"، "نمیخواهد رهبر عملی باشد"، "نمیخواهد دخالتگری کند"، گری از بحث خود شما باز نمیکند. ضعف بحث شما سر جای خودش میماند. فرض کنید ما مرعوب میشویم و ساکت میشویم و تصمیم میگیریم با یکنوع اپورتونیسیم و اکونومیسم مبارزه نکنیم. اما این جواب نشد. سوراخهای بحثان را ببوشانید!

هم من و هم امیر به ضعفهای بحث اشاره کردیم. ضعفش آنجایی است که مواظب نیست که با دخالتگریش چه چیزهای دیگری را دارد قربانی میکند. دخالتگری را - به این معنی که خودش میگوید - مطلق میکند، و بعد هم تحریم را کاریکاتور میکند

که یکی از بحثهای من در این جلسه بود. چرا کسی که شورای اسلامی را تحریم کند پاسیو است؟ چرا؟ چرا باید این انگ را به من زد؟ مگر کسی که مجلس شورای اسلامی را تحریم کرده، در مقابل اعمال اراده توده‌ای پاسیو شده؟

میگویند که آلترناتیو اثباتی بدهیم؟ نه! فکر میکنم که خود شما باید بدهید. حالا باشد، من میگویم جنبش مجمع عمومی را بعنوان یک شیوه کار علنی- قانونی کارگری پیشنهاد میکنم. هر تشکل زردی، هر چقدر زرد بودنش پر رنگ و کمرنگ باشد، و وقتی در مجمع همومی هستیم هر چقدر هم زردی اش به تن ما بمالد و نمالد، هر چند تا از آن دیگر تشکلهای جلوی طبقه کارگر بگذارند، باز بحث من این است که ما میخواهیم اول یک جنبش مجمع عمومی راه بیاندازیم. میگویند: "ولی آخر دارند اینجا در شورای اسلامی رأی میگیرند و بالاخره یک عده میآیند و یخچالها را بدست میگیرند و از طریق آن یخچالها نفوذی پیدا میکنند؟" خوب میرویم و بهمش میزنیم. تو خودت را کاندید کن!

ولی اگر یک حزب کمونیست بیايد و بگوید: "ما در شوراهای اسلامی شرکت میکنیم!"، خوب، این پشت کردن به طبقه کارگر است. شما یک بحثی را که یک فعال کارگر ما باید غریزاً بفهمد، تبدیل میکنید به یک پرنسیپ سیاسی برای حزب. چرا؟ حزب کمونیست از حالا تا هر موقع که جمهوری اسلامی سر کار است بنظم نباید بگوید ما در انتخابات شورای اسلامی شرکت میکنیم. آیا معنی این است که فعالین کمونیست در ظرفیت شخصی در سرنوشت ترکیب این شوراها شرکت نمیکنند؟ خوب باید شرکت بکنند. مگر میشود نکنند؟ پس امروز کجا هستند؟ مگر وقتی که شورا دارد تشکیل میشود در کارخانه نیستند؟

بنظرم کسی که نمیخواهد این ظرفتها را در سطوح مختلف بحث خودش بگنجاند قربانی بحث خودش میشود و تبدیل میشود به آنچیزی که لابد نمیخواست بشود. در یک کلمه بحث من این است: این بحث با این فرمولاسیونها، ناقص و ناکافی است و بیشتر از استنباطهای درستی میخواست بدست بدهد، استنباطهای غلط بدست میدهد، فکر نمیکنم اگر بگویم مرز این بحث با اپورتونیسیم و اکونومیسم خدشه‌دار میشود، به موضع کسانی رفته باشیم که زمانی به بهانه‌های دیگری مخالف بودند - که البته هم‌ا‌ش هم بهانه نبود، جنبش خط ۳ و جنبش چریکی واقعا توانست به درجه‌ای با اپورتونیسیم و رفرمیسم حزب توده مرزبندی کند، هم‌ا‌ش که کشک نبود.

بالاخره آن کسی که به کورش لاشایی ایراد میگیرد، آدم پیشرو و انقلابی‌ای است که میگوید این دیدگاه رفرمیستی و اپورتونستی است که تکامل نیروهای مولده از جانب هر نوع دولت مترقی است.. جنبش چریکی و خط ۳ به درجه‌ای توانست انقلابیگری چپ ایران را عمق بدهد که تازه بتواند متوجه انقلابیگری طبقه کارگر شود. و گرنه قبل از آنها که همگی از موضع حزب توده و جبهه ملی با سیاست برخورد میکردند. بنظرم آن هم یک خط کشی بیجهت بر روی دستاوردهای جیبی بود که به هر حال تا یک درجه‌ای وجود داشت.

به هر حال میخوام بگویم بار مرزبندی با اپورتونیسیم و رفرمیسم به گردن کسی است که دارد جنبش کمونیستی انزواطلب را به سمتی میکشد و بطور جدی این مخاطره را بوجود میآورد که آدم در سیاستهای روزمره‌اش با اپورتونیسیم و اکونومیسم همسو شود. بارش به گردن اوست، نه کسی که بقول شما اصلاً نمیخواهد به طبقه کارگر نزدیک بشود. همان کسی که میگوید باید رفت و دخالتگری کرد - بیشتر از من که ظاهراً در این بحث نمیخوام به کارگر نزدیک شوم - همان کس باید فرق مواضعش را با حزب توده و شیوه‌های اپورتونستی روشن کند، نه کس دیگری برای او. بحث من این است. نباید خیلی موضع غلطی باشد که آدم بگوید در بحث رضا یک نکات درستی وجود دارد و یک نکات غلطی که به آن نکات درست ضربه میزند. این موضع غلطی در این بحث نیست، بنظرم درست‌ترین موضعگیری است.

نوبت پنجم:

بنظر من تهدید انزوا نباید شمشیر داموکلسی باشد برای جنبش چپ و جنبش کمونیستی، برای اینکه پرنسیپ‌هایی که به بهای گزافی بدست آورده را فراموش کند. انزوا را باید از بین برد اما با حفظ فعالیت کمونیستی. ما میخوام فعالیت کمونیستی از انزوا بیرون بیاید، نمیخوام فقط آدم‌های معینی از انزوا بیرون بیایند. برای همین فکر میکنم نقطه اساسی در این قضیه، توضیح دادن خصلت مادی و تحول بخش خود فعالیت کمونیستی است. و گرنه عاریه گرفتن اشکال فعالیت طبقات دیگر در بین طبقه کارگر بعنوان مکمل و تکمیل کننده آن پرنسیپ‌ها - که وقتی از مشی‌ها بخواهیم حرف بزنیم - اسم آنها بشود "منزّه"، اگر کسی امروز مارکسیست و کمونیسم کارگری منزّه پیدا بکند، بنظر من در خودش دخالتگری را هم دارد، به معنای یک کار پایه‌ای. اختلافاتی که اینجا پیش آمد سر اینها نبود. برسر دخالتگری نبود. بنظرم اختلافی که اینجا پیش آمد، بر سر سهل‌انگاری بر سر خود این پرنسیپ‌ها و اهداف اساسی کمونیستی در جنبش طبقه کارگر بود.



اصل این مطلب شفاهی است. این متن را دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده کرده است. علامت {...} بخشهایی از گفتار را مشخص میکند که قابل تشخیص نبوده‌اند.

متن پیاده شده توسط من یکبار دیگر با فایل‌های صوتی مقابله شده و اصلاح و ادیت شده‌اند. در مواردی شکل خام محاوره‌ای را به فرمت نوشتاری تغییر داده‌ام و جملاتی را که مبهم به نظر میرسیدند با دقت در سخنان منصور حکمت، که برای من بسیار آشنا است، تدقیق و تصحیح کرده‌ام.

من فایل‌های صوتی را روی سایت‌هایی که گمان می‌کردم ممکن است در دسترس باشند، نیافتم. اما، خوشبختانه در آرشیو خودم موجود بودند. لینک به سه فایل صوتی مربوطه ضمیمه است.

این بحث توسط رضا مقدم در یک سمینار حزب کمونیست ایران، در سال ۱۳۶۵ شمسی - ۱۹۸۶ میلادی ارائه شده است.

ایرج فرزاد، مارس ۲۰۲۱

[فایل اول](#)   [فایل دوم](#)   [فایل سوم](#)

## ۷- میزگرد بررسی طرح قانون کار جمهوری اسلامی

کلیات لایحه کار جمهوری اسلامی  
شاخص‌های اصلی در ارزیابی قانون کار

**مصطفی صابر:** پیش از آنکه وارد جزئیات بحث مربوط به لایحه کار رژیم بشویم می‌خواهم نظر کلی‌تان را راجع به این متن بگویند. اگر این متن آخر را با اولین طرح قانون کاری که تنظیم شده بود، همانکه در باب اجاره نوشته شده بود، مقایسه کنیم طبعا تغییرات فاحشی را می‌بینیم. تغییراتی که میشود گفت در جهت رضایت دادن به بعضی خواستهای کارگران بوده و یا اینکه غلظت اسلامیت را در قانون کار جمهوری اسلامی پانین آورده است و تغییراتی از این قبیل. اما آیا این تغییرات کیفیتاً طرح اخیر را از بقیه متمایز میکند یا خیر؟ کلا اگر بخواهید این طرح قانون کار را قضاوت بکنید و معایب اصلی آن را بر بشمارید روی چه نکاتی انگشت می‌گذارید.

**منصور حکمت:** ضمن تائید صحبت‌هایی که قبلا شد می‌خواهم چند نکته را اضافه کنم. بنظر من هم ملاک‌های اصلی همان آزادی تشکل و آزادی اعتصاب است و خوب است اینجا بیشتر درباره معنی دقیق این عبارات صحبت کنیم. فقدان اینها و همینطور اسلامی بودن این قانون کافیسست که این قانون را مردود اعلام کنیم. علاوه بر این نکات قانون کاری که بخواهد مورد قبول طبقه کارگر قرار بگیرد باید اقلا این خواص را هم داشته باشد:

اولا، باید دید موقعیت و دامنه عمل تشکل مستقل کارگری در امر نظارت بر اجرای قانون، در تعیین شاخص‌های مورد بحث در قانون و در تعیین تکلیف موارد اختلاف چیست. شما فقط نهادهایی که در این قانون کار برای قضاوت و نظارت و بازرسی و غیره پایشان به میان کشیده شده را بشمارید ببینید کدامها هستند. اسم انجمن اسلامی میاید، اسم شورای اسلامی و یا انجمن صنفی میاید، هیات تشخیص هست، هیات حل اختلاف هست، شورایعالی کار هست، وزیر کار هست، هیات وزیران یکجا باید نظر بدهد، شورایعالی حفاظت فنی و بهداشت کار باید چیزی بگوید، سازمان تامین اجتماعی پایش وسط است، سازمان بهزیستی کل کشور، کمیته حفاظت فنی و بهداشت کار، اداره بازرسی وزارت کار، وزارت بهداشت و حتی سازمان امور استخدامی. اینها آن نهادهایی هستند که وقتی مواد این قانون را میخوانید ببینید هریک یکجایی در این قانون کاری

دارند، نظارت میکنند، دخالت میکنند و غیره. در هیچیک از اینها پای کارگر به میان نیامده است. حتی در مورد آن نهادهایی که قرار است دو تا نماینده کارگر هم در آنها شرکت داشته باشد، دو اشکال اساسی وجود دارد، اولاً از مثلاً ۱۵ نفر دو نماینده کارگر هست، ثانیاً آن نماینده کارگر هم نماینده شورای اسلامی و شورای اسلامی سراسری است که خدا میداند با چه مکانیسمی انتخاب شده است. کارگر در این قانون کار کاره ای نیست. در واقع این قانون کار یک قانون کار ارباب رعیتی است که هر قدر هم پیش نویس بعدی آن نسبت به قبلی اش بهبود پیدا کرده باشد تازه مانند اربابی است که تصمیم گرفته نسبت به رعیتش "احسان" بیشتری به خرج بدهد. این متن هنوز در چهارچوب انقیاد کارگر به سرمایه است. من فکر میکنم قرار نداشتن تشکل مستقل کارگری در امر تعیین تکلیف موارد اختلاف، در تعیین شاخصهائی مانند مدت کار، دستمزد، مرخصی ها و بیمه ها و غیره کافی است که این قانون کار مردود باشد.

یک عامل دیگر بنظر من اینست که قانون کار چقدر در خودش امکان تغییر بعدی اش را گذاشته است. گیریم امسال بگویند ۴۴ ساعت کار در هفته و فرض کنیم با توجه به اینکه دارند الان ۵۶ ساعت کار میکشند یک نفر هم "به به" بگوید، ۵ سال دیگر چی؟ آیا باید جمع بشویم، تلفات بدهیم، کتک بخوریم، در خیابان با ارتش و پاسدار و هر کسی که آن روز تفنگ روی دوشش گذاشته اند گلاویز بشویم، تا دوباره ۴۴ ساعت را بکنیم؟ ۴۲ ساعت؟ بالاخره قانون کار باید در متن خودش بگوید که مکانیسم منطقی تغییر بعدی و متناوب آن چیست. الان شما دارید به زن باردار فقط نود روز مرخصی میدید، اگر ما بخواهیم کاری کنیم که این بشود شش ماه باید از چه مجرائی اقدام کنیم. جز جنگیدن راهی جلوی آدم نمیگذارد. معلوم است که این قانون کار از این زاویه نوشته شده که به نظر اینها این حد زندگی کارگر باید باشد و اگر بیشتر میخواهد باید با سر برود به جنگ دولت. و اینجا دیگر کارگر با ارتش و ساواک و امثالهم طرف است که تا بحال خون کارگر را در شیشه کرده اند. بنابراین اینهم یک نقص و یک خاصیت قانون کارهای کارفرمایی است که نمیگوید اوضاع قرار است چگونه در آینده تغییر کند. برای مثال در مورد ساعات کار اگر قانون کاری امروز مینویسد ۳۵ ساعت کار باید همانجا بگوید که در طی چه مکانیسم طبیعی و تعریف شده ای، که در طی آن لازم نیست کسی خون بدهد و خون بریزد و جنگ بکند، این به ۳۰ ساعت تبدیل میشود.

یک خاصیت دیگر این قانون سوراخهایی است که برای دبه در آوردن و زیرش زدن در آن وجود دارد. در یک بند ظاهراً حقی را داده است و بعد حواله اش کرده است به یک کمیسیون و یک آئین نامه ای که آن هنوز نوشته نشده و نویسنده اش هم تازه قرار است وزیر کار باشد که آنرا برای تصویب بدهد به هیات وزیران! خوب من چه میدانم بعداً قرار است چه بنویسند و تصویب کنند. برای مثال در مورد اخراج اینطور است. مینویسد اگر کارگر "وظایف محوله" را خوب انجام ندهد و "دستورالعمل انضباطی" را نقض کند ممکن است اخراج بشود. "وظایف محوله" یعنی چه؟ چه کسی آنها را محول کرده است. این یک سوراخ است دیگر چون فردا به این بهانه که فلان وظیفه را به کارگری محول کردم و انجام نداد کارفرما میتواند حکم اخراج بنویسد. "دستورالعمل انضباطی" را هم طبق همان بند قرار است یک کسی یک موقعی بنویسد. خوب چه میدانیم چه چیزی قرار است در آن بنویسند. دهها مورد اینچنینی در این متن هست که حقی را به ظاهر میدهد و یا ظاهراً سدی در برابر اجحاف به کارگر قرار داده است و دو بند آنطرف تر مجرای دور زدن آن را برای کارفرما گذاشته است. نمونه دیگر در مورد اضافه کاری است. به بهانه شرایط اضطراری خود کارفرما میتواند راساً تا روزی شانزده ساعت کارگر را به کار بکشد. اضافه کاری اجباری تا شانزده ساعت در این قانون هست. در حالی که ظاهر مسأله اینست که اضافه کاری اجباری محدود شده. یک نکته دیگر سطح مبنا در مورد شاخصهائی مانند ساعت کار و مزد و بیمه ها و غیره در قانون کار است. بالاخره خوبی و بدی یک قانون کار را از روی اینهم میسنجند که بدوا هفته کار را چند ساعته تعریف کرده، کی آدم میتواند بازنشسته بشود و غیره. فکر میکنم این قانون از این لحاظ هم مردود است.

خلاصه کلام بنظر من حق تشکل، حق اعتصاب، وجود مکانیسمی برای تغییر و بهبود دائمی موازین کار در جامعه، موقعیت تشکل کارگری در قانون کار، و منفذ نداشتن و تفسیر بردار نبودن به نفع کارفرما و بالا بودن استانداردهای رفاهی و مادی کارگران حیاتی است. در مجموع من هم مثل بقیه دوستاتی که صحبت کردند فکر میکنم این قانون کار از نظر کارگر ایرانی مردود است و هر قدر هم بندهائی را اینجا و آنجا با پیچ و تاب به آن اضافه کنند تاثیری در خصلت ضد کارگری آن نمیدهد.

مصطفی صابر: بهرحال اگر بخواهیم ملاکهای ساده و خلاصه ای برای قضاوت این قانون به کارگران داده باشیم چه باید بگوئیم؟

**منصور حکمت:** بنظر من قبل از هر چیز کارگر باید از خودش بپرسد که من در این قانون دارم در چه نقشی ظاهر میشوم. هر کارگری که این قانون را درست بخواند بخودش خواهد گفت که آها، این قانون دارد من را بعنوان یکی از عوامل تولید نگاه میکند. آنهم یک عامل تولیدی که زبان ندارد، اراده ای از خودش ندارد. میخواهد استفاده اش را از من بعنوان یک

عامل تولید بکند و در عین حال تا حدی هم جلوی ضایع شدن این عامل را بگیرد و بهرحال به نحو کنترل شده ای از من کار بکشد. اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم را دارم در ازاء چه میفروشم و در چه شرایطی قرار است کار کنم و غیره، چقدر سهم و نقش دارم. اولین شاخص اینست که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و یک شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود. در این قانون کار کارگر صغیر است و کارفرما هم ارباب جامعه است. این کاملاً عیان است. متن را بخوانید تا این را ببینید. دوم اینکه این قانون کار آمده و چشم و گوش من را بسته و به روی خودش نمیآورد که کارگر یک گوشه دیگر دنیا یک چیزهایی را گرفته. با من طوری رفتار میکند که انگار از دنیا بیخبرم. باباجان من آدمم و میدانم در آلمان، در فرانسه، در انگلستان، در اسپانیا و غیره کارگران از چه حقوقی برخوردارند. اینطور نیست که من باید بنشینم و صبر کنم تا روزی انشاءالله به صرفشان بشود و شرایط من را به سطح آلمان فعلی برسانند. هر شکلی کارگر آلمانی دارد زندگی و کار میکند، بنظر من کارگر ایرانی هم باید همان را بخواهد. بنابراین اگر یک نفر دارد یکجای دیگر دنیا برای سرمایه ۳۵ ساعت کار میکند منم در ایران برای سرمایه ۳۵ ساعت کار میکنم و نه بیشتر. این بنظر من یک شاخص است. ببینید، سرمایه هر جا سودش کم باشد پولش را برمیدارد و میبرد جای دیگر. تحرک دارد. شرایط سرمایه گذاری در دنیا بسمت استاندارد شدن میروند. منتها شرایط کار کردن به لطف آن مرزی که دور کشور کشیده اند و قشونشان را گذاشته اند که کسی از جایش تکان نخورد، متفاوت است. یعنی اردوی کاری درست کرده اند و اسمش را گذاشته اند ایران. و در حالی که جای دیگر کارگر برای مثال ۳۵ ساعت کار میکند، اینجا قشون آورده اند و سرنیزه را روی گردن کارگر گذاشته اند و میگویند ۴۴ ساعت کار کن و تازه اگر گفتم، ۶۸ ساعت کار کن. بنابراین یک شاخص دیگر اینست که این قانون در مقایسه با دنیا چه میگوید. من که در قرن ۱۹ زندگی نمیکنم. این آخر قرن بیستم است و میخواهم مثل آدم قرن بیستم زندگی کنم. شاخص های دیگر در خود این بحث ذکر شد. بنظر من حق بی قید و شرط تشکل کارگری، مستقل از دولت، و مصون بودن تشکل کارگری از تعرض دولت و حق بدون قید و شرط اعتصاب کارگری از ملاکهای اساسی اند. همانطور که ایرج آذرین گفت، کارفرما بارها اعتصاب میکند و کسی متوجه نمیشود، پولی را که میتواند خرج خرید مواد اولیه و لوازم تولید و سازماندهی وسیع تر کار بکند میخواباند. این اعتصاب است. او پولش را گذاشته و منم کارم را دیگر. اما ایشان روی پولش کنترل کامل دارد. دولت و کارفرما بعنوان سرمایه دار هر روزی بخواهند اعتصاب میکنند، سرمایه گذاری نمیکنند. اما در مورد آنکس که نیروی کارش را میفروشد اسم این را گذاشته اند اعتصاب و فریاد میزنند که "آی شهر شلوغ شد" و با هزار و یک بهانه جلویش را میگیرند. کارگر باید هر موقع اراده کند بتواند بگوید که این شرایط را شرایط قابل برای کار کردن نمیدانم و همین الان دست از کار میکشم. کارگر باید بتواند دست از کار بکشد تا ببیند تکلیف مساله مورد اختلاف چه میشود. بنابراین حق اعتصاب بدون قید و شرط و با پرداخت دستمزد مشخصه هر قانون کاری است که کارگر در آن آدم محسوب شده باشد. شاخص دیگر اینست که قانون کار برای هر تغییر جزئی در آینده آدم را به جنگ مرگ و زندگی با دولت نکشاند. این یعنی تحمل محرومیت و مصیبت و محنت زیاد در خانواده های کارگری برای اینکه تو بخواهی نیمساعت از ساعات کار هفتگی در دهسال آینده کم کنی. قانون کار باید امکان تغییر را در خودش داشته باشد. شاخص دیگر اینست که تشکل کارگری در قانون کار چه نقشی بازی میکند. ببینید، این یک قانون است و تازه بر مبنای این قانون قرار است فعل و انفعالات مشخصی صورت بگیرد، هزار و یک بار کار به تصمیم گیری های مشخص، حل اختلاف و غیره میکشد. تشکل کارگری در این میان چه موقعیتی دارد؟ یک عده از جماعت خود به اسم شورای اسلامی را نماینده کارگر کردن، این خیلی عقب مانده و ضد کارگری است. بنظر من هر قانون کاری که در آن تشکل مستقل کارگری برسمیت شناخته نشده باشد و در تعیین تکلیف مسائل محیط کار و موازین ناظر بر کار در جامعه نقش اساسی به آن داده نشده باشد، آن قانون کارفرمایی و ضد کارگری است.

**مصطفی صابری:** شما در صحبتتان گفتید که قانون کار باید بدوا کارگر را بعنوان یک شهروند به رسمیت بشناسد. با توجه به اینکه در خود جامعه بورژوازی هر روز این دارد زیر سوال میروند و فرد در واقع خیلی حقوق را ندارد، شما چطور انتظار دارید که این حقوق در قانون کار برسمیت شناخته بشود؟

**منصور حکمت:** مکانیسم جامعه دقیقاً برعکس اینست. چون کارگر حقش را میگیرد است که شهروند هم حق رای پیدا میکند. ما داریم راجع به یکی از عرصه های مبارزه اجتماعی اینجا حرف میزنیم. اگر کارگر ایرانی در این عرصه حقش را بگیرد هیچکس نمیتواند دهان روزنامه نگار را ببندد. این جهت واقعی حرکت جامعه است و نه برعکس. اینطور نیست که یک روز سرمایه دار از خواب بلند بشود و بخود بگوید که امروز سرحالم، احساس خوبی دارم، همه تان آزادی حرفتان را بزنید. باید بزور مجبورش کرد که به آزادی رضایت بدهد. یکی از عرصه هائی که در آن طبقه حاکمه را مجبور میکنند به آزادی رضایت بدهد مبارزه کارگر برای حقوق کارگری است. بنابراین اگر کارگر حق تشکیل سندیکا و شورا و استقلال و آزادی عمل اینها را بگیرد و تحمیل کند، آنوقت هیچکس نمیتواند برای مثال روزنامه ها را ببندد. بهرحال بنظر من روند

واقعی برعکس است. این مبارزه کارگری و گرفتن این حقوق توسط کارگر است که تعیین میکند که شهروند بطور کلی در جامعه چه حقوقی دارد و این حقوق را تضمین میکند.

**مصطفی صابری:** بهرحال قانون کار فعلی را در مهرماه ۶۸ مجلس تصویب کرده و بزودی احتمالاً در شورای تشخیص مصلحت نظام هم تصویب بشود، یا بهرحال آنجا گیر کرده. شما در مقابل این نظر که بهرحال کاجی به از هیجی است چه میگویند؟

**منصور حکمت:** یک عده بچه حاجی مردرند رفته اند یک چیزی نوشته اند و آورده اند و میخواهند همینطوری یکجا قالب کنند. به اسم اینکه سی روز مرخصی درش هست و یا "قرار است" بیایند مشاغل را طبقه بندی کنند و به فلان طریق دو ریال برود روی مزد کارگران در فلان بخش. این نسیه است. همین نکاتی هم که بقول شوراها اسلامی جنبه های مثبت این قانون است نسیه است. هیچ ضمانت اجرایی برای آنها وجود ندارد. ببینید این قانون کار را جوری نوشته که زن حامله قرار است ۹۰ روز مرخصی داشته باشد. میگویند که به تو برای این مدت حقوق میدهم. اما برو این حقوق را از سازمان تامین اجتماعی بگیر. اما آن کارگر عجیب واجب الحج، که نمیدانم کی کارگر میتواند در این نظام واجب الحج بشود، بعد از یکماه که از حج برمیگردد حقوقش را همانجا در همان حساب همیشه گذاشته اند و دریافت میکند. اینها دیگر مردردی است. اگر تو میخواهی واقعا حقوق کارگری را که زایمان کرده بدهی، و اگر ریگی به کفش نداری، خوب خودت بهمان شکل قبل بده دیگر. انگار آب زیرکاه شهری دارد سر روستایی بیخبر را کلاه میگذارد. بخاطر این دو تا بندی که تازه معلوم نیست در عمل چه بشود کارگر دارد قباله بردگی اش را برای یک مدت طولانی امضاء میکند. وقتی زیر این قانون امضاء گذاشتید فردایش که نمیتوانید دبه در بیاورید. باید شش سال تحت این قانون کار کنید تا تازه بتوانید صحبت عوض کردنش را بکنید. این یک پیروزی اجتماعی برای جمهوری اسلامی خواهد بود اگر بتواند بی تشکلی و ممنوعیت اعتصاب، آقابالاسری شوراها اسلامی، و اینکه وزیر کار و چهارتا استاد دانشگاه به انتخاب خود او شرایط کار کارگر را تعیین کنند، را به کارگر تحمیل کند. این یعنی اینکه کارگر باخت خود در مقیاس اجتماعی را بپذیرد. نظر من هم مانند رضا مقدم است. کارگر میتواند آن چند بندی را که اجرای فوری آنها را به نفع خود میداند روی یک کاغذ بنویسد و خواستار اجرای آنها بشود. اگر نکنند آنوقت حرف ما این خواهد شد که خودتان در قانون مصوبتان اینها را گفته اید، چرا اجرا نمیکنید؟ آنجا کاملاً معلوم خواهد شد که آنها چطور خواهان پذیرش یکجای این قانون هستند. اجرای این چند بند را منوط به این کرده اند که کارگر اختیار زندگی اش را برای مدتهای مدید به آنها بسپارد. این حرف اینهاست. اگر رژیم راست میگوید و میخواهد این قانون را اجرا کند، بیاید و آن بندهائی را که همین الان کارگران خواهان اجرای آن هستند اجرا کند. اگر نمیکند معلوم است که باقی بندها نکاتی است که کارفرما میخواهد در قانون بگنجانند. بنظر من کارگر، و هر آدم باشرف در این جامعه، باید قانون کار رژیم را رد بکند و در عین حال کارگر باید لیستی از نکاتی را که بنظر او باید اجرا بشود را از این قانون در بیاورد و بر اجرای آنها پافشاری بکند. نکته دیگر اینست که این قانون کار چه با تصویب و چه با عدم تصویبش توسط دولت از نظر کارگر مشروعیت حقوقی ندارد. یکطرفه به مجلس رفته اند و قراردادی آورده اند. نه نماینده کارگر هست که حرفی بزند، نه نظر کارگر را میپرسند. کارگران فقط باید بعداً بروند و طبق این قانون کار کنند. در بین خودشان که معامله میکنند اگر معلوم بشود که حاجی فلانی به حاجی فلانی کسک زده آن قرار داد فسخ میشود. ولی در رابطه با کار اینها میتوانند متنی را یک عده شان بنویسند و یک عده شان تصویب کنند بعد بیاورند اجرا کنند! این قانون از نظر حقوقی مردود است، چه کارگر مجبور بشود به آن تن بدهد و چه نه. و اولین روزی که کارگر اندکی اختیار و اقتدار پیدا بکند همانروز لغوش خواهد کرد. اما فرمولی که کارگران باید الان داشته باشند اینست که آنجا که گوشه هائی از مطالبات خود را در متن رژیم میبینند اینها را لیست کنند و خواستار اجرای فوری آن بشوند.

**مصطفی صابری:** باید هنوز روشن تر و مشخص تر این را گفت که موضع ما در قبال تصویب قانون کار رژیم اسلامی چیست و به کارگر چه میگوینم؟

**منصور حکمت:** بحث من هم به روشنی این بود که قانون کار را باید رد کرد. این قانون کار سند بردگی است که میخواهند شما زیرش را امضاء بگذارید. بحث بر سر این نیست که کارگر بگوید فلان مواد معین را بعنوان قانون تصویب کن و برو باقی اش را بیاور. بحث بر سر اینست که کارگر بگوید من ۳۰ روز مرخصی را میخواهم و خودتان هم در طرحتان گفته اید. پس فوراً اجرایش کنید. بحث بر سر اجرای این بود. آیا اجرای برخی از نکات این قانون به نفع کارگر هست یا نه؟ خوب هرکس که نگاه بکند میبیند در تمام این ۱۵۸ ماده یک ماده هست، که البته بعداً محدودیت و تفسیر بردار بودنش را هم وقتی به بحث آن برسیم میگویم، که برای مثال در ازاء کار برابر باید به زن و مرد مزد مساوی بدهند. خوب این را اجرایش کنید دیگر. هزار زن کارگر ممکن است جمع بشوند و بخوانند که این اجرا بشود. نه اینکه بخوانند این قانون را بپذیرند. بنظر من اگر کارگر ایرانی این قانون را قبول کند مهمترین اشتباه تاریخ دهسال اخیر را مرتکب شده است. چون بحث قانون

کار را مینندد و خواهند گفت که قانون که تصویب شد بروید سر کار دیگر و حرف نزنید. این مثل دادن یک سند و یک چک سفید به دولت و سرمایه است که تو از من کار بکش و من هروقت اعتراض کنم این منم که دارم زیر توافقات و تعهداتم میزنم. بنظر من کارگر بهیچ عنوان نباید چنین سند رضایت و پذیرشی بدهد. بحث من بر سر یکی دو نکته بود که طرف برای اینکه باقی این مواد را به کارگر قالب کند در این متن گذاشته و صحبت من این بود که بسیار خوب من باقی قانونت را نمیخواهم. این دو نکته را که خودت داری میگوئی را اجرا کن. هزار و یک چیز در این مملکت بدون مصوبه و قانون دارد اجرا میشود. خوب شما هم لطفا ۳۰ روز مرخصی و مزد برابر در ازاء کار برابر را اگر مرضی ندارید اجرا کنید. بحث من این بود.

## فصل دوم

### آزادی اعتصاب

آزادی اعتصاب رسمی و غیر رسمی  
دستمزد ایام اعتصاب صندوق اعتصاب

**مصطفی صابر:** منظور از آزادی اعتصاب مشخصا چیست. دامنه آزادی اعتصاب چقدر باید باشد؟ اعتصاب رسمی و غیر رسمی چیست؟ آیا هر اعتصابی رسمی شناخته میشود و هیچ محدودیت و قید و شرطی روی اعتصاب میتواند وجود داشته باشد یا خیر؟ منصور حکمت لطفا شما شروع کنید.

**منصور حکمت:** هیچ نوع محدودیتی روی آزادی اعتصاب نباید وجود داشته باشد. حق دست از کار کشیدن در هر لحظه که کارگران، هر تعدادی شان، اراده بکنند مثل حق نفس کشیدن است. اگر این حق را از کارگر بگیرند بهمان درجه جامعه را به دوره برده داری برگردانده اند. کارگر باید بتواند دست از کار بکشد و بگوید بدلیل اینکه اشکالی در کار می بینم کار را متوقف میکنم. این به معنی زدن زیر اصل قرارداد کار یا نفی کار کردن و نفی کل موازینی که تولید جامعه بر آن مبتنی است نیست. کارگر میگوید در این مقطع معین کار نمیکنم چون اشکالی در کار میبینم. آزادی اعتصاب یعنی هیچکس نمیتواند کارگری را که کار را متوقف کرده است مجبور کند که کار کند. اگر حق اعتصاب وجود نداشته باشد یعنی اینکه اگر من کارگر دست از کار بکشم ایشان میتوانند بیاید و مرا بطور فیزیکی مجبور کند کار کنم. کسی نمیتواند آزادی اعتصاب را خط بزند و همراه با این کار سرنیزه را نیاورد. چون اگر من دست از کار بکشم تو بالاخره چکار میکنی تا مرا به کار ناگزیر کنی؟ بنابراین من فکر میکنم آزادی اعتصاب هیچ قید و شرطی بر نمیدارد. و دقیقا به درجه ای که این آزادی را محدود میکنند، کارگر را از موقعیت یک انسان آزاد در جامعه، یعنی همان صورت از نظر حقوقی آزادی که جامعه سرمایه داری به فرد داده است، خارج کرده اند و به موجودی تبدیل کرده اند که اختیار خودش را ندارد.

منتها مساله ای که در مورد آزادی اعتصاب وجود دارد آن وضعیتی است که اعتصاب برای خود کارگر بوجود میآورد. برای مثال در کشوری ممکن است بگویند که فقط در مورد اعتصاب رسمی حقوق ایام اعتصاب پرداخت میشود و در اعتصاب غیر رسمی حقوق پرداخت نمیشود. هرکس میتواند دست از کار بکشد، و البته اگر اعتصابش غیر رسمی باشد حقوق نمیگیرد. در کشور دیگری برای مثال میگویند اعتصاب آزاد است مشروط بر اینکه موضوع اعتصاب به همان کارگاه و همان بخش از کارگران مربوط باشد. یعنی شما نمیتوانید در دفاع از مبارزات کارگران بخش دیگر در جامعه و یا در دفاع از یک امر اجتماعی دست به اعتصاب بزنید. فقط هنگامی مجاز به اعتصاب هستید که در کارخانه خودتان خبری شده باشد و یا بر سر دستمزد خودتان بلانی آمده باشد. این محدودیت نوع دوم از جنس محدود کردن آزادی اعتصاب بطور کلی است. اما اینکه موازین پرداخت حقوق در اعتصاب رسمی و غیر رسمی چیست اینها میتواند در چهارچوب اصل آزادی اعتصاب مورد بحث باشد و خود جنبش کارگری میتواند این موازین را تعیین بکند. این حق مسلم هر کارگری است که هر لحظه میخواهد ابزار را به دلیلی زمین بگذارد و دست از کار بکشد. اما ممکن است اکثریت کارگران با اینکار موافق نباشند. ممکن است سازمان مستقل کارگری با این کار موافق نباشد. اینها یک تفاوت‌هایی بویژه در جنبه مالی اعتصابات ایجاد میکند. دستمزد حین اعتصاب چه میشود. این را میتوان در چهارچوب آزادی کامل اعتصاب هنوز بحث کرد. بحث اعتصاب رسمی و غیر رسمی در خودش این فرض را دارد که مرجعی برای اعلام رسمیت و یا عدم رسمیت اعتصاب وجود دارد. و این مرجع نمیتواند جز یک مرجع کارگری و منتخب کارگران باشد. باید سازمان و نهادی کارگری باشد و توسط کارگران به رسمیت شناخته شده باشد. ممکن است گفته شود که تا آزادی تشکل نباشد اعتصاب رسمی هم بنابراین معنی ندارد و تکلیف مساله آزادی اعتصاب نامشخص میشود. من فکر میکنم حتی در بدترین حالت هم کارگران میتوانند مجمع عمومی واحدی را که دست به اعتصاب زده است بعنوان مرجعی که میتواند رسمیت اعتصاب را اعلام بکند و بر این مبنا خواهان حقوق کامل ایام اعتصاب بشود قرار بدهند. خلاصه کلام حق اعتصاب یک حق مسلم انسانی است و نقض آن برملا کننده و افشاء کننده بردگی طبقاتی



ای است که در جامعه سرمایه داری برقرار است. در این چهارچوب میشود تازه در مورد اعتصاب رسمی و غیر رسمی و موازین مالی اعتصاب صحبت کرد. این را هم بگویم که فکر نمیکنم کشوری باشد که آزادی بی قید و شرط اعتصاب در آن برقرار باشد. هر کشور سرمایه داری به نحوی از انحاء آزادی اعتصاب را محدود کرده است. اما برای کارفرما چنین محدودیتی وجود ندارد. اگر کسی دارد ادعا میکند که جامعه اش مبتنی بر مواجهه آزاد صاحبان وسائل تولید است، یکی سرمایه دار یعنی مالک ابزار تولید و منابع فنی و فیزیکی کار و دیگری صاحب منبع زنده تولید یعنی نیروی کار، آنوقت سلب آزادی اعتصاب مثل این میماند که کارفرما حق نداشته باشد سرمایه اش را جابجا بکند. آزادی اعتصاب برای کارگر غیر قابل چشم پوشی است و کارگری که به همین بند رضایت داده باشد که آزادی اعتصاب نداشته باشد و یا این آزادی محدود باشد دیگر باقی قید و بندهای بردگی و بندگی را دارد قبول میکند.

**مصطفی صابری:** سوالی اینجا مطرح میشود و آن اینست که طبق صحبت های شما بنابراین مثلا اگر در یک کارخانه یک سوم کارگران بخواهند اعتصاب بکنند و بقول شما دست از کار بکشند با این حساب نمیتوانند اعتصابشان را رسمی کنند چون دو سوم بقیه چنانچه مجمع عمومی ای در کار باشد به احتمال زیاد رای منفی میدهند.

**منصور حکمت:** نخیر. بحث من ابا بر سر این نیست که چه کسری از کارگران اگر طرفدار اعتصاب باشند اعتصاب رسمی است. این را باید سازمان کارگری مربوطه تعیین کند. اگر من بعنوان رای دهنده در آن مجمع باشم که میخواهد این موازین را تعیین کند که اگر چه درصدی از کارگران بخواهند اعتصاب کنند اعتصاب رسمی خواهد بود، میگویم ده درصد. هنوز چنین سازمانی را نداریم. اینطور نیست که نصف بیشتر کارگران یا بخش قابل ملاحظه ای از کارگران باید موافق باشند تا اعتصاب رسمی بشود. ممکن است بخش معینی از قسمت معینی این حد نصاب را تامین کند. ممکن است در یک کارخانه فقط یک قسمت بخاطر مسائلش اعتصاب کند و کل کارخانه، با اینکه مستقیما در این مساله ذینفع نیست، به آن قسمت حق بدهد و کلا بیاید بیرون. یعنی اعتصاب آن قسمت را رسمی اعلام کند. تصمیم راجع به این چیزها دست خود تشکل کارگری است و فکر میکنم اگر دست خود کارگر باشد ملاکی میگذارد که دست و بال خودش را نبندد.

**مصطفی صابری:** در مورد اعتصاب رسمی و غیر رسمی باز مشکلی که من دارم بجای خود باقی است. من فکر میکنم رسمی و غیر رسمی کردن اعتصاب محدودیت هائی بر آزادی بی قید و شرط اعتصاب میگذارد. و فکر میکنم گفتن اعتصاب رسمی و غیر رسمی لزومی ندارد. اعتصاب به این معنی است که عده ای از کارگران تصمیم میگیرند که کار را متوقف کنند و طبعاً این در یک واحد و یک محدوده معینی معنی دارد که همانطور که ایرج آذرین هم گفت بالاخره یک عده ای بقیه را قانع میکنند و دست به اعتصاب میزنند. نگرانی من از تقسیم اعتصاب به رسمی و غیر رسمی اینست که محدودیت ایجاد کنیم و بهانه ای دست کارفرما بدهیم که بتواند دستمزد حین اعتصاب کارگران را ندهد و اعتصاباتی را، که کارگران برای کسب حقوقشان براه انداخته اند، تحت عنوان غیر رسمی بودن سرکوب کند.

**منصور حکمت:** ببینید اتفاقاً برعکس تصور شما مقوله اعتصاب رسمی به کارگر قدرت میدهد. اعلام اعتصاب رسمی یعنی اینکه از آن لحظه به بعد در اعتصاب بودن کارگران وضعیت قانونی و داده شده جامعه است و هرکس خلاف آن کار کند کار غیر قانونی کرده و باید ببرندش زندان. اعتصاب غیر رسمی یعنی من دست از کار کشیده ام و تو به کارت ادامه میدی تا تکلیف اختلاف روشن بشود. این را هم کسی حق ندارد دست به تنش بزند. اما اعتصاب رسمی یعنی اگر پاسبان از آن اطراف رد شد باید پاسبان را بیاندازند زندان و اگر کارفرما خواست جنسهای انبار را جابجا کند باید ببرندش زندان. چرا که اعتصاب رسمی است. دوم اینکه این به طبقه کارگر وحدت میدهد. اگر من و شما وقتی میخواهیم اعتصاب صورت بگیرد مساله را به تشکل کارگری مان، به مجمع عمومی مان، ببریم و این مجمع به اعتصاب رای بدهد، آنوقت آن یکی هم که درد خاصی ندارد باید بیاید بیرون. هیچ کارفرمایی حق ندارد از جای دیگر، از خارج اتحادیه و شورا و تشکل کارگری، استخدام کند و سر کار بگذارد. در اعتصاب غیر رسمی اتحادیه می ایستد و نگاه میکند و قسمت ها بکار خودشان ادامه میدهند. جنس ها را هنوز میبرد و میفرشد. بنابراین بحث بر سر تبدیل شدن اعتصاب به قانون مملکت است. وقتی یک سازمان کارگری مستقل اعتصاب را رسمی اعلام میکند، دارد به دولت میگوید که در این حوزه معین اصل بر اعتصاب است و هرکس که خلاف آن کار کند عمل غیرقانونی انجام داده است و قابل تعقیب است. این نکته اصلی است. اما ببینید یک مساله دیگر هم هست. وقتی کارگر ایرانی از اعتصاب حرف میزند فوراً در ذهن همه، خود کارگر و دیگران، "شلوغی" مجسم میشود. مردم بهم میگویند "آقا از آن خیابان رد نشو آنجا کارخانه فلان اعتصاب است یکوقت یک تیری، سنگی، چیزی به کله ات میخورد" و هرکس میشنود که کارگر جانی اعتصاب کرده است پاشنه کفشش را ورمی کشد و اگر کنجکاو نباشد از یک کوچه دیگر میرود. اما وقتی بانکها پول کسی را بلسوکه میکنند آن خیابان امن و امان است. اینهم اعتصاب است دیگر. وقتی فلان وزارت خانه حقوق یک عده را نمیدهد اعتصاب کرده است. دست از فعالیت متعارف و نرمال خودش

کشیده است. دست به اقدام فوق العاده زده و کار عادی اش را نمیکند. ولی نه پاسبانی میاید نه چیزی. ما تابحال ندیده ایم که پلیس بزور به دفتر اتحادیه کارفرمایی بریزد (همانها که این قانون میگوید باید تشکیل بشود و معلوم نیست چرا خودشان برای اینها شورای اسلامی کارفرمایان درست نمیکند) و اینها را بگیرد و زندان ببرد و بگوید که چرا پولهایتان را خوابانده اید. این را ندیده ایم. اما تا دو کارگر با هم جمع میشوند و میگویند دست از کار بکشیم اول از همه به کلانتری و ژاندارمری محل خبر میدهند که با دوتا جیب بیاید آنجا. این اقدام بطور کلی با آزادی اعتصاب مغایر است. اما درحالت اعتصاب رسمی آن کسی که در خانه اش نشسته و خبر اعتصاب را میشوند فوراً فکر نمیکند که فلانجا شلوغ است. بلکه این را میفهمد که در آنجا کارگران بطور رسمی و قانونی دست از کار کشیده اند. به این ترتیب اعتصاب برای کارگر همانقدر امری عادی و برای جامعه امری برحق میشود، که هر نوع اعمال خشونت علیه آن و هر نوع دست درازی به آن را از نظر جامعه غیر موجه و مذموم میکند. این بنظر من نکته بسیار تعیین کننده ای است. بحث برسر رابطه جامعه است با اعتصاب. بر سر مساله وحدت کارگری است. نکته دیگری که میخوام بگویم اینست که اعتصاب رسمی اساساً انعکاس قدرت تشکل کارگری است. در صورتی که اعتصاب غیر رسمی یک اعتراض است که البته کسی حق ندارد جلوی آن را بگیرد. اما وقتی کارگر میگوید اعتصاب رسمی است همراه آن تشکل کارگری را در صدر جامعه قرار میدهد. بعنوان یکی از پاهای اصلی تعیین سرنوشت آدمها. اگر کارگران برق گفتند اعتصاب رسمی، دیگر دولت نمیتواند مردم را تحریک کند که برق تان خاموش میشود. کماینکه ممکن بود برای خودش صرف نکند و سوخت نخرد و برق را در ساعاتی خاموش کند. همانطور که دولت انتظار دارد مردم با قطع برق از طرف دولت بسازند با قطع برق بدلیل اعتصاب هم باید بسازند. فکر میکنم این رابطه جامعه را با کارگر اعتصابی بهبود میدهد، چرا که هرکس میفهمد که فلان اتحادیه دارد برای گرفتن حق کارگران از امکانات قانونی خودش استفاده میکند. کسی نخواهد توانست به سادگی جامعه را علیه کارگر تحریک کند. اینها مسائل مهمی است و من کاملاً اعتقاد دارم که مقوله اعتصاب رسمی باید باشد و در هر قانون کار واقعی تعریف بشود.

ببینید، بسیاری چیزها "حق" هست اما استفاده از آنها خیلی سخت است. کسی مثال میزد که در آمریکا همه "حق دارند" درانتخابات ریاست جمهوری رای بدهند، اما بین محل زندگی بعضی ها تا اولین صندوق رای گیری ۲۵۰ کیلومتر فاصله است و در غیاب وسیله نقلیه عمومی و شخصی اینها رای نمیدهند. اینها عملاً حق رای دادن ندارند چون کسی نمییاید از آنها رای بگیرد. قاعده عمومی در مورد حق اعتصاب هم همین است. قانون کار باید حق اعتصاب را برسمیت بشناسد. اما هنوز فاکتورهای وجود دارد که این را تضمین میکند که اعتصاب عملی هست یا نه. بورژوازی چگونه کمر اعتصاب ها را میشکند؟ بنظر من اساساً با فشار اقتصادی. البته در کشورهایی مانند ایران اول قشون میکشند. اما حتی آنجا هم معمولاً، یا در دوره هایی، کارگران مقاومت میکنند و از این مرحله بیرون میایند و زیر فشار سرکوب زانو نمیزنند. اما وجه مشترک روش بورژوازی علیه اعتصاب در همه جا اعمال فشار اقتصادی است. بنابراین حقوق ایام اعتصاب جای اساسی در بحث آزادی اعتصاب دارد. برای همین است که کارگران همیشه اعتصاب را با مقوله صندوق اعتصاب کنار هم میبینند و تشکیل صندوق اعتصاب اولین قدم راه انداختن هر اعتصابی است. به این معنی یک بعد از بحث آزادی اعتصاب اینست که کسی حق ندارد علیه اعتصاب قشون بیاورد. و بنظر من اگر کارگری روز اعتصاب بزند و کسی را که برای سرکوب اعتصاب آمده بکشد، از نظر حقوقی باید به مقتول مثل کسی که خودش را زیر ماشین انداخته است نگاه کرد. ایشان اصلاً آنجا چکار میکرده. چه کسی به او گفت که دم کارخانه برود. این آدمها بنا براصل آزادی اعتصاب قابل مجازاتند. اما طرف میتواند ارتشش را نیاورد، میتواند مانند مورد اعتصاب معدنچیان انگلستان جنس را انبار کرده باشد و صبر کند. بورژوازی انگلستان هم کارگران را زد و هم ذغال سنگ انبار کرده بود و صبر کرد. مدتها صبر کرد. معدنچیان یکسال و اندی دوام آوردند و حتی جنگیدند. از پس پلیس انگلستان و تاکتیکها و روشهای سرکوبگرانه اش که برآمدند. ۵۰۰ کیلومتر دورتر از محل اعتصاب معدنچی را که از خانه بیرون میآمد توقیف میکردند. کارگران از پس این برآمدند. آنچه که کمر اعتصاب معدنچیان را در انگلستان شکست، نهایتاً فشار اقتصادی بود. برای مقابله با این فشارهای اقتصادی است که بنظر من مساله دستمزد ایام اعتصاب جزء لاینفک آزادی اعتصاب است. و اینجا بحث اعتصاب رسمی تعیین کننده است. منتها اعتصاب غیر رسمی چه؟ آیا در این مورد نباید دستمزد پرداخت شود؟ بنظر من اعتصاب غیر رسمی ای که بعداً رسمی میشود باید حقوقش از روز اول آن محاسبه و پرداخت بشود. کارگری که ابتکار عمل را با اعتصاب غیر رسمی بدست میگیرد و بعد بخشهای دیگر طبقه خود را مجاب میکند که باید به صحنه بیایند، نباید بابت این ابتکار عمل و پیشرو بودنش از نظر مالی متضرر بشود. به این معنی حتی در مورد اعتصاب غیر رسمی هم جا دارد که دستمزد پرداخت بشود. بیش از این دیگر خود کارگران برای اعتصاب کردن صندوق درست میکنند و غیره. بنظر من مساله فراهم کردن امکان مادی برای اعتصاب نکته بسیار مهمی است. از تضمینهای حقوقی در مقابل دولت و پلیس و دادگاههایش و غیره تا تضمین های مالی. مثال دیگر مساله ضرورت وجود تضمینهایی برای اموال اتحادیه ها و سازمانهای کارگری است. ممکن است فرداً برای اموال فلان تشکل کارگری، حتی اگر چنین تشکلهایی وجود داشته باشند، ورقه مصادره و ضبط صادر کنند. همه اینها باید در بند مربوط به آزادی اعتصاب گنجانده شده باشد. اینکه هیچ دادگاه و مرجعی حق دست بردن به اموال تشکلهای کارگری را ندارد، اینکه کارفرما حق جابجائی محصولات و اموال را در حین اعتصاب ندارد و اگر کارفرما بیاید و از اموال کارخانه

"خودش" حین اعتصاب چیزی ببرد باید بعنوان دزد بگیرندش. رسمی شدن اعتصاب کارگری یعنی تبدیل شدن حالت اعتصاب به موقعیت متعارف قانونی و هرکس که اخلاسی در آن وارد کند باید قانونا مورد تعقیب قرار بگیرد.

**مصطفی صابر:** یک محور و پایه صحبت شما اینست که کارگر بعنوان فروشنده نیروی کار این حق را دارد که هروقت خواست نفروشد و شرایط دیگری برای فروش نیروی کارش تعیین نکند. آیا همین حق را نمیشود در قانون کار به طرف مقابل یعنی کارفرما داد؟ یعنی اینکه هروقت دلش خواست کار را متوقف بکند و کارخانه را بخواباند و بگوید به این ترتیب حاضر نیستم ادامه بدهم.

**منصور حکمت:** تا بحال کسی نتوانسته است عملا این "حق" را از کارفرما بگیرد. اما بنظر من از نظر حقوقی کاملا میشود این "حق" را به کارفرما نداد. بنظر من کارفرما باید به اشکال مختلف زیر کنترل نهادهای کارگری باشد. طرف از یک امتیازات از پیشی در جامعه برخوردار است و بافرض اینها تازه در کارخانه با کارگر مواجه میشود. اگر او هم حاضر باشد مثل کارگر ۳۵ ساعت کار کند، چیزی از کارفرما بودنش باقی نماند. نباید به کارفرما این حق را داد که هروقت دلش خواست کار را بخواباند، زیرا معاش میلیونها نفر را این جامعه به ناحق زیر نگیان انگشتر ایشان گذاشته و ایشان هر روز تصمیم بگیرد که عده ای را به گرسنگی بیاندازد میتواند. بنظر من این جزو حقوق هیچ بشری در این دنیا نیست. عادل کردن وسائل تولید در یک کشور به صرف مالکیت باید در یک سطح پایه ای تر، در سطح قانون اساسی کشور، در یک جامعه جرم محسوب بشود. بنابراین نمیشود کارفرما را بهمان درجه آزاد گذاشت.

فصل سوم  
آزادی تشکل

**مصطفی صابر:** آزادی تشکل اینجا بعنوان یکی از ملاکهای اصلی ارزیابی قانون کار مورد اشاره قرار گرفت. فصل مفصلی در مورد تشکل های کارگری در این متن هست. شما در مورد موضوع تشکلهای کارگری در این قانون کار چه فکر میکنید؟

**منصور حکمت:** فکر میکنم این بند مربوط به تشکلهای کارگری یکی از آن جاهایی است که بطور برجسته ای میشود خلعت ارباب رعیتی این قانون را دید. ببینید در این قانون کارفرمایان همه جا کارفرمایان "محترم" هستند و کارگران همه جا کارگران "عزیز". مثل اولیاء محترم و بچه های عزیز. آنکه لقبش "عزیز" است آن کسی است که صغیر است، احتیاج به سرپرستی دارد، زبان بسته است، باید برایش راهی باز کرد که بتواند حرفش را بزند. و البته این کار آدمهای "محترم" جامعه است که این کار را برای این آدمهای "عزیز" جامعه انجام بدهند. بنظر من اگر قانون کاری بخواهد جدی باشد فقط یک جمله در مورد تشکلهای کارگری لازم است بگوید: دولت همه تشکلهای نمایندگان منتخب کارگران را به رسمیت میشناسد، تمام تشکلهای کارگری را به رسمیت میشناسد و در امور مربوط به کار و اختلاف کارگر و کارفرما همه این تشکلهای حق دخالت دارند و کسی حق تعرض به این تشکلهای را ندارد. همین. منتها اینها دارند از آدمهای صغیری حرف میزنند، آدمهایی که خود اینها در قانونشان صغیرشان میکنند تا بتوانند مهارشان کنند و از آنها کار بکشند. در تولید کاری به دین این کارگران ندارند، اما وقتی قرار شد حرفش را بزند حتما باید آنکه اسلامی است بیاید جلو. ارمنی تا موقعی که کار میکند به دینش کاری ندارند، بهانی و بیخدا هم همینطور. اما وقتی قرار شد حرف بزند و بگوید من کارگرم، ایشان میگوید خیر، من میگویم که تو که هستی. این تعریف آدم صغیر است. اختیار اموالش را ندارد، اختیار زندگی و صبح تا عصرش را ندارد. بنظر من همین مبحث برای پاره کردن این قانون کار کافی است.

اجازه بدهید قدری به این بحث "اسلامیت" برگردم. اصلا شوراهای آزاد و مستقل کارگری بعد از انقلاب را با چسباندن کلمه اسلامی به آنها از بین بردند. رضا مقدم در مقالاتش در نشریه کمونیست اینها را بدقت توضیح داده است. خاصیت این کلمه "اسلامی" هم که اینجا هست دقیقا همین است. برای درک بهتر این متن میشود، همانطور که هر ایرانی میداند، کلمه "اسلامی" را در متن خط بزند و بجایش بگذارد "دولتی". در جمهوری اسلامی ایران هر نهاد "اسلامی" که تشکیل میشود یک نهاد دولتی و طرفدار دولت است. میشود در تمام این متن اسلامی را خط زد و بجای آن گذاشت "ضد دموکراتیک"، ضد رای آزاد آدمهایی که این ارگانها به اسم آنها تشکیل شده. مثلا انجمن "اسلامی" فلان محل یا واحد بنا به تعریف کانونهایی هستند که آدمهای معدودی با فرض گرایش فکری و تعلق تشکیلاتی و سیاسی معینی به رژیم تشکیل داده اند. خوب من میگویم بیایم کلمه اسلامی را خط بزنیم و کلماتی که گفتیم را بجایش بنویسیم. یعنی هرکارگری یک مداد بردارد و هرجائی کلمه "اسلامی" بود بجایش بنویسد دولتی، بنویسد ضد دموکراتیک، بنویسد سرکوبگر. و آنوقت این فصل را از اول بخوانید. اینطور میشود. "کارگران اگر میخواهند متشکل شوند میتوانند انجمنهای دولتی تشکیل بدهند"، "در مورد اختلاف کارگران با کارفرما شوراهای دولتی با کارفرما مذاکره میکنند"! اگر این جایگزینی را بکنیم آنوقت جا به جا میبینیم



که این قانون کار در زمینه تشکل دارد با کارگر چه معامله ای میکند. عملاً میگوید کارگر لیاقت این را ندارد که خودش حرفش را بزند. اصل بحث هم البته اینست که دارد میگوید من میترسم از اینکه کارگر متشکل شود و حرفش را بزند. همانطور که ناصر جاوید گفت بالاخره کارگران متشکل میشوند و لذا اینها بندهائی است برای دولت و کارفرما برای آرایش دادن به نیروی خودش و مقابله با جنبش کارگری. تمام این قانون را نگاه میکنید میبینید هر جا قرار است نماینده کارگران خودی نشان بدهد، که موارد آن در این قانون زیاد نیست، صحبت از شورای اسلامی میشود. به این معنی معلوم است که شوراهای اسلامی خیلی در تصویب این قانون کار ذینفع هستند. درست است که قانون مستقلی برای شوراهای اسلامی تصویب شده. ولی یک قانون جداگانه را ممکن است روزی کسی لغو کند. اما قانون کار شوراهای اسلامی را میبرد در تاروپود اقتصاد و تولید در جامعه. شوراهای اسلامی دارند در زمینه از قول کارگران حرف زدن در جامعه یک موقعیت انحصاری پیدا میکنند. و بیهوده نیست که روزنامه "کار و کارگر" وقتی شورای نگهبان یکبار دیگر این متن را رد میکند جیغش در میاید و میگوید در شورای تشخیص مصلحت پدرتان را در میاوریم. این فصل ششم برای شوراهای اسلامی خیلی مهم است. فکر میکنم جوابی که کارگر باید به این بندها بدهد اینست که، از رد کردن آن گذشته، در برابر آن جنبش مجمع عمومی خود را قرار بدهد. بنظر من پاسخ واقعی ما به بحث تشکلهای کارگری در قانون کار رژیم اینست که کارگر در هر واحد و کارگاه و کارخانه ای فقط مجمع عمومی خودش را بعنوان نماینده خودش میشناسد. هیچکس حق ندارد بیاید بگوید نماینده کارگر قانونی است یا نیست. هیچکس حق ندارد کلماتی مانند اسلامی، خوانائی با اسلام و نظام و غیره را به نماینده کارگران بچسباند. نکته دیگری که میخواهم بگویم اینست که در این قانون تبعیض در میان کارگران گذاشته شده است. این قانونی نیست که یکسان به کارگر برخورد کرده باشد و تکلیف کارگر بعنوان یک پدیده معلوم را در مناسبات کار تعیین کرده باشد. موقیعت زن و مرد در این قانون فرق میکند، ارمنی و مسلمان و بیخدا و با خدا موقعیتشان فرق میکند، ایرانی و افغانی همین طور. اینهم به هرکس یادآوری میکند که این قانون کار راجع به کارگران نیست. این قانون کار راجع به کنترل اسلامی - دولتی - ارتجاعی طبقه کارگر و مبارزات اوست که هم اکنون هم فراتر از موازین مورد نظر این قانون دارد حرکت میکند.

#### فصل چهارم

نمایندگی کارگران و مراجع تعیین تکلیف در قانون کار

**مصطفی صابر:** مساله نمایندگی کارگران در قانون کار جمهوری اسلامی و مراجعی که باید در این قانون راجع به سرنوشت کارگران تصمیم بگیرند، برای مثال در تعیین حداقل دستمزد، اختلافات میان کارگر و کارفرما و غیره، و اینکه قانون کار چه مرجعی را بعنوان نماینده کارگران به رسمیت میشناسد، برای مثال شورایی عالی کار قرار است یک مرجع تصمیم گیری در قانون کار جمهوری اسلامی باشد، که از ۹ نماینده اش سه نفر بیشتر به اصطلاح نماینده کارگر نیست که تازه اگر فرض کنیم که اینها واقعا نماینده کارگران باشند باز در یک اقلیت آشکار قرار دارند. سه نفر دیگر نماینده وزارت کار هستند و سه نفر دیگر نماینده کارفرما. در واقع به این ترتیب حقی برای نمایندگی کارگران به رسمیت شناخته نشده است. میخواهم اینجا در این مورد بیشتر صحبت شود که نماینده کارگران که باید باشد و مرجع ذیصلاح کارگری از نظر ما کدام است. شما در مورد شورایی عالی کار و صلاحیت و عدم صلاحیت آن برای داشتن اختیاراتی که به آن سپرده شده چه میگویند؟

**منصور حکمت:** چیزی که روشن است اینست که هیچ قانون کاری حرف آخر را راجع به مناسبات کار و سرمایه نمیزند، بلکه چهارچوبی بدست میدهد که در آن نیروهای درگیر در تولید بتوانند روی مقدارها و موازین توافق کنند، اجرای این توافقات را تضمین کنند و غیره. اینجاست که من فکر میکنم قبل از اینکه مساله نمایندگی شدن کارگران در این ارگانهائی که رژیم تعریف کرده است مطرح باشد، نفس اینکه چه مرجعی باید تکلیف فاکتورهای مثل دستمزد و ساعت کار و غیره را تعیین کند هنوز باید بحث بشود. من میخواهم به چند عرصه مهم اینجا اشاره کنم. تعیین دستمزد و ساعت کار و شاخصها و موازین روزمره تولید و غیره. چه کسی اینها را تعیین میکند؟ حل اختلاف، بازرسی، کار زنان، آئین نامه داخلی کارگاه مسائل مهم دیگری هستند. از نظر عقل سلیم و از نظر کسی که ریگی به کفشش نیست و حتی نه بعنوان کارگر بلکه بعنوان کسی که دارد تلاقی دو عامل تولید، یعنی سرمایه و کار، را قضاوت میکند منطقی چه کسی باید اینها را تعیین کند؟ در مورد دستمزد ما داریم میگوئیم که این دستمزد پولی است که کارگر در ازاء کارش میگیرد. معلوم است که کارگر باید تعیین کند کارش را به چه قیمت میفروشد. در جامعه سرمایه داری در مورد هر کالایی اینطور است. کسی نمیتواند به مغازه ای برود و بگوید من این جنس را به این قیمت خریدم و بردار دببرد. اما ظاهراً در مورد کالائی به اسم نیروی کار عکس این است! خود خریدار دارد قیمت را تعیین میکند و فروشنده هم مجبور است بفروشد. در مورد دستمزد نه شورایی عالی کار لازم است و نه چیزی. نمایندگان کارگران و تشکل کارگری باید هر سال حداقل دستمزد را اعلام کنند. جواب میدهند که آخر در این صورت اینها به نفع کارگران مقدار را تعیین میکنند. اینها سفره کارگران را رنگین تر میکنند. منم میگویم برعکس هم شما به نفع کارفرما رای میدید دیگر. خوب آنها که به نفع کارگران رای میدهند مزد را تعیین کنند. در مورد حل اختلاف همینطور.

اختلافی میان کارگر و کارفرما بروز میکند، چه کسی باید حکمیت کند. واضح است که هر دو طرف دعوایینجا نمایندگی میشوند و حرفشان را میزنند و وکیل دارند و غیره. اما چه کسی باید حکمیت کند؟ هیات منصفه کیست؟ قانونی آورده که این را از کارفرما و دولت و به زعم خودش از کارگر تشکیل داده. یعنی به شورای اسلامی ها هم بدلیلی مجبور بشوند به نفع کارگر رای بدهند هر بار حرف کارفرما و داغان تر است شما ادای کارگر را در بیاورید و ببینید در این سالن بنشینید پاپیون نزنید. اینها هم کارگرهای این مجمع هستند. من میگویم حتی اگر این شورای اسلامی ها هم بدلیلی مجبور بشوند به نفع کارگر رای بدهند هر بار حرف کارفرما آنجا پیش میرود. پس حکمیت را به کارفرما داده اید. من با کارفرما دعوایم شده و وقتی کار بالا میگیرد برای حکمیت میرویم پیش یک کارفرمای دیگر! خوب این به نفع کارفرما رای میدهد. منم میگویم مرجعی باید باشد که بنفع کارگر رای بدهد. اگر میگویند آخر هیات موجود بالاخره انصاف دارد، منم میگویم کارگر هم انصاف دارد. اگر بحث سر اینست که آخر این هیات حل اختلاف درایت دارد و مصالح ملی و قوانین و هر درد دیگری را مد نظر دارد، منم میگویم کارگر هم بلد است همه اینها را مد نظر بگیرد. بهر دلیلی تو این مرجعیت را داده ای به کارفرما منم بهمان دلیل میگویم مرجع تشخیص و حل اختلاف باید یک پیکره کارگری باشد. حالا اگر دوتا نماینده کارفرما هم در آن باشد من جنگ راه نمایاندم، اما ترکیب این مرجع باید اساسا کارگری باشد.

**مصطفی صابری:** ببخشید، کلا در قانون کار جمهوری اسلامی و همه قانون کارها به دولت و وزارت کارها یک نقش ماوراء طبقاتی میدهند، میخوام بدانم شما نظرتان در مورد دادن نقش ارگانی ماوراء کارگر و کارفرما به دولت در قانون کار چیست؟

**منصور حکمت:** بنظر من در جامعه سرمایه داری دولت را باید بعنوان بخشی از پیکره کارفرمایی در نظر گرفت. چه بدلیلی که ایرج آذرین گفت که خود دولت یک سرمایه دار کله گنده در مملکت است، و چه به این دلیل که دولت مسنول سازماندهی تولید در این جامعه است، مالیات میگیرد و کنترل کننده حرکت سرمایه است. بعلاوه دولت نهاد سیاسی طبقه سرمایه دار است که در این بحث حتی نمیخواهم به این استناد بکنم. دولت را باید بعنوان زانده ای از کارفرما در نظر گرفت، با این تفاوت که احتمالا در مقایسه با کارفرمای منفرد که به کارخانه خودش و مصلحت سرمایه خودش نگاه میکند، دولت کل وضعیت اقتصاد و اشتغال و تولید را و مصلحت اینها را در این جامعه در نظر میگیرد. از نظر ترکیب هم جامعه کارفرمایی مملکت آدم به پست های دولتی میفرستد. تابحال ندیده ایم که دست کارگری را از یک واحد صنعتی بگیرند و ببرند وزیر کارش بکنند. اینجا میگوید دونفر از "افراد بصیر و مطلع" در این شورا هستند. فکر میکنید هیچوقت میایند کارگری که فلانجا دارد کار میکند را بعنوان آدم بصیر و مطلع ببرند؟ آیا وزیر کار میاید و به او از طرف خودش نیابت میدهند؟ بالاخره یک کارفرما و یا آقازاده ایشان که در آمریکا درس خوانده را میاورند و بعنوان آدم بصیر و مطلع در این ارگانها میگذارند. بنابراین حتی از نظر بافت این مراجع یک نفر کارگر در میان اینها نخواهد بود. بهرحال ترکیب کارفرمایی است و به همان دلیلی که اینها میگویند ترکیب این باشد منم میگویم آن یکی باشد. بحث بازرسی دیگر از این روشن تر است. قرار است کسی بیاید بازرسی بکند ببیند از من کارگر دارند در محیط سالمی کار میکنند یا نه؟ خوب بهترین بازرس برای این کار خود من و دیگر کسانی هستیم که در این وضعیت بسر میبریم. یک آقای استاد دانشگاه و پزشک و غیره قرار است زیر نظر کارفرما و دولت بیایند تشخیص بدهند این محیط سالم است یا نه و خطرناک است یا نه. خوب من میگویم بازرسی را کسی باید بکند که در یافتن خطا ذینفع است. بازرس میگذارد و میرود ولی کارگری که در آن محیط کار میکند، با آن دستگاه کار میکند، آنجا تنفس میکند و به بیماری شغلی دچار میشود کسی است که آنقدر حساس است که کوچکترین نشانه چنین مشکلاتی را تشخیص بدهد و بگوید. در مورد بازرسی که مطلقا باید یک ارگان کارگری این بازرسی را انجام بدهد. جالب است، در این آیین نامه یک هیاتی هست که قوانین حفاظت فنی را وضع میکند که در آن نشانه ای از کارگر هست. آنوقت، و عین جمله اش اینست، "برای مشارکت بیشتر کارگران در امر بازرسی و کنترل" هیات دیگری تشکیل میشود که محض رضای خدا در این یکی اصلا یک کارگر هم نیست! بنظر من بازرسی باید مطلقا بدست سازمانهای کارگری باشد و حرف اینها حرف آخر باشد. در مورد کار زنان هم دیگر به طریق اولی. یک بخش ویژه محرومی در درون طبقه کارگر هست که مدعی هستید دارید قوانینی وضع میکنید و حقوقی به آنها میدهد و گرایش عمومی سرمایه و کارفرما به پامال کردن آنهاست. مثلا میگویند باید مزد مساوی به آنها داده شود، و این قانون را قاعدتا برای این وضع کرده اید که جامعه در حالت موجود مزد مساوی نمیدهد. حالا چه کسی را باید گذاشت که تشخیص بدهد قانون در مورد کار زنان اجرا میشود یا نه؟ باز هم فقط یک نهاد کارگری باید اینکار را بکند بلکه بطور جدی زنان کارگر در آن نمایندگی بشوند. فقط این میتواند یک هیات بازرسی واقعی باشد. در مورد آیین نامه داخلی کارگاه هم همینطور. هر وقت شما آیین نامه داخلی مجلس را دادید کارگران ایران ناسیونال نوشتند، آیین نامه داخلی ایران ناسیونال را هم بدهید نمایندگان مجلس بنویسند. یک عده دارند در کارخانه کار میکنند، خودشان آیین نامه را مینویسند دیگر. که تازه فراموش نکنید عدول از این آیین نامه یکی از دلایل اخراج است. طرف قرار است سر خود یک آیین نامه ای بنویسد و بیاورد که من اگر از آن عدول کنم فوراً از کارخانه بیرونم کند. اینها بنظر من همه نشان دهنده خصلت کارفرمایی و بورژوازی این قانون است. آنچه من میخواهم

بگویم اینست. در اوائل بحث ۱۴ نهاد و سازمان شمردم که در قانون کار جولان میدهند. این ۱۴ تا را آورده اند که یک ارگان را به رسمیت نشناسند و آن نمایندگان مستقیم کارگران است. چرا از بین آن ۱۴ تا نمیتوانست به یکی اکتفا کند؟ چون پدرآمرزیده متوجه اختلافات داخلی خودشان هست. این وزارت خانه آن یکی را قبول ندارد و غیره. بنابراین همه را در بازی شرکت داده است. اما کارگر که طرف اصلی تعیین همه این مقادارها و موازین و بازرسی ها و غیره است حتی در یکی از این ارگانها نمایندگی نمیشود. بهرحال کنترل بر محیط کار و زندگی کارگر را میان خودشان تقسیم کرده اند. همه این ۱۴ نهاد پوششی است برای پایمال کردن حق مسلم و مشروع آن کسی که باید در همه این موارد تصمیم بگیرد و اجرای آن را کنترل کند.

## فصل پنجم تبعیض در قانون کار

**مصطفی صابر:** اگر موافق باشید به یک جنبه عمومی دیگر در قانون کار بپردازیم و آنهم مساله تبعیض در قانون کار است. کلا هر نوع تبعیضی را میشود در این قانون کار پیدا کرد. تبعیض ملی، جنسی، مذهبی، و تفرقه و تمایز بین بخشهای مختلف کارگران. فکر میکنم لازم است در این مورد بیشتر صحبت بکنیم.

**منصور حکمت:** اجازه بدهید راجع به تبعیض جنسی در همین بندی که از قرار گفته زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند صحبت کنم. ببینید اینجا نمیگوید که زن و مرد برابرند. میگوید هر دو "به یکسان در حمایت قانون هستند". خود قانون اساسی جمهوری اسلامی هم همین را راجع به زن و مرد در کل جامعه میگوید. این مثل آنست که بگوید برده و مالک برده هر دو به یکسان تحت حمایت قانون هستند. این یعنی قانون برای حمایت از هر کدام اینها موازینی دارد. هر یک سهم خودشان را دارند. ایدا اینطور نیست که اینجا گفته باشد زن و مرد در موقعیت مشابه در کار و تولید قرار دارند. این را نمیگوید. حالا چه بخشی از کارها هست که انجام آنها توسط زنان مخالف اسلام است بماند. چون در خط بعدی این را هم میگوید. بنظر من نه فقط تبعیض جنسی بلکه تبعیض در تمام اشکال آن در این قانون خیلی مشهود است. کاملا معلوم است که حقوقی از غیرمعتقدین به دین اسلام و آنهم با آن تعبیر محدودی که رفقا اینجا گفتند کلا سلب شده. کارگر ارمنی، کارگر بهائی، کارگر بیخدا باید سرش را بیاندازد پائین و در کارخانه کار کند و بعد هم برود خانه اش. نمیتواند هیچ کار دیگری بکند. نمیتواند بعنوان یک کارگر در بقیه اشکال زندگی کارگری اش ابراز وجودی بکند. در مورد زن، آن بندی که هنر کرده و نوشته مزد مساوی در برابر کار مساوی جمله اش خیلی جالب است. گفته است "در ازاء کار مساوی در یک کارگاه به زن و مرد مزد مساوی" میدهند. خودتان کلاهتان را قاضی کنید. چند کارگاه وجود دارد که در آن زن و مرد در آن کارگاه معین دارند کار مساوی و مشابه انجام میدهند؟ یعنی کارفرما آنها را کنار هم نشانده و دارند یک کار انجام میدهند، چند کارگاه اینطور است؟ مساله اصلی اصلا این نیست. مساله اصلی اینست که در کل پهنای تولید در کشور و در بخشهای مختلف وقتی زن و مرد کارهای مشابه انجام میدهند، مثلا هر دو کارگر ماهر یا غیر ماهرند، دوزنده اند، راننده اند، بافنده اند یا هرچه، حقوق یکسانی در سطح همان شغل بگیرند. تمام هنر جامعه بورژوازی این است که زن را میفرستد در رشته های "زنانه". بعضی کارها را به آنها اختصاص میدهد. شما هیچوقت نمیتوانید نشان بدهید که این زنی که دارد کار میکند با چه مردی در یک رشته دیگر معادل است. تمام کلکشان همین است. بنابراین این بند هم شوخی است. بعلاوه بنظر من گذاشتن این و نگفتن این که اگر کسی به دلیل زن بودن کسی از استخدام آنها سرپیچی بکند با چه مجازاتهایی روبروست همین حرف اول را هم از معنی تهی میکند. یکی میتواند ده تا ماده به نفع زنان بنویسد و بعد هم به کارفرما اجازه بدهد که اگر نخواست زن را استخدام نکند. یک کلمه در این قانون کار راجع به این نیست که کارفرما باید امکانات برابر برای استخدام بگذارد. نمیتواند کارفرما وقتی دونفر برای مصاحبه برای کار آمده اند بخودش بگوید خوب این یکی که زن است ممکن است بچه دار بشود و سالی فلانقدر روزکار اینطوری می رود، بعد باید شیرخوارگاه بسازم و هر سه ساعت نیم ساعت تنفس برای شیر دادن به او بدهم و خلاصه حقوق ویژه ای، که البته در این قانون زیاد نیست، برایش قائل باشم، پس ولش کن استخدامش نمیکنم. مساله امکانات برابر در استخدام اصلا در این قانون نیست. معنی این حرفها پس اینست که من در قانون کار این حرفها را میزنم و کارفرمایان "محترم" خودشان زن استخدام نفرمایند. زن بماند خانه. وقتی امکانات برابر در استخدام را نمیگوید آنوقت دیگر نه فقط همین نوع بندها جنبه رفع تبعیض ندارد، بلکه از نظر اجتماعی تبعیض را شدت میدهد. کسی که میخواهد واقعا زن و مرد را در کار و تولید برابر بکند باید در درجه اول تبعیض مثبت به نفع زن قائل بشود. یعنی کارفرما را مجبور کند که هزینه بیشتری تقبل کند، حقوق بیشتری بپردازد، آموزش ویژه ای بدهد برای اینکه زنان بتوانند پایه شغلی شان را بالاتر ببرند، مهارت کسب کنند و غیره. و بعلاوه ضمانت اجرایی قانونی اکید و مجازاتهای قانونی تعریف کند برای عدم استخدام زنان به بهانه های مختلف. بنابراین بنظر من زن در این قانون کار دو پله هم از مرد کارگر محروم تر و بیحقوق تر است.

در مورد این "قوم و قبیله" که اینجا گفته فکر میکنم اینها خودشان را متعلق به "قبیله" ای میدانند که دارد از این مردم خراج و جزیه میگیرد. آن هیأت جمهوری اسلامی که دارد قانون کار مینویسد و در شورای نگهبان مواد آنرا تصویب و رد میکند واقعا خودش را یک "قبیله" برتر میدانند. منتها دارد میگوید "قبایل دیگری که ما بر آنها فاتح شده ایم زیر سایه ما میتوانند زندگی شان را بکنند". اما علت نوشتن این در اینجا همانست که حمید تقوایی گفت. اینها را گفته که نگویید برخورد قانون به مردم از هر نژاد و ملیت و مذهب و جنسیتی عینا مشابه است.

نکته دیگر مربوط به کار کارگران خارجی است. بنظر من کسی که در ایران کار میکند باید از حقوق کامل هر شهروند ایرانی برخوردار باشد و از جمله از حقوق مندرج در قانون کار. دو کارگری که دارند کنار هم کار و زندگی میکنند یکدیگر را برادر خودشان میدانند، اما آنکه دارد از گرده شان کار میکشد، اصرار دارد که شکاف ملیت را باز نگاه دارد و اینها را بجان هم بیاندازد. بنظر من جامعه کارگری ایران باید بخواهد که کارگر خارجی عین کارگر ایرانی با همه حقوق، حتی حق رای دادن در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و غیره (که در ایران امروز هیچکدام البته پیشیزی نمی ارزند) باشد. بهرحال هر حقی که یک ایرانی در هر زمینه ای دارد، کارگر خارجی هم باید داشته باشد. تنها راهی که کارگر میتواند از خودش در مقابل تفرقه افکنی ملی سرمایه دار و دولتش محافظت بکند اینست که همین را بدون هیچ ابهامی بگوید. سرتاپای این قانون تبعیض است. کارگر خارجی در اعتصاب شرکت نمیکند چون میایند و پروانه کارش را میگیرند و اخراجش میکنند. همیشه مجبور است به مزد پائین تر رضایت بدهد. این تبعیضات را عامدانه و آگاهانه در این قانون کار چپانده اند. در یک کلام فکر میکنم یک قانون کار نمیتواند اسلامی و ملی و مردسالارانه باشد و بعد هم ادعا کند که تبعیض در این قانون نیست و همه به یکسان در حمایت قانونند و غیره.

## فصل ششم دستمزد

**مصطفی صابری:** در لایحه کار در ماده ۳۳ صحبت از "حق السعی" میشود که ظاهرا کل دریافتی های نقدی و جنسی کارگر را در بر میگیرد. ماده ۳۴ مزد را بصورت مجموع وجوه نقدی و غیر نقدی که در مقابل انجام کار پرداخت میشود تعریف میکند. جاهای دیگر هم هست که از حقوق صحبت میشود. بهرحال در بخشهای دیگر صحبت بیشتری از حق السعی نمیشود و تمام ارقام دریافتی کارگران زیر تیتر مزد بحث میشود. میخواهم نظر شما را راجع به این تقسیم بندی ها بدانم و کلا اینکه لایحه کار از این تقسیم بندی چه هدفی را دنبال میکند؟

اگر بهرحال کارگر نتواند یک مزد حداقل کافی تعیین بکند آیا گرفتن این مزایای مختلف بهرحال به نفعش نیست؟

**منصور حکمت:** روشن است که کارگران باید با هر نوع تقسیم مزد به بخشهای مختلف که اسامی مختلف داشته باشند مخالفت کنند. همه این را گفتند منتها بگذارید یکبار دیگر هم من بگویم. ببینید علت اینکه طرف میاید و روی یک پدیده یکپارچه ای را خط میاندازد و بخشهایی از آن را اره میکند، اینست که میخواهد روزی آن را از همتاها بشکند. با اینکارش دارد انعطاف پذیری میدهد به آن چیز یک تکه و یک پارچه. کارگر "در اشکال مختلف" کار نمیکند. بالاخره صبح به کارخانه میرود و آن ساعتهایی که ایشان فرموده کار میکند و بیرون میاید. یک کار یکپارچه انجام میدهد. ولی او پولی را که باید در ازاء این کار یکپارچه به کارگر بدهد را دارد از یک جاهانش تیغ تیغ میکند و روی هر بخش یک اسم هم میگذارد، مزد، مزد مینا، مزایا، حق عائله مندی و غیره و غیره، برای اینکه برنامه دارد این بخشها را بموقع از اینجاها بشکند. شکل شکستنش هم این است که میتواند بگوید مزدت را بالا بردم اما آن بخش دیگر پائین آمد. و وقتی کل اش را نگاه میکنید میبینید در مجموع پول کارگر کم شده. با این کار کارفرما انعطاف پذیری میدهد به پرداخت دستمزد از طرف خودش. مرجع پرداخت کننده را آنقدر متنوع میکند که کارگر باید با چندین طرف حساب، مثل اژدهای هفت سر، روبرو بشود. مزد پایه را باید کارفرما بدهد. آن بخش دیگر را فلان مرجع "آخر سال" حساب میکند و میدهد. (یعنی من نمیتوانم وسط سال داد بزنم که پولم را بدهید). بخش دیگری را "اگر" فلان اتفاق بیافتد میپردازند. یعنی اگر به حساب خودش سود فلان قدر بالا رفته باشد میدهد. بخش دیگر را "اگر" من رفتار خاصی در کارخانه داشته باشم میدهد. حق مسلم کارگر را که روز سر کار رفته و شب برگشته خانه اش و یک محصول معلوم و یک تکه ای تولید کرده (بالاخره کار او خودش را در یک تعداد یخچال و تلویزیون و وغیره نشان میدهد)، تیغ تیغ کرده و میخواهد بعدا سرش بازی در بیاورد. از طرف دیگر منافع کارگران را متنوع میکند. یک کارگر یک بخش کمتر شامل حالش میشود و انگیزه کمتری در مبارزه بر سر آن بخش دستمزد پیدا میکند و یکی بیشتر. میتواند اینطور کارگران را با هم مقابل قرار بدهد. اساس این سیاست تفرقه است. من میگویم آقا جان، اگر ریگی به کفشت نیست، برایت کار کرده ام مزدم را درست بده دیگر. این محاسبات دیگر از کجا آمده؟ بنظر من تفرقه انداختن

در جنبش طبقه کارگر و متنوع کردن محیط مبارزاتی کارگر یک هدف مهم این کار است. کارگر باید در چندین جبهه شمشیر بزند برای اینکه مزد پایه اش را که میبایست همان روز اول طبق قرارداد به او میدادند از اینها بگیرد. بنابراین بنظر من کارگران باید پافشاری بکنند که هرچه کارفرما قرار است بصورت پرداختی های مختلف بدهد یکپارچه و تحت نام واحد مزد بدهد. و اگر قرار است طبقه بندی در دستمزدها باشد باید بر مبنای فاکتورهای روشن و موجهی، مثل سختی کار، این طبقه بندی صورت بگیرد. تکه کردن دستمزد را باید به عنوان یک اقدام ضد کارگری محکوم کرد.

منتها شما میپرسید اگر مزد پایه کم باشد بالاخره این تکه ها را باید گرفت. منم میگویم اگر مزدها را تکه تکه کردند و بما تحمیل کردند خوب معلوم است که ما باید به طرق مختلف سعی کنیم این بخشها را بگیریم. اما نگاه کنید ببینید همین چه در دسرهایی در جنبش کارگری ایجاد میکنند. از مبارزه برای دستمزد که فارغ میشوید می افتید در مبارزه برای سود ویژه. از اینکه فارغ میشوید نوبت پاداش افزایش تولید میشود. بعد مبارزه سر بن شروع میشود. بطرق مختلف در تمام طول سال مشغول جنگ و جدال هستید و تازه اسمش اینست که مزد شما را آخر ماه پرداخت کرده اند! در حالی که در یکسال هم هنوز مزدت را نپرداخته اند. سر تک اینها باید کلنجار رفت. بالاخره من کارگر با کارفرما قرارداد بسته ام یا نیسته ام؟ اگر آری، که آنوقت مزد این کاری که من میکنم را درست پرداخت کن دیگر. تمام بحث ما در مورد قانون کار نهایتا به این برمیگردد که کارگر اگر در اصل مساله باخته باشد دیگر در هزار و یک مورد سرش را کلاه میگذارند. همه بحث سر نیاختن در اصل مساله است. بدیهی است که اگر کارگر نتوانسته باشد در اصل دستمزد زندگی خود را تامین کند آنوقت هر فرد کارگر خود را موظف میداند که برای امرار معاش خودش و خانواده اش دنبال هر بخش دستمزدش که اینطور پخش و پلا کرده اند برود و آن را بگیرد. من این را ابداء رد نمیکنم. فقط میگویم باید برای شرایطی مبارزه کرد که این حالت گریبانگیر ما نباشد.

ببینید اینجا خودش در ماده ۳۴ مزد را به "انجام کار" مربوط میکند. اما حق السعی انگار مجموعه منت هانی است که کارفرما گردن کارگر گذاشته است. بحث ما روشن است. آقا جان هرچه پرداخت میکنید را دارید در برابر انجام کار پرداخت میکنید. منتی گردن ما نمیگذارید. یعنی آن "حق السعی" در مقابل انجام کار است. پس لطفا اسم کل اینها را بگذارید مزد. تکه تکه اش نکنید.

**مصطفی صابر:** بحثتان در مورد اینکه خانواده را مبنای تعیین دستمزد بگذاریم یا نه فکر میکنم در صحبتی که راجع به قانون کار و بیمه های اجتماعی داشته باشیم بشود با تفصیل بیشتری صحبت کرد. اما اینطور که پیداست تا اینجا هم ناصر جاوید و هم رضا مقدم خواهان تعیین دستمزد بر مبنای خانواده ۶ نفری هستند. منصور حکمت نظر شما چیست؟

**منصور حکمت:** اگر بخواهیم اینطور حساب کنیم که تعداد اعضای خانواده را زیاد کنیم تا در نتیجه مزد کارگر بیشتر بشود، خوب این راهی است. اما بنظر من ممکن است مقیاس خانواده شش نفره باشد، اما در عین حال بخش معینی از خانواده ها دو شاغل دارند. هر خانواده ای فقط با یک شاغل طرف نیست. یا مثلا خانواده ممکن است شش نفره باشد اما پدر خانواده دارد حقوق بازنشستگی میگیرد. خانواده را فقط پدر و مادر و فرزندان در نظر نگیرید، پدر بزرگ و مادر بزرگ هم بخصوص در جامعه ایران با خانواده پسر یا دخترشان زندگی میکنند. بنظر من رفتن برای کسب رفاه کارگران از این زاویه که اهل و عیال کارگر زیاد است چندان راه درستی نیست. باید اینجا عدد معقولی را گفت و بحث را از جای دیگری دنبال کرد. من روی ۵ نفری یا ۶ نفری نظر نمیدهم و آمارهایی را هم که رفیق رضا میگوید مطالعه نکرده ام. ولی فکر میکنم هنوز میشود به فرمول خانواده ۵ نفری چسبید چون ایراد خاصی در این نمیبینم.

در مورد این صحبت ناصر جاوید که مینا نباید خانواده باشد، در کل به یک معنی این حرف درست است. اما بهرحال در این جامعه مقداری از وسائل زندگی بشکل خانوادگی مصرف میشود. مثلا شما نمیتوانید در هزینه ای که در یک جامعه فرضی قرار است دولت برای هر کودک پردازد هزینه مسکن اش را حساب کنید. هزینه مسکن مادر و پدر را هم جداگانه حساب کنید. شما بالاخره باید این را بگویند که خانواده کارگر با طول و عرض معین خانه چند اطاقه دارند. و هزینه خانه ای با این اندازه را باید در مخارج کارگر محسوب کنید. یا وسیله نقلیه و غیره. بهرحال مادام که خانواده هست بودجه خانوار یک پدیده واقعی است و یک جانی این باید خود را در محاسبه دستمزد نشان بدهد. هرچند که گفتیم با جهت عمومی بحث ناصر جاوید موافقم که جامعه باید به سمتی برود که انسانها از همان بدو تولد بصورت مستقل و دارای حقوق محسوب بشوند و کسی به این معنی امروز نان آور کس دیگری نباشد و هرکس به صرف این که یک انسان است و در این جامعه به دنیا آمده است تامین باشد و تمام مخارجش پرداخت بشود. در مورد سطح رفاه میپرسید، ناصر جاوید گفت باید کارگران خودشان تعیین کنند. این کاملا درست است و ملاحظه اصلی هم همین است. اما بالاخره کارگران باید عملا تعیین کنند دیگر. خود را در موقعیت کارگری بگذارید که الان این حق را گرفته که خودش باید تعیین کند و میخواهد امروز این سطح را تعیین کند و به



این عنوان باید چیزی بگوئیم. راستش بنظر من جامعه عادت کرده است که کارگر "بخش محروم" جامعه باشد و هر بورژوازی که سر کار میاید بر منبر بگوید که این "بخش محروم" باید چه بشود و چه نشود. من میپرسم اصلا چرا کارگر بخش ثروتمند جامعه نیست و کارفرما بخش محروم؟ چرا آنهایی که کار جدی ای نمیکند و اموالشان را داده اند که از آن استفاده تولیدی بشود آنهایی نیستند که جنوب شهر زندگی میکنند و دستشان به استخر شنا نمیرسد، و آنهایی که کار میکنند اینطورند؟ علت اینست که توزیع ثروت هم دست آنهاست. توزیع در کنترل همان است که تولید را در اختیار دارد. در نتیجه اکثریت عظیم محروم است و اقلیت ناچیزی مصرف میکند و ظاهرا سطح متعارف و استاندارد زندگی سطح همان اکثریت محروم است. من میگویم اگر در دنیا، و بنظر من شاخص دنیاست و سطح زندگی یک خانواده "خوشبخت و مرفه" در همان کشور، مردم دارند تلویزیون نگاه میکنند، کارگر باید تلویزیون داشته باشد. اگر تلویزیون رنگی آمده مال کارگر هم باید رنگی باشد. اگر یخچال برای نگهداری مواد غذایی در حیطة مصرف بشر امروز هست باید آنها را کارگر داشته باشد. ممکن است کشوری بگوید ما خیلی فقیریم، تولید سرانه مان خیلی پایین است و غیره، که این را میشود رفت و تحقیق کرد و دید و طبعا در همان کشور هم باز کارگر باید بالاترین نرم زندگی ممکن را داشته باشد. اما در کشوری مانند ایران مردم یخچال دارند، تلویزیون دارند، ماشین دارند و حتی در این جمهوری اسلامی هم عده ای خیلی بیشتر از اینها دارند و برق و آب و مسکن مناسب هم هست و معلوم میشود میشود داشت. من میگویم همه اینها باید درحیطة مصرف کارگران باشد. بنظر من کارگر نباید ذهنیت کسی را که قرار است قشر فرودست و محروم جامعه را تشکیل بدهد به خود ببذیرد. کارگر وقتی مطالبه رفاهی خود را مطرح میکند باید این مطالبه و واقعا مطالبه رفاهی باشد. فرزندان کارگران باید مثل هر کودک دیگری تا دوره دانشگاه امکان تحصیل و آموزش داشته باشند. بهداشت کارگر باید تضمین شده باشد و بهترین وسایل پزشکی و بهترین امکانات پیشگیری و تشخیص برایش وجود داشته باشد. محیطش سالم باشد، در خانه اش رفاه داشته باشد. یعنی همانطور که یک انسان متمدن در قرن بیستم انتظار دارد زندگی کند همانطور زندگی کند. به این معنی به همان صحبت چند وقت قبل بر میگردد که گفته شد در تورم قیمت چه کالاهایی باید بعنوان کالاهای مصرفی کارگران محاسبه شود. بنظر من این بحث یک گیری دارد. اگر شما یک شورای کارگری را موظف کنید که برود و اقلام "مورد استفاده کارگران" را محاسبه کند، احیانا سراغ اتوموبیل نمیروید. بنظر من باید این را هم حساب کند. هنوز من مدرکی دال بر این که قیمت اتوموبیل کمتر از نخود لوبیا بالا میروید و گنجاندن نرخ تورم آن در محاسبه افزایش هزینه زندگی کارگر به ضرر کارگر تمام میشود ندیده ام. در مجموع قیمت کالاها ربط جدی بهم دارند. نوسانات اینها در حدود ثغور معینی است. ممکن است کالاهای وارداتی به نسبت تولیدات داخلی نرخ تورم متفاوتی داشته باشند، اما بهرحال اینها برهم تاثیر میگذارند و حدود نوساناتشان بهم نزدیک میشود. منظورم اینست که تفکیک کالاهای مصرفی به کالاهای مصرفی کارگران و سایر کالاها این ضرر را دارد که تصویر محرومیت کارگر از مجموع عده محصولات مصرفی را ابقاء میکند بدون آنکه لزوما چیزی در محاسبه تورم به نفع کارگر در بر داشته باشد. در محاسبه مخارج خانواده باید نهایت رفاهی را که عقل سلیم در آن جامعه معین برای آحاد آن جامعه مقدور میداند منظور شده باشد. اگر بیابند و بگویند آخر اینطور نمیشود چون ما بعد از اینکه خرج ارتشمان را دادیم و خرج ساواک را دادیم و به جنبش حزب الله در لبنان کمک کردیم و مخارج لفت و لیس روحانیت را تامین کردیم و سود خودمان را برداشتیم اینقدر میماند، جواب من کارگر باید این باشد که آن هزینه ها را ندهید. من که نگفتم این خرجها را بکنید. اینقدر درآمد کشور است که حاصل کاری است که من میکنم. این را بگذارید وسط. شاید یک شاخص این باشد: وضع زندگی کارگر باید طوری باشد که اگر کارفرما را مجبور کردند برود مثل کارگر زندگی کند از نظر رفاهی برایش علی السویه باشد.

**مصطفی صابر:** نکته دیگری که در بحث تعیین دستمزد و حداقل دستمزد وجود دارد و قبلا هم چند بار به آن اشاره شد. اینست که دستمزد بر مبنای تورمی که از طرف بانک مرکزی اعلام میشود سالیانه توسط شورایی عالی کار تعیین میشود. خود ما هم در برنامه مان از افزایش دستمزد به تناسب تورم صحبت میکنیم. اینجا این سوال هست که این نرخ تورم را چه کسی تعیین میکند؟ آیا نرخ اعلام شده بانک مرکزی قبول است یا اگر نیست مرجع تعیین تورم کدامست؟

**منصور حکمت:** اینجا گفته شد که اگر جامعه و اقتصاد در یک وضع متعارف بود و نظام چند قیمتی و بازار سیاه در آن وجود نداشت میشد آمار بانک مرکزی را برای محاسبه تورم مبنی قرار داد. من فکر میکنم حتی در آن حالت هم کارگران موظف بودند که به آمار مستقل خودشان برسند. این آمارها در همه کشورها، حتی کشورهای اروپایی "حساب و کتاب" دارد. خود آنها هم بر سر مساله تورم با اتحادیه هایشان کار دارند. در تک تک این کشورها تورم یکی از شاخصهایی است که کارگری که متشکل هم هست بر مبنای آن خواست اضافه دستمزدش را تعیین میکند. بنابراین دولت منفعت ذاتی ای دارد برای آنکه آمارها را به نفع تورم کمتر دستکاری بکند. بخصوص اینکه در خیلی از کشورهایی که مبارزه حزبی و پارلمانی و غیره جریان دارد، حزب حاکم تمام مدت دارد سعی میکند که نشان بدهد از نظر اقتصادی موفق بوده است و از جمله تورم کمتر شده. روش این دستکاری آماری خیلی توطئه گرانه هم نیست. اینها هزار و یک جور ضریب دارند که در محاسبه آماری تورم باید حساب کنند. خیلی از اینها تخمینی است. دستشان در اینها باز است. بسته به اینکه از فروردین تا

فروردین حساب کنند یا از خرداد تا خرداد به دو عدد مختلف می‌رسند. بالاخره آن عددی که از زیر دست اینها بیرون می‌آید عددی است که به نفع دولت و جامعه کارفرمایان تعدیل شده است. بنابراین به این هم باید با قدری احتیاط نگاه کرد. من فکر می‌کنم در هر حال کارگر هم درست مثل بورژوا که محقق و آمارگیر خودش را دارد باید، در شرایط فرضی که تشکلهای کارگری وجود دارند، کمیسیون های خودش را تشکیل بدهد و خودش مستقلاً تورم و غیره را حساب کند. این کار دشواری هم نیست. همان استاد دانشگاههایی که میتوانند از دولت حقوق بگیرند و کار کنند از اتحادیه کارگری هم میتوانند حقوق بگیرند و کار کنند و دنبال کاری بروند که کارگران میگویند.

نکته دیگر اینکه در کشوری مانند ایران اینکه آمار بانک مرکزی دروغ است مثل روز روشن است. من اعداد ساده ای را به شما میدهم خودتان حساب کنید. قبل از انقلاب فرض کنید درآمد سرانه ایران چیزی حدود دوهزار دلار است. این مقدار دلار در بازار جهانی یک قدرت خرید معینی دارد. یعنی در ازاء آن مقدار معینی گندم، لباس، و غیره میدهند. در این دهساله بر سر خود دلار چه آمده است؟ مستقل از ایران دلار در بازار آمریکا چه میتواند بخرد؟ در دوره رونق نفتی که درآمد سرانه ایران مثلاً دوهزار دلار بوده با یک دلار در خود آمریکا دو نفر میتوانستند غذا بخورند و سیر بشوند. الان یک پیسی را به این قیمت نمیشود خرید. یعنی خود دلار قدرت خریدش پانین آمده است. حالا شما قدرت خرید و نرخ برابری ریال و دلار و تغییرات آن را هم حساب کنید، که از هشت تومان به صد و سی تومان رسیده است، ببینید قدرت خرید ریال به نسبت اجناس در بازار جهانی چه بسرش آمده (و ایران هم کشوری است که مقدار بسیار زیادی از مایحتاج خود را وارد میکند). من و شما که صد تومان، یعنی هزار ریال، میگیریم به نسبت چهل تومان دستمزد دهسال پیش چه چیزی میتوانیم از این بازار بخریم؟ اگر به تورم چندین صد درصدی نرسیدید یکجای محاسبه تان اشتباه دارد. ۲۳ درصد و ۲۲ درصد و اینها برای آبرو نگهداری حزب و دولت حاکم است و برای پرت کردن جلوی مردم و مراجع بین المللی بدر میخورد. وگرنه باید بروند سراغ آمارهای واقعی ۵۰۰ درصد امسال و ۳۵۰ درصد پارسال و غیره. نکته دیگری که میخواستم اضافه بکنم اینست که گره زدن دستمزدها، چه حداقل دستمزد و چه نرخ دستمزد ها بطور کلی به تورم و ترمیم اتوماتیک هنوز کافی نیست. رفقای دیگر هم اشاره کردند. بارآوری کار هم بالا می‌رود. یعنی کسی که امسال کار میکند بیشتر از پارسال در مدت معین محصول و ثروت و سود بوجود می‌آورد. به نسبت دوره قبل با کار کارگر ماشین آلات بیشتری به حرکت درمی‌آید، مواد تولیدی بیشتری مصرف میشود، اجناس بیشتری تولید میشود. بنابراین دستمزد نه فقط به تناسب تورم بلکه به تناسب افزایش بارآوری کار باید بالا برود. جالب اینست که همانها که در آمارهایشان تورم را پانین می‌آورند، در آمارهای دیگرشان، بعنوان همت دولت سر کار، مدام از بالا رفتن بارآوری کار سخن میگویند. باید ما هم بگوئیم اگر بارآوری کار بالا رفته است لطفاً سهم کارگر را بپردازید. شاخص های زیادی هست. رشد الگوی مصرف، بار آوری کار، تورم و غیره، که باید در محاسبه ترمیم و افزایش دستمزد منظور بشود.

در آخر میخواهم به آن نکته که در ابتدای این بحث گفتم برگردم. بنظر من باید در قانون کاری که بخواهد مورد قبول کارگر باشد اینها، همانطور که ناصر جاوید گفت، اتوماتیک صورت بگیرد. یعنی در دسر و دوندگی برای کارگر نباید داشته باشد. اگر کسی بخواهد ندهد و مدعی باشد که نمیشود داد و غیره او باید دوندگی کند. باید مرجعی این شاخصها را محاسبه کند و افزایش مورد نظر را به حساب کارگر بگذارد. اجاره خانه اینطور بالا می‌رود، قیمت اجناس همینطور اتوماتیک بالا می‌رود، گویا این فقط نیروی کار است که نمیشود قیمتش از فردا از طرف خود فروشنده اش تغییر کند. اینهم همانطور که گفته شد بستگی به این دارد که اولاً سطح مبنای دستمزدها و حقوق کارگران را چقدر نوشته اند و ثانیاً تشکل کارگری چه اختیاراتی دارد و چه اموری را بدست گرفته است.

**مصطفی صابر:** چند نکته دیگر در مورد دستمزد هست که باید به آن بپردازیم. یکی مزد شغل و مزد پایه است. صحبت‌هایی که تا بحال داشتیم اساساً مربوط به حداقل دستمزد و مزد مینا بود که سراسری تعیین میشوند و در آنها رفاه و تامین زندگی کارگر به صرف کارگر بودنش باید مورد توجه قرار بگیرد. اما مساله اینجاست که در مورد شغل‌های معین و کارهای معین بهرحال احتیاج به تعیین جداگانه دستمزد هست. در قانون کار جمهوری اسلامی این مساله به طرح طبقه بندی مشاغل حواله داده شده. اینجا مقصودم این نیست که در جزئیات به خود طرح طبقه بندی مشاغل بپردازیم. ولی فکر می‌کنم از آنجایی که مساله مزد شغل خیلی مهم است لازم است که در خطوط کلی هم که شده روی این طرح صحبت کنیم. با توجه به اینکه طبقه بندی مشاغل جمهوری اسلامی فاکتورهای متعددی دارد برای به انقیاد کشیدن کارگر و تشدید استثمار و حتی ایجاد تفرقه بین آنها. شما فکر میکنید که برای تعیین مزد مشاغل چه ملاکهای اصلی باید وجود داشته باشد و آیا طرح طبقه بندی مشاغل در جمهوری اسلامی میتواند مینا باشد؟

**منصور حکمت:** راستش هر جا صحبت از طبقه بندی و درجه بندی و تقسیم بندی کارگران پیش می‌آید من کمی دست و پام را جمع می‌کنم. این نوع طبقه بندیها حتماً منفعت های اقتصادی کوتاه مدتی برای بخشهایی از طبقه کارگر دارد و رفاه بیشتری

برای بخشهایی ببار میآورد و خود این مکانیسم پلکانی اجازه میدهد که کلا طبقه کارگر بتدریج موقعیت خود را بهبود بدهد. اما مستقل از این منافع مقطعی و بخشی، این تقسیم بندیها در دراز مدت علیه همبستگی کارگری کار میکند. یعنی اگر از من بپرسند ترجیح خود من اینست که مساله طبقه بندی مشاغل یک عنصر حاشیه ای در تعیین سطح زندگی کارگران باشد. واقعی اما بهرحال حاشیه ای. یعنی سختی کار و شاید سابقه کار یا مثلا شرایط اقلیمی نامناسب باید تاثیر داشته باشد، اما نباید کیفیتا زندگی کارگری که در این شرایط سخت کار نمیکند خیلی از این یکی پائین تر باشد. در مجموع فکر میکنم کارگر نمیتواند یک عمر در شرایط سخت کار کند. کار کردن در شرایط سخت باید حدود و ثغوری داشته باشد و بالاخره هر کارگری زمانی از آن فارغ بشود و برود در شرایط دیگری کار کند. نمیشود یک نفر را بیاندازند در معدن و ۱۵ سال رنگ آفتاب را بخورد و دلشان خوش باشد که ماهی ۲۵۰ تومان به او اضافه داده اند. این جبران کردن نشد. طبقه کارگر نباید این را بپذیرد. علت اینکه طرح طبقه بندی بهرحال در میان کارگران مقبولیت پیدا کرده و میخواهند اجرا بشود اینست که بر آن مبنا عده ای از کارگران بهرحال درآمدشان را بالا میبرند. این جنبه ای است که همه باید از آن حمایت کنیم. منتها جهت اصلی مبارزه کارگر در دراز مدت باید متوجه بالا بردن سطح استاندارد و متعارف زندگی کارگری در جامعه باشد به نحوی که این تفاوتها در آن حاشیه ای باشد. اگر مملکتی میتواند زندگی انسانی تامین کند این را باید برای همه تامین کند. برای همه کسانی که آستین بالا میزنند و میگویند ما برای این جامعه کار میکنیم. این باید اساس بحث دستمزد باشد.

**مصطفی صابر:** اجازه بدهید به جنبه دیگری از مساله دستمزد بپردازیم و آنهم مساله دستمزد غیر نقدی یا دستمزد جنسی است. در قانون کار جمهوری اسلامی این به رسمیت شناخته شده. کلا راجع به دستمزد غیر نقدی و جنسی، رفیق حکمت، نظرتان چیست؟ آیا پرداخت دستمزد بصورت غیر نقدی اصولا درست است؟

**منصور حکمت:** من فکر میکنم پرداخت دستمزد غیر نقدی یک برخورد ارتجاعی تمام عیار به طبقه کارگر است. ببینید هنر سرمایه داری در مقایسه با برای مثال جامعه برده داری و یا فئودالی چیست؟ ظاهر امر اینست که آدمها آزادانه در روند تولید شرکت میکنند و بعد بعنوان عناصر مستقل و آزاد به بازار میآیند و آنجا آنچه را که میخواهند میخرند. این مبنای فرق کارگر "آزاد" در این جامعه با برده است. چراکه برده برای کسی کار میکرد و صاحبش به او میگفت که حالا میتوانی روی این زیلو بخوابی، این نخودلوبیا را بخور و این جل را بپوش و غیره. تو برای من کار میکنی و من هم مایحتاج زندگی ات را در اختیار میگذارم. این تعریف برده است. هنری که سرمایه داری کرده است و دویست سال است که به اسم آزادی و برابری و جامعه مدنی و جامعه مدرن از آن حرف میزنند این بوده است که معیشت آدمها را از صاحب کار جدا کرده و گفته است کارفرما به کارگر پول بدهد، نیروی کار کالاست، او خودش میرود در بازار هرچه خواست میخرد. به هر درجه ای که شما دستمزد جنسی دارید میدید کارگر رادارید در این موقعیت میگذارید که صاحب اختیار خرج خودش نیست. انگار کارگر را "نگهداری" کرده اید که بیاید برایتان کار کند. بهمان درجه او را تنزل داده اید به موجودی پائین تر، حتی از مقام انسانی اش. بنابراین بنظر من مطلقا نباید دستمزد جنسی را قبول کرد. مطلوبیت دستمزد جنسی برای کارگر در شرایط وجود این بازار سیاه خیلی روشن است. بخودش میگوید قیمت فلان کالای مصرفی در بازار فلانقدر است و من میتوانم بروم به نرخ دولتی فلانقدرش را بگیرم. پس بجای مزد، کوپن آن مقدار کالا را به من بده. در چنین اوضاعی و با این بازار سیاه این گرایش وجود دارد. اما دقیقا همین نوع عوامل، مثل بازار سیاه، مثل جنگ، مثل اقتصاد ورشکسته و رژیم سرکوبگر است که باعث میشود موقعیت کارگر از همین طرق معین تنزل کند به حدی پائین تر از آن چیزی که کارگر به آن دست یافته بود. بنظر من باید جلوی این مقاومت کرد بالاخره در بازار سیاه قیمت آن جنس چقدر است همان قدر مزد بدهید دیگر. اگر به نرخ دولتی جایی میفروشند پولش را بدهید خودم بروم میخرم. تضمین کنید که جنس وقتی من بروم آنجا باشد. ولسی شاید نخواستم بخرم. در این سیستم کارگر صاحب دستمزد خودش نیست که اگر خواست با آن چیزی را بخرد و اگر خواست نخرد. فلانقدر دستمزد را بصورت کوپن مرغ میدهند و فلانقدرش را بصورت کوپن خواروبار و غیره. یعنی در عمل همان حرفی را که به برده میزدند دارند به کارگر میزنند. تو برای من کار کن منم غذا و پوشاک و سرپناه بتو میدهم. این حالت فقط هم در این بند نیست. در بند "کسر دیون" هم هست. من نمیفهمم، همه جای دنیا هرکس به کسی بدهکار است بعد از اینکه حقوقش را گرفت میروم بدهی هایش را میدهد. ولسی کارگر کسی است که از قبل طلبشان را از حقوقش بر میدارند! من جایی کار کرده ام یکی رفته سرخود از حقوق طلب خودش را برداشته، سهم شریکش را از آن برداشته، اگر خانه اش کرایه کرده ام اجاره اش را برداشته. یعنی کارگر حق ندارد به صاحبخانه اش بگوید این ماه اجاره ات را نمیدهم. ایشان برداشته. یعنی قبل از اینکه اصلا پول بدست کارگر برسد عده ای جمع شده اند و انگار دارند مال یک صغیر را تعیین تکلیف میکنند هرچه خواستند را برداشته اند. منتها "انصاف" داده اند و گفته اند "دیون درجه اول و نفقه" و فلان را نمیشود برداشت! این دیگر خیلی ارتجاعی است. مزد کارگر را باید داد دست خودش و اگر با آن مزد نمیتواند در بازار آزاد آنچه را که باید بخرد، باید این مزد را بیشتر کرد تا بتواند بخرد. دولت از کجا به نرخ دولتی آن اجناس را گیر میآورد که به کارگر میدهد؟ بگذارد یکجایی خودم بروم بخرم دیگر. به کس دیگری نفروشد. با کارت کارگری بفروشد. بن دادن بنظر من یک قدم عقب مانده است که بهیچ عنوان نباید قبول کرد. شاید سوال کسی این باشد که پس مبارزه برای بن و غیره را باید چه کرد؟ بنظر من



برای هرچه طلبکاریم باید بجنگیم. حال اسم این بن است یا هرچه. ولی بنظر من در این میان یک چیزهایی نباید از یاد کارگر برود. از جمله اینکه این مبارزه به من تحمیل شده است که بروم و دنبال این باشم که مواد غذایی در اختیارم بگذارند. این موقعیتی است که بخاطر فشارهای مستقیم و غیر مستقیم به آن عقب رانده شده ایم. در اسرع وقت باید از این موقعیت بیرون بیاییم.

در نتیجه فکر میکنم هم در مورد این مساله، هم در مورد اضافه کاری و هم در بحث طبقه بندی و خیلی موارد دیگر، بدرجه ای که کارگر مبارزه اش را ببرد بر سر دستمزد پایه و خود دستمزد و ساعت کار، بهمان درجه جانش از این نبردهای جبهه به جبهه بر سر چیزهای متفرقه خلاص میشود، که تازه در خیلی هایش وقتی پیروز هم بشود تازه بمعنی مسجل شدن موقعیت عقب رانده شده اش در جامعه است.

**مصطفی صابر:** کمی از بحث قانون کار جمهوری اسلامی خارج میشویم ولی توجه دارید که الان خیلی کارگران علیرغم اعتراضاتی که به بن دارند و علیرغم ناخوشنودی که از آن دارند آن را میخواهند. و دولت خیلی مایل است که نهد و به نحوی از زیر آن شانه خالی کند و دارد سعی میکند که بصورت های مختلف، با کاهش اقلام بن، با کیفیت بد محصولاتی که از طریق بن کارگری داده میشود از سر و ته این بزند. در این مورد چه میگویند؟ یعنی تقاضایی که بین کارگران برای بن هست با توجه به فقر و فلاکتی که هست.

**منصور حکمت:** ببینید بنظر من در زندگی هرکسی، و به طریق اولی در زندگی طبقه کارگر، شرایط سختی پیش میاید که مجبور است به آب و آتش بزند و تحقیر زیاد تحمل کند. اما اینها دوره های گذرایی در زندگی و مبارزه کارگری است. قانون کار بر سر عکس انداختن از طبقه کارگر و چسباندن آن به شناسنامه اش است. یعنی آقا جان در این مقطع از ایشان عکس انداختیم و ایشان این شکلی است. این لباسش است، این سر و وضع و قیافه اش است، این نگاهش است و اینطور طبقه کارگر را بشناسید. شهربانی وقتی آدمی را میگیرد، آدمی که در خیابان تمیز و موقر هم بنظر میرسد، فوراً سرش را میتراشد و نمره ای به گردنش میاندازد و میزند در پرونده اش. دادگاه هم آن عکس را نگاه میکند و میگوید این حتما مجرم است، آخر این قیافه چطور میتواند احترام کسی را جلب کند! این کاری است برای تحقیر انسانها. هیچوقت نمایاند از طرف با کراواتش در کلانتری عکس بیاندازند و بگویند ایشان این جرم را مرتکب شده. من میگویم حتی اگر بعنوان یک انسان و بعنوان بخشی از یک طبقه مجبور بشوم تحقیر را تحمل کنم، دیگر اگر عکاس بیاورند و شروع کنند به عکس انداختن باید یک چیزی بهشان بگویم دیگر. ممکن است امروز بن بگیرم. اگر گرسنه باشم شاید بگیرم. یک طبقه ممکن است در مقیاس وسیع این کار را یکسال، دو سال، بکند، و همه اینها بصورت یک خشم عمیق در طبقه ذخیره میشود و فردا که دستش را بلند کند محکم تر بر سر اینها میزند که دیگر بلند نشوند. اما در این مقطع یکی دوساله که زیر فشار مجبور شده است در موقعیت تحقیر شده ای قرار بگیرد، در موقعیتی که دارند کارگر را عامدانه بی شخصیت میکنند، دیگر نباید اجازه بدهد که از او عکس بگیرند و در قانون کار چسباندند و بگویند این کارگر ایرانی است. این آن بخشی از کارگران جهان است که در ایران زندگی میکند. به او نخود لوبیا میدهم، دیونش را از حقوقش بر میداریم، و بعد آقای فلان را بعنوان نماینده اش میگذاریم. نباید این را اجازه داد. برای همین قانون کارش را باید رد کرد و بن را از سر گرفت. اگر مجبوریم باید برویم و بن را بگیریم. باید سعی کنیم این دوره هرچه کوتاه تر باشد. نمیتوانیم از بن گرفتن یک فلسفه زندگی برای جنبش طبقاتی درست کنیم. اگر باید بن را گرفت باید الان گرفت اما فکری کرد که قال این مساله بن گرفتن کنده بشود بحث برود سر دستمزد. بحث رد کردن دستمزد غیر نقدی بحث قدیمی جنبش طبقه کارگری است که دارد تازه از دل نظام فنودالی و ارباب و رعیتی و پیشاسرمایه داری متولد میشود. این شعار قدیمی هر کارگری است که دو دقیقه به زندگی و شخصیت اجتماعی اش فکر کرده باشد. این بنظر من بحث شخصیت پیدا کردن کارگر است. بنظر من نیروی کارگر بخشا تابعی است از اینکه چه تصویری از شخصیت اجتماعی خودش به کل جامعه معاصرش داده است. اینها آمده اند این شخصیت را خرد کنند و اگر من این را قبول کنم حتی اگر امروز بن را بگیرم فردا به ده شکل دیگر لگدمال میشوم. من فکر میکنم اساس مساله اینجاست. به هیچ عنوان نباید اجازه داد کسی بیاید و در این مقطع وضعیت فعلی را بعنوان خصوصیت زندگی من کارگر دانمی و جاودانه بکند. اگر واقعا کارگر کمی بخودش تکان بدهد و فکر میکنم میروند که اینطور بشود، انبار خواروبار اینها را از زیر دستشان بیرون میکشد و پخش میکند. این با بن گرفتن خیلی فرق میکند. فکر میکنم این دوره گذرا است و نباید اجازه داد که از این دوره گذرا یک فلسفه و سبک زندگی برای کارگر بسازند و او رابه عهد عتیق برگردانند. به نحوی که برگشتن به نقطه ای که کارگر دوباره بخواد یک پدیده معتبر و صاحب شخصیت و همان "رهبر سر سخت ما" در جامعه باشد کلی طول بکشد. اینها تعیین کننده است. فکر میکنم هر جا بشود، و میدانم که خیلی جاها نمیشود، اگر جلوی این انتخاب قرار بگیرد که بن یا شخصیت کارگری، سعی کنی شخصیت کارگری را انتخاب کنی. هر روشی وجود داشته باشد که همین منفعت را به طریق دیگری بگیری باید آن را امتحان کنی.

**مصطفی صابر:** این مساله وجود دو بازار، بازار دولتی و بازار سیاه، در کنارش مساله قحطی کالا هم وجود دارد. این تمایل و این خواست هست که دولت باید کالاهای مورد نیاز را تامین بکند. بنظر میرسد که این یک پایه طرح بن کالاهای بود و برای مسخ کردن این خواست و در واقع خاک پاشیدن در چشم کارگران و کسانی که این خواست را داشتند مطرح شد. در این مورد چه میگویند؟

**منصور حکمت:** نمیدانم بن دقیقاً در این رابطه مطرح شد یا نه. من بیشتر فکر میکنم صحبتی که رضا مقدم کرد درست است. مزد را بالا نبرده اند و برای بستن دهان کسانی که میگویند چیزی گیر نمیاید ما چکار کنیم، بخیال خودشان راهی پیدا کرده اند. که بعد هم توجه کنید نتوانسته اند تامینش کنند. من میگویم آن کالاهای مورد نیاز از کجا قرار است بیایند؟ یا وارداتی است و یا در داخل تولید میشود. بالاخره یا در اسکله ها و انبارهای بنادر باید پیدایش کرد و یا باید در محل تولید پیدایش کرد. هر بنی بشری اگر اولویت به مصرف کارگری میدهد میتواند یک شورای کارگری تشکیل بدهد، نمایندگان کارگران را جمع بکند، با دفتر و ضابط بروند اینها را حساب کنند و تحویل تعاونی های کارگری بدهند و با کارت کارگری جنس بفروشند. این چه اشکالی دارد؟ آیا خیلی پیچیده است؟ بالاخره آیا دولت دارد اینها را به نرخ دولتی میفروشد یا نمیفروشد؟ آیا جنس مربوطه هست یا نه؟ اگر جنس هست آخر این چه روش دادن آن به کارگران است؟ اگر هست لطفاً بگذارید در شرکت تعاونی کارگر بیاید بخرد. شاید اصلاً نخواست. شاید مهمان داشت خواست بیشتر بخرد. بالاخره حجم معینی از کالا هست که جامعه کارگری مصرف میکند و ایشان مدعی است که دارد با این روش در اختیارش میگذارد. خودت در اختیارش بگذار و اختیارش را هم بگذار دست خودش دیگر. بنظر من تشکیل مراکز توزیع کالا که با کارت کارگری جنس میفروشند، کمالینکه به سفرای کشورها هم حتماً یک جای دیگری دارند جنس میفروشند، این غیر عملی نیست. اگر جنس مربوطه نیست پس دیگر چرا ما را بازی میدهند؟ یعنی اگر جنسی نیست که بالاخره کارگر ببرد خانه اش فقط روسیاهی بن به کارگر میماند و بس. من فکر میکنم اگر کلکی در کار نیست راهش همین است. شرکتهای تعاونی توزیع که در دست خود کارگران باشد و کنترل داشته باشد بر واردات و عمده فروشی مواد اساسی مورد نیاز کارگران.

**مصطفی صابر:** بعنوان آخرین موضوع این مبحث راجع طرح افزایش تولید صحبت میکنیم که در قانون کار جمهوری اسلامی ماده ۴۶ میگوید "بمنظور ایجاد انگیزه برای تولید بیشتر و کیفیت بهتر و تقلیل ضایعات و افزایش علاقمندی و بالابردن سطح درآمد کارگران طرفین قرار داد دریافت و پرداخت پاداش تولید را مطابق آئین نامه ای که به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی تعیین میشود منعقد مینمایند". در مورد طرح افزایش تولید هم شما توضیحات بیشتری بدهید.

**منصور حکمت:** بنظر من چه در بحث قبلی در مورد کارکنتراتی و چه در این بحث مساله اساسی رابطه کارگر با سرمایه دار و با محصول است. اگر میخواهید کارگر به تولید و نتیجه تولید و به افزایش کمیت آن و غیره علاقمند باشد، من راه خیلی بهتری سراغ دارم و آن اینست که سرمایه دار جل و پلاشش را جمع کند و برود و تولید در دست جامعه کارگری قرار بگیرد. حکومت کارگری برقرار بشود که درد مردم را تشخیص میدهد و برای نیاز مردم تولید میکند. در آن حال کارگر دیگر پدیده ای منفک از کل جامعه نخواهد بود و هر شهروندی در تولید نقش پیدا میکند و کار میکند و سعی میکند دردهای مختلف جامعه را جوابگو باشد. بعبارت دیگر اگر بحث بر سر انگیزه است من میپرسم چرا کارگر به تولید بیعلاقه است و چرا شما باید برای علاقمند کردن کارگر به تولید دست در جیبتان بکنید. پاسخ اینست که آنچه در این جامعه تولید میشود نه مال کارگر است و قرار است خیرش به کارگر برسد. محصول را بر میدارید و میروید. کارگر نباید بهیچ عنوان رضایت بدهد که مسئول بهتر شدن وضع سرمایه دار باشد. خیلی ساده بنظر من استدلال یک کارگر باید این باشد: من در این جامعه در طبقه کارگر دنیا آمده ام. راهی جز فروش نیروی کار در مقابل من نگذاشته اید و من آمده ام این نیروی کار را بفروشم. اگر کم یا زیاد تولید میکنم و یا هرچه، خودتان میدانید. من این مقدار با ریتمی که یک انسان میتواند کار کند کار میکنم و به اطرافم نگاه میکنم و میبینم آدم چطور میتواند زندگی کند و آن زندگی را میخواهم. این تازه در حالستی است که شما سر کار هستید. بحث اصلی من اینست که شما اصلاً لازم نیست سر کار باشید. کارگر باید تا آنجا که به کارفرما مربوط میشود از موضع فروشنده نیروی کار حرف بزند. کارگر کالایش را که یعنی صرف یک مقدار انرژی معین در ساعات معین، در اختیار شما گذاشته است و اگر خوب یا بد از این استفاده میکنید دیگر خودتان میدانید. گره زدن کار کارگر به محصول یا نتیجه کار، بنظر من عقب گردی است از موضعی که کارگر مدتهاست در جامعه سرمایه داری به آن رسیده است. فرق کارگر مدرن امروزی با هر انسان کارکن دیگر در طول تاریخ همین است که این یکی توانسته است به نیروی کارش بعنوان یک کالا برخورد بکند که قیمتی رویش میگذارد و میفروشد و وقتی این نیروی کار مصرف شد او دیگر انسانی است مثل همه انسانهای جامعه. بنابراین عقب رفتن از این به هر شکل از شخصیت و آزادی کارگر و از هویت او بعنوان یک انسان آزاد کم میکند. بعلاوه بدرجه ای که کارکنتراتی و یا سهام شدن در سود کارخانه و غیره مشغله بخشهایی از کارگران بشود، هویت مشترک کارگری نقض میشود. تمام خاصیت دنیای فعلی اینست که در سراسر جهان چند بیلیون انسان هستند که در موقعیت

مشابهی قرار گرفته اند. فروشنده نیروی کارند. اگر بنا باشد که یکی شان کفاح قطع کار باشد، دیگری کسی باشد که تحت عنوان پاداش افزایش تولید دارند مزدش را به اسم سهم در سود به او میدهند، هویت عمومی و درد و موقعیت مشترک کارگر بدرجه زیادی مخدوش میشود. بنظر من به اینطور چیزها ابتدا نباید رضایت داد. کارگر کار میکند و سرمایه دار سود میبرد. کارگر این مقدار کار میکند و با این شرایط، حال کارفرما سود میبرد یا نه و چقدر میبرد امر خود اوست. مبارزه کارگر برای درآوردن آن از حلقوم سرمایه دار، مبارزه ای برای افزایش دستمزد است و برای گرفتن حکومت از دست سرمایه دار و وسائل تولید از دست سرمایه دار. در این وسط دیگر معامله دیگری نداریم باهم بکنیم. توباشی و سودت را ببری ولی من بطرز عجیب و غریبی سعی کنم که تو بیشتر سود ببری! میخوام نبری. اینجاست که طبقه سرمایه دار با مقولاتی مثل "صلاح مملکت"، "صلاح تولید"، "وطن، اسلام و غیره میخواد این طور ادعا کند که کارگر در نتیجه تولید باید دخیل باشد. کارگر در نتیجه تولید خیلی ذینفع است به این معنی که میخواد آن را از دست سرمایه دار دربیآورد و در خدمت نیازهای بشر قرار بدهد. ولی در غیاب این و مادام که این تلاش در جریان است و هنوز من بالاجبار باید بعنوان فروشنده نیروی کار در تولید ظاهر بشوم، دیگر برو مسائل سودآوری ات را با خودت حل کن. گره زدن کار کارگر با حجم تولید، سود، مرغوبیت، قدرت رقابت واحد، خودکفائی کشور و غیره همه چاخالها و دروغهای طبقه سرمایه دار است برای بیشتر کار کشیدن و نتیجه اش هم همانطور که رضا مقدم گفت فرسودگی کارگر است. میخوام بپرسم در این همه کشورها، مثلا ژاپن، که کارگران گفته اند بسیار خوب بیشتر کار میکنیم، مرغوبتر تولید میکنیم و غیره بعد از دویست سال تأثیرش بر زندگی خود کارگر چه بوده. کارگر کارگر مانده و بورژوا بورژوا.

## فصل هفتم

### مدت کار

**مصطفی صابر:** قانون کار جمهوری اسلامی مدت کار را ۸۱ ساعت در روز و ۴۴ ساعت در هفته تعریف کرده است. که برای کارهای سخت و زیان آورو زیرزمینی به شش ساعت در روز و ۳۴ ساعت در هفته کاهش پیدا میکند. مواد ۵۰ تا ۶۰ این لایحه کار به مساله مدت کار اختصاص دارد. سوال را اجازه بدهید از اینجا شروع کنیم که کلا در مورد این مبحث قانون کار رژیم چه نظری دارید، کلا چه معیارهایی باید برای تعیین ساعت کار داشت. چرا باید بگوئیم ۳۵ ساعت ۴۰ ساعت، یا ۳۰ ساعت؟ ما چه موازینی برای تعیین ساعت کاری که کارگران باید مطالبه کنند داریم؟

**منصور حکمت:** این کاملا بستگی دارد به اینکه آنکسی که دارد این سوال را از خود میکند کجای جامعه ایستاده است. ببینید این قانون کار اسمش اینست که قانون کار یک کشور و یک جامعه است. یعنی یک مغزی به اسم دولت آمده و یک موازینی را در نظر گرفته است و به این عدد معین ۴۴ ساعت رسیده است. روی این قانون ننوشته اند "متن پیشنهادی اتحادیه کارفرمایان ایران" یا "قانون کار ابلاغی نیروی اشغالگری که کارخانه ها را به محاصره خود در آورده است". نوشته است "قانون" کار. یعنی گویا دولت با توجه به ملاحظاتی بر مینای منفعت عامه و حقوق فرد در جامعه این قانون را نوشته است و به این ترتیب موازین و معیارهای آن مستقل از منافع اخص کارفرماهاست. اما وقتی به این قانون نگاه میکنید ببینید همان متن پیشنهادی کارفرمایان ایران است. بنابراین ملاکهایی که در نوشتن این قانون رعایت شده کاملا روشن است. میگوید اصل بر اینست که هرچه بیشتر کار بکشیم، الان اینقدر زورمان میرسد. البته حدود و ثغوری را هم با توجه به منافع خودش باید رعایت کند، مانند اینکه نباید نیروی کار بطور جدی اتلاف بشود و به فرسودگی مطلق طبقه کارگر منجر بشود. بهرحال حرفش اینست: اگر ۴۴ ساعت از اینها کار بکشیم خوب است و زورمان هم میرسد. هیچ ادعا هم نمیکند که این عدد را بر مبنای مصلحت عمومی و یا منفعت بشری وسیعتری تعیین کرده. خیلی روشن دارد به کارگر میگوید که باید صبح بلند بشوی و کار کنی و شب بروی خانه ات. این عدد ۴۴ از این فرمول در میآید. من فکر میکنم اگر یک جامعه فرضی را در نظر بگیرید که میخواد مقدار ساعتی را که یک شهروند باید با توجه به نیازهای جامعه کار کند را محاسبه کند، آنوقت فاکتورهای تعیین این عدد روشن است. تکنولوژی موجود چیست؟ جمعیت قادر به کار چقدر است؟ و نظایر اینها. در چنین حالتی مساله بار طبقاتی پیدا نمیکرد، هر شهروندی با توجه به امکانات تولیدی و نیازهای موجود در جامعه میبایست ساعتی را کار کند و مدت کار را هم بر مبنای همین فاکتورها میشد حساب کرد. در چنان حالتی اصلا به این قبیل اعداد، مثل ۴۴ ساعت، نمیرسیم. ۴۴ ساعت کار از اینجا آمده که تنها بخشی از جامعه، یعنی کارگر، به تولید مشغول است و بخشهای دیگر جامعه هم هستند که یا در عرصه های غیر تولیدی اند و یا اصولا در عرصه هایی هستند که همانطور که ناصر جاوید گفت نه فقط ضروری نیستند بلکه اصلا برای انقیاد همین طبقه کارگر وجود دارند. ارتش، دستگاه خرافه پردازی، نیروی سرکوب و غیره. خلاصه حرف من اینست که به این متن بعنوان متن کارفرمایان نگاه بکنید. حکمتی که پشت این عدد است اینست که کارفرمایان توازن قوا را به نحوی میبینند که فکر میکنند میتوانند ۴۴ ساعت از کارگر کار بکشند و صدایش هم درنیاید. همین. اما بعنوان آلترناتیو کارگری به چه عددی میرسیم. اینجا هم دو حالت را میشود بحث

کرد. یا مستقل از تناسب قوای طبقات در جامعه داریم حرف میزنیم، در این حالت میگویم منابع تولیدی و سطح تکنیکی مملکت اجازه میدهد که مدت کار حدود نصف این مقدار باشد. اگر بنا باشد همه کار بکنند و هر شهروندی قرار باشد بنا به وظیفه در تولید شرکت بکند. بعلاوه قرار نیست کل زندگی یک بخش جامعه را شرکت در تولید تشکیل بدهد و بهره مند شدن از بقیه ابعاد زندگی، شکوفا کردن استعدادها، بهره مند شدن از علم و فرهنگ و غیره، نصیب یک بخش دیگر جامعه باشد. بنظر من حتی اگر روزکار ۸ ساعت را به ۷ ساعت و نیم و ۷ ساعت کاهش بدهید و به ۴۰ ساعت و ۳۵ ساعت و غیره برسید، اینهم هنوز در اصل موضوع تغییری نمیدهد. آنچه این اعداد میگویند این است که در این جامعه بخشی وجود دارد به اسم کارگر که از صبح که بلند میشود زندگی اش در کار کردن خلاصه میشود. بعد از این مقدار کار، وقتی که روز کار و روز واقعی هردو تمام شده است این کارگر به خانه میرود و فرصتی دارد تا خود را بازسازی بکند، باز تولید بکند و خستگی در بکند. من با همین فلسفه مخالفم و فکر میکنم کارگر باید به همین فلسفه اعتراض بکند. هر فردی باید در تولید شرکت بکند و بعد به سراغ سایر امور و نیازهای جامعه بشری برود که جنبه تولیدی و کار کردن برای تولید محصولات و خدمات را ندارد. کمک به هموع، ارتقاء استعدادهای خود و دیگران، لذت بردن از زندگی در اشکال مختلف، در تمام ابعاد انسانی و فرهنگی اش. کارفرما دارد میگوید که شما افراد و انسانهای معین، شما کارگران، این چیزها به شما نیامده. همانطور که ناصر جاوید گفت بعد از ۳۰ سال بخودت نگاه کن، ۳۰ سال را بعنوان زانده دستگاه بسر بردی، نیروی زنده ای بودی که امکان داده است فلان دستگاه پرس یا رنگپاش کار بکند. خود این فلسفه است که باید اساسا از طرف کارگر مورد ایراد باشد. به این معنی، یعنی از دید کارگری که بخودش بعنوان یک انسان نگاه میکند، ۴۴ ساعت مسخره است. عددی که جامعه امروز در انتهای قرن بیستم میتواند به آن برسد خیلی بنظر من از ۲۰ ساعت تجاوز نمیکند. کافیسست شما فقط بیکاران را در نظر بگیرید، سطح پانین اشتراک زنان در تولید را در نظر بگیرید، ماشینهای عریض و طویل سرکوب سیاسی و کنترل کارگران را در نظر بگیرید، مفتخورها را در نظر بگیرید و غیره تا ببینید چه نیروی هم اکنون خارج از حیطه تولید اجتماعی قرار گرفته است.

**مصطفی صابر:** شما برای جامعه امروز ایران چه ساعت کاری را مطرح میکنید؟

**منصور حکمت:** همین را میخواستیم بگویم. بنظر من بعنوان یک شعار مبارزاتی و بعنوان مطالبه ای که کارگر ایرانی در متن یک تناسب قوای معین مطرح میکند مطالبه ۳۵ ساعت کار درست است. همانطور که گفتیم این متن پیشنهاد کارفرمایان است. بالای آن نوشته و همه بندهایش هم راجع به این است که چطور از کارگر میخواهند کار بکشند. در مقابل این کارگر با توجه به همین تناسب قوا و همین شرایط جهانی و همین وضعیت جامعه سرمایه داری باید ۳۵ ساعت کار را مطرح بکند. میشود در صحبتهای بعدی از این عدد با تفصیل بیشتری دفاع کرد و علت طرح آن را توضیح داد.

**مصطفی صابر:** اتفاقا سوال من اینست که همین عدد هم از کجا استخراج شده. همانطور که رفقا اشاره کردند با سطح فعلی تکنولوژی میشود ساعت کار کمتری داشت و امور جامعه هم میتواند به خوبی بگذرد. اما چرا میگوئیم ۳۵ ساعت؟

**منصور حکمت:** من میگویم ۳۵ ساعت به این خاطر که این شعاری است که امروز در صدر مطالبات بخش پیشرو جنبش طبقاتی است. وقتی از جنبش طبقاتی صحبت میکنم منظورم صرفا جنبش کارگری در یک کشور معین نیست. ممکن است در همین ایران هم وقتی دارند ۴ ساعت را مطرح میکنند در کشور عقب مانده تری هنوز بحث ۴۸ ساعت کار باشد. آنچه که بنظر من شاخص است و نهایتا بر بخشهای مختلف جنبش طبقاتی تاثیر میگذارد حرکت کارگران در کانونهای پیشرو است. طبقه کارگر اروپا چند سال است که شعار ۳۵ ساعت کار را مطرح کرده است. علت اینکه توانسته است آنرا مطرح کند اینست که با نگاه به سطح تکنیکی و وضعیت سرمایه داری معاصر این مقدار کار را فوراً مقدور میداند. وقتی جنبش ۳۵ ساعت کار در آلمان مطرح شد کارگران با عدد و رقم و با اشاره به تعداد بیکاران نشان داد که از همین فردا میشود ۳۵ ساعت را معمول کرد. کارگر ایرانی نباید بیاید و خود را یک پله عقب تر از کارگر آلمانی فرض بگیرد و بگوید موقعیت امروز آلمان موقعیت ۲۰ سال دیگر من است. همین الان باید به یک بستر مبارزاتی زنده، که وجود دارد، بپیوندد. بنظر من ۴۰ ساعت کار، که شعار رایج است، ایده قدیمی ۸ ساعت کار و ۵ روز در هفته است ولی فی نفسه نیمه راهی است بین ۳۵ ساعت کار، که شعار بخشهای پیشرو است، و ۴۸ ساعت کار که وضع بالفعل در این کشور است. من فکر میکنم که این گام را میشود برداشت. هر دلیلی برای دفاع از ۴۰ ساعت کار وجود داشته باشد بنظر من در دفاع از ۳۵ ساعت کار هم میشود مطرح کرد.

**مصطفی صابر:** در اوضاع ایران و با موقعیت اقتصادی که دارد برقرار کردن ۳۵ ساعت کار امکان ندارد. یعنی این به معنی پانین آمدن تولید و افزایش فقر خواهد بود. این ایرادی است که ما حتی در برابر شعار ۴۰ ساعت کار هم میشنویم.

**منصور حکمت:** من همین نکته آخر ایرج آذرین را میخوام بیشتر توضیح بدهم. اینها میگویند ببینید عزیزان کار با ساعت کار کمتر نمیچرخد. چون ما اگر بخواهیم خرج ارتش را بدهیم و خرج اداراتمان را بدهیم و سود را برداریم و غیره نمیتوانیم بگذاریم شما کمتر از این کار کنید. جواب کارگر هم اینست که خوب این خرج ها را ندهید. میگویند نمیشود. تمام استدلال کارگر هم باید این باشد که اگر نمیشود تحویل بدهید و بروید. و این مساله دیگر مربوط میشود به انقلاب کارگری. معلوم است که سرمایه دار میگوید نمیشود. او به ۴۴ ساعت کار احتیاج دارد نه بخاطر اینکه مایحتاج و رفاه عمومی را تامین کند. بلکه بخاطر اینکه مقدار سود معینی را برای خود تامین کند. معلوم است که اگر بخواید ۳۵ ساعت کار بکشید و همان حقوقی را بدهد که الان برای ۴۴ ساعت کار و در حد تامین خانواده ۵ نفری میگوید میدهم، خوب معلوم است که ضرر خواهد کرد. وقتی میگوید اقتصاد ما نمیکشد منظورش اینست که خودش ضرر میکند. وگرنه محاسبات عینی نشان میدهد که اکثریت قریب به اتفاق جامعه از برقراری ۳۵ ساعت کار نفع میکند. سوال اینست که آیا امکانات اقتصادی برای برقرار کردن ۳۵ ساعت کار، تامین مایحتاج مردم و در عین حال تضمین سرمایه گذاری در دور بعد برای رشد اقتصادی، وجود دارد یا خیر. اینها را بنظر من در هر جلسه ای و در هر جمع کارگری میشود نشست و با عدد و رقم توضیح داد که درآمد ملی چقدر است، مایحتاج عمومی چقدر است، تامین این سطح زندگی معین برای ۵۰ میلیون نفر به چه مقدار تولید نیاز دارد و نشان داد که اجرای ۳۵ ساعت کار کاملا عملی است. سرمایه داران کشورهای اروپایی عقلمشان از اینها بیشتر است و حساب این را مثلا کرده اند که وجود فراغت بیشتر به آنها امکان میدهد مهارت کارگر را بالا ببرند، از فرسودگی اش جلوگیری کنند و غیره و لذا در دراز مدت حتی این را به نفع خودشان میبینند که گاه و بیگاه با کاهش ساعت کار موافقت کنند. منتها این در یک کشور عقب مانده نشسته است و چرتکه انداخته و به این نتیجه رسیده است که باید ۴۴ ساعت کار بکشد و این غصه را هم ندارد که زیر این فشار کار عده زیادی فرسوده میشوند و از بین میروند، چون روی این حساب میکند که بیرون هنوز ده میلیون نفر دیگر هست که هنوز آنها را نیآورده بچلانند. با این حساب میگوید نه برای من صرف نمیکند. پاسخ منم اینست که برایت صرف نمیکند برو.

**مصطفی صابر:** اینطور که صحبت شد بنظر میرسد همه موافق ۳۵ ساعت هستند. اما اجازه بدهید چند سوال که در مقابل خواست ۳۵ ساعت مطرح میشود را طرح بکنم. یکی اینست که میگویند خواست ۳۵ ساعت کار الان قدرت بسیج ندارد و کسی دنبالش نمیاید ولی خواست ۴۰ ساعت کار این قدرت را دارد و همه برایش بسیج میشوند. این بحث میشود که ما باید شعار آن جنبش واقعی را که کارگران حول آن جمع میشوند را بعنوان یک شعار مبارزاتی بچسبیم. نظر شما چیست؟ اینجا سوال عملی ای پیش میاید که بخصوص به کار ما که در تبلیغات هستیم مربوط است و آنهم اینست که برنامه حزب ۴۰ ساعت کار را میگوید و الان عملا همه حاضرین موافق ۳۵ ساعت کار هستند. در این مورد چه باید کرد؟

**منصور حکمت:** من میخواستم فقط به سهم خودم پاسخ کوتاهی به همان سوال مربوط به بسیج بر سر ۴۰ ساعت کار بدهم و نکته دیگری را هم راجع به نقصی که در این نوع قانون کارها هست اضافه کنم. وقتی در مورد قدرت بسیج ۴۰ ساعت کار و این ادعا که ۳۵ ساعت کار قدرت بسیج ندارد صحبت میشد من از خودم این را میپرسیدم که آیا کارگری هست که بگوید نه آقا جان باید ۴۰ ساعت کار کنیم و ۳۵ ساعت کار کم است؟ فکر نمیکنم کسی این را بگوید. اگر بحثی هست اینست که میگویند آخر ۳۵ ساعت را "نمیدهند". یا اینکه، الان ساعت کاری که در عمل هست آنقدر بیشتر از اینهاست که اگر من یکبار بگویم ۳۵ ساعت کار بورژوازی از رسانه هایش و غیره من را هو میکند. به این معنی من میگویم ۳۵ ساعت کار شعار واقعی کارگر است تا آنجا که به تمایل خودش مربوط میشود. شعاری است که برای کارگر معقول است. اما بحث اینست که دست طرف قوی تر است و الان داریم بیشتر از اینها کار میکنیم و غیره. من فکر میکنم خود این مساله، یعنی مقبولیت ۳۵ ساعت در بین خود کارگران بعنوان شعاری که میشود داد و نه اینکه فقط قلبا خواست، بستگی به کار کسانی در جنبش کارگری دارد که به ۳۵ ساعت کار معتقدند. اگر خوب تبلیغ کنیم، حکمتش را بگوئیم، عملی بودنش را بحث کنیم و غیره این شعار هم میتواند فراگیر بشود. ثانيا اگر یک جنبش واقعی برای ۴۰ ساعت کار هست، خوب شما حتما طرفداران ۳۵ ساعت کار را در صف آن پیدا میکنید. یعنی طرح این شعار از طرف یک جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر ابدًا معنی کناره گیری از جنبش ۴۰ ساعت کار، و یا حتی کاهش نیم ساعت از ساعت کار، نیست. یک نقص دیگری که در این نوع قانون نویسی ها هست که در بحث کلیات هم به آن اشاره کردم، اینست که هیچ ماده ای در مورد تغییر اتوماتیک این مدت کار در آینده نیست. من فکر میکنم باید در یک قانون کار این وجود داشته باشد که مثلا در طول یک دهه ساعت کار چطور اتوماتیک کاهش پیدا میکند. چرا که همه میدانیم که در طول یک دهه بارآوری و وسائل تولید افزایش پیدا میکند. بنابراین باید کاهش ساعت کار بطور خودبخودی و بدون اینکه کسی لازم باشد شیون کند و زندان بیافتد و با پلیس و ارتش سر و کار پیدا کند، سر سال معین همراه با مثلا لایحه بودجه که به مجلس میرود، به تصویب برسد و به اجرا دربیاید. تصور من اینست که میشود دوره های سه ساله و یا ۵ ساله تعیین کرد که در انتهای هر یک چند ساعت معین از ساعت کار کم میکند.



ماده قانون باید بگوید که ساعت کار مینا در سال تصویب قانون فلانقدر، مثلا ۳۵ ساعت، است و از این پس هر ۵ سال یکساعت یا یکساعت و نیم از مدت کار کم میشود.

**مصطفی صابر:** سوال من مشخصا این بود: در مقابل این تبلیغات شوراهای اسلامی که میگویند ۸ ساعت کار قانون کار شاهنشاهی در این قانون شده ۴۴ ساعت، من فکر میکنم که قضیه اینطور نیست. یعنی همین الان ۴۴ ساعت کار تقریبا نرم عادی خیلی از کارخانه هاست. منصور حکمت شما میخواستید صحبت کنید؟

**منصور حکمت:** بله من در جواب همین حرف شما میخواهم حرف بزنم. بنظر من این استدلالی که شما میکنید استدلال مضر است. بحث شما اینست که الان کارگران فی الواقع کمتر از ۸ ساعت کار میکنند و در نتیجه شوراهای اسلامی بیخود میگویند که ۴۴ ساعت در این قانون پیشرفتی محسوب میشود. من فکر میکنم این استدلال دو لبه دارد و یک لبه اش اگر متوجه نباشید علیه خود کارگران است. واقعیت اینست که کارگران خیلی بیشتر از ۸ ساعت کار میکنند. آنکسی که خیال میکند ۴۰ ساعت کار میکند بنشیند و حساب کند. از وقتی از خانه اش بیرون میاید ساعت میزند یا وقتی کارتس را میزند؟ وقتی میرسد خانه حساب میکند یا وقتی کار رسما تعطیل میشود؟ تازه حمام را حساب کرده یا نه؟ هیچ کارگری نیست که الان در این مملکت ۴۰ ساعت کار کند و حتی اگر نرم کاری که برایش تثبیت شده است ۴۰ ساعت باشد، حسابش را که بکند میبیند از وقت خودش دارد روزی دوساعت روی آن میگذارد. بنابراین بنظر من جواب شورای اسلامی را اینطور نمیشود داد که آقا نگاه کنید جامعه دارد کمتر از ۸ ساعت یا حدود ۴۰ ساعت کار میکند و تو آمده ای و عملا این را ۴۴ ساعت میکنی. این را برای واحد هایی صنعتی پیشرفته و آنهم در سطح فرمال میشود گفت که همانطور که گفتم آنها هم در واقع بیشتر از این وقت خودشان را در اختیار کارفرما میگذارند. ولی بخش عظیمی از این مملکت کارگران کارگاههای کوچک هستند که هیچ حساب و کتابی بر کارشان نیست. به اینها باید اضافه کاری هایی را که همان مزد روزانه را بدون آنکه چیزی رویش بگذارند پرداخت میکنند اضافه کنید. اگر یکی دو تا کارخانه پنجشنبه ها را تعطیل کرده اند بنظر من نمیتوانیمتوانیم بگوئیم تعطیلی پنجشنبه ها در جامعه ایران محرز شده است. بنظر من طبقه کارگر ایران بطور متوسط خیلی بیشتر از اینها کار میکند. این امتیازی برای کسی نیست که میخواهد بیاید ۴۴ ساعت را رسمی بکند و باز همان ملحقات را رویش بگذارد و دوباره به ۵۰ ساعت برساند. اما راستش این نباید باعث بشود که ما بیانیم یک تصویر تخفیف داده شده ای از وضعیت کارگر در نظام جمهوری اسلامی امروز بدهیم.

**مصطفی صابر:** فرض کنید در شهری کارگران یک قسمت راهشان یکساعت طول بکشد و قسمت دیگر یکساعت و نیم. بالاخره تکلیف شیفت ها که مثلا ۸ ساعته است، یا بگوئیم باید ۶ ساعته باشد، چه میشود؟ اگر بخواهیم ساعت کار را اینطور که شما میگوئید حساب بکنیم، یعنی از وقتی که کارگر در سرویس مینشیند تا وقتی که دوباره به خانه برمیگردد برای هرکسی ساعت معینی میماند که در کارخانه صرف کند. آیا این اصلا امکان پذیر هست؟

**منصور حکمت:** من فکر میکنم اشکالی که شما (مصطفی صابر) به آن اشاره میکنید اشکال جدولبندی زمانی کار در کارخانه است که برای مثال یکی کارش را ساعت ۸ تمام میکند دیگری همان ساعت شروع کند و ظاهرا ساعت شروع کار همان ساعتی باشد که کارگر ماشین را در کارخانه بدست میگیرد. این را روی کاغذ میشود حل کرد. فی الواقع شیفت ها روی هم افتاده اند. کسی که از ساعت ۸ جلوی دستگاه است فی الواقع کارش را از هفت شروع کرده. محاسبه اینها از نظر حقوق دادن دشواری ای ایجاد نمیکند. فکر میکنم بحث احتمالی پشت این سوال این است که شاید بهتر باشد بجای گنجاندن زمان ایاب و ذهاب در روزکار پولی بابت ایاب و ذهاب پرداخت بشود....

**مصطفی صابر:** دقیقا، این مطالبه عملا هم وجود دارد که برای ساعات ایاب و ذهاب دستمزد پرداخت بشود.

**منصور حکمت:** بنظر من این اشکال بیشتری دارد. مشکل حالت اول یک مشکل جدولبندی کار است. یعنی یک نفر باید بنشیند و حساب کند. اما اشکال حالت دوم یک اشکال اجتماعی است. شما دارید یک نفر را مجبور به اضافه کاری میکنید و به او حقوق میدید. آنهم حقوق متعارف، یعنی ساعت عادی حساب میکنید اما از او کاری اضافه بر مدت شیفت مورد نظر میکشید. این کار هم عبارت از در راه بودن است. کارفرما دارد میگوید پول میدهم اینقدر در راه باش. این یک اضافه کاری اجباری است. عملا کارگر دارد ۱۰ ساعت کار میکند، حال آنکه شیفت ۸ ساعته است. ولو آنکه مزد ده ساعت را هم بگیرد، باز این اضافه کاری اجباری است. بنظر من این اشکال دارد. باید طرفدار همان منظور شدن مدت ایاب و ذهاب در طول روزکار باشیم.

منتها اگر اجازه بدهید چند نکته دیگر را هم بگویم. بنظر من بحث نماز که اینجا هست و چسباندن آن به ساعت ناهار یک

بحث کاملا ارتجاعی اسلامی است. چراکه نماز خواندن را همانقدر ضروری جلوه میدهد که نهار خوردن و این را جزو مایحتاج اساسی انسان جا میزند که گویا باید حتما نماز بخواند. بنظر من هر نوع اشاره و ارجاع مذهبی در این قانون باید حذف بشود و اگر دین و سر ساعت معین نماز خواندن با تولید تناقض دارد، دین باید کوتاه بیاید. همانطور که هزار و یک نیاز انسانی کارگر را تابع تولید میکنند یکبار هم دین باید کوتاه بیاید و در ساعت های نماز گزاری برای پیروانش تخفیف قائل بشود. بنظر من وقت استحمام حتما باید در ساعت کار منظور بشود. برای اینکه این آن وقتی است که لازم است کارگر خودش را به شکل اول برگرداند، به شکلی که قبل از آمدن بر سر کار داشت. نمیشود تمیز بیاید و کثیف از کارخانه بیرون برود. منم مثل ناصر جاوید معتقدم باید یک میانگینی را با توجه به وضعیت جغرافیایی منطقه و شهر برای مدت رفتن سر کار در نظر گرفت و این را جزو ساعت کار محسوب کرد.

مصطفی صابر: به نکته دیگری در مورد ساعت کار بپردازیم. مساله اضافه کاری. در لایحه کار اضافه کاری چه بصورت داوطلبانه و چه بصورت اجباری مجاز شمرده شده است. ماده ۵۸ میگوید: "در شرایط عادی ارجاع کار اضافی به کارگر با شرایط زیر مجاز است: الف - موافقت کارگر، ب - پرداخت ۴۰ درصد اضافه بر مزد هر ساعت کار عادی" و بعد هم تبصره دارد که کار اضافی بیشتر از ۴ ساعت نباید باشد. در ماده ۵۹ میگوید: "ارجاع کار اضافی با تشخیص کارفرما به شرط پرداخت اضافه کاری و برای مدتی که جهت مقابله با اوضاع و احوال زیر ضرورت دارد مجاز است". که این اوضاع و احوال هم عبارت است از "جلوگیری از حوادث قابل پیش بینی"، "اعاده فعالیت کارگاه در صورتیکه فعالیت مذکور بعلت بروز حادثه یا اتفاق طبیعی از قبیل سیل، زلزله و یا اوضاع و احوال غیر قابل پیش بینی دیگر قطع شده باشد". بهرحال به این ترتیب در قانون کار جمهوری اسلامی اضافه کاری هم بصورت داوطلبانه و هم بصورت اجباری مجاز شمرده شده. نظرتان در مورد این مواد مربوط به اضافه کاری چیست؟ متاسفانه با این واقعیت روبرویم که کارگران بخاطر سطح معیشت پائین خودشان بعضی جاها خواهان اضافه کاری میشوند. بنابراین اینجا یک سوال پیش میاید: آیا میشود بدون بررسی موقعیت معیشتی کارگران، سطح دستمزد و غیره، در مورد اضافه کاری و ممنوعیت و عدم ممنوعیت آن حکم داد؟ آیا ممنوعیت اضافه کاری وقتی کارگر زیر فشار اقتصادی شدید قرار دارد به معنی بستن دست و بال خود کارگر برای افزایش درآمدش نمیشود؟

**منصور حکمت:** من فکر میکنم کلا ماده ۵۸ یک تعارف با کارگر است که ادای اضافه کاری داوطلبانه را در میآورد. در حالی که ماده ۵۹ تحت هر شرایطی به کارفرما این قدرت را داده است که اضافه کاری را تحمیل بکند. آنهم تا ۸ ساعت! یعنی حتی آن ۴ ساعت ماده ۵۸ هم بیمعنی است چون در حالت "اضطراری"، که معنی خیلی وسیعی هم دارد، تا ۸ ساعت هم میشود اضافه کاری داد. تمام هنری که کارفرما باید بکند اینست که بعدش زنگ بزند و به یکی از همکارانش در وزارت کار و این را "اطلاع بدهد" و آنها مخیرند نگاه نکنند ببینند لازم بود یا نه. و اگر هم بگویند لازم نبود کارگر آن مدت روزی ۱۶ ساعت کار را کرده و رفته. همانطور که رضا مقدم و ایرج آذرین گفتند تمام حالتی را که کارفرما دوست دارد به کارگر اضافه کاری بدهد در این قانون مجاز کرده اند. یعنی همه حالات بجز حالتی که کارفرما خودش نخواهد اضافه کاری بدهد. هر دلیلی که کارفرما برای ارجاع اضافه کاری بیاورد، مساله افت تولید، لزوم افزایش سود، استفاده سریع از مواد اولیه، تخلیه سریع انبارها، و هر چه بخواهد در این ماده میگنجد. آن ماده ۵۸ بنابراین مسخره است و برای این آمده که این ادا را در بیاورد که گویا به کارگر جایی حق صحبت داده. منم فکر میکنم اضافه کاری باید مطلقا ممنوع باشد. منتها شما سوال کردید که این دست و بال خود کارگر رامیبندد یا نه. بنظر من قانون کار بعنوان یک قانون دارد تصویری از جامعه میدهد. در این تصویر کارگر نباید آن کسی تصور بشود که مجبور است اضافه کاری بکند وگرنه معیشت اش تامین نمیشود. در چهارچوب قانون کار فقط "ارجاع اضافه کاری به کارگر ممنوع است" باید بیاید. اما اگر واقعیت اقتصادی یک کشور کارگران را به این سوق داد که حتی خودشان بروند و پیشنهاد اضافه کاری بدهند، آن دیگر یک موضوع مشخص در جامعه است که باید مثل دهها مورد دیگر در قانون های موجود با اینکه در فرم و در حالت ایده آل به نفع شهروند است اما عملا در مقطعی دست و پایش را میندازد، به آن برخورد کرد. در این حالت باید بنظر من اول حقوق دوبرابر گرفت و ثانیاً شرایطی را که کارگر را به اضافه کاری کشیده است بررسی کرد و همانطور که رفقا گفتند آن علت را رفع کرد. در یک قانون کار جز ممنوعیت بدون قید و شرط اضافه کاری چیزی نباید بیاید.

**مصطفی صابر:** نکته دیگری که در قانون کار جمهوری اسلامی هست مساله کارهای سخت و بقول خودش زیرزمینی است. که ۳۴ ساعت را برای اینها تعیین کرده است. منصور حکمت، در این مورد چه فکر میکنید. آیا این کافیهست؟

**منصور حکمت:** همانطور که قبلا گفتم برای کار در شرایط متعارف نظر من ۳۵ ساعت بود، آنهم در این مقطع معین، و حتی کمتر از آن در آینده. بنابراین خود عدد ۳۴ ساعت برای کارهای شاق بخودی خود از نظر من قابل قبول نیست. منتها

تعیین طول ساعتی که مطلوب است و میتواند مورد توافق کارگر باشد بنظر من بستگی دارد به اینکه تعریف دقیقی از کارهای سخت و زیان آور داده بشود. اینجا همانطور که قبلا هم اشاره شد، کار شاق به کار زیر زمینی و بد آب و هوایی و غیره اطلاق شده. در صورتیکه کار صنعتی و کار تولیدی در هر رشته به هر حال بدرجات مختلف سخت و زیان آور است، از نقطه نظر آلودگی هوا، سر و صدا، گرد و خاک و گازهایی که نشت میکند، و غیره که همه ایجاب میکند که ساعت کار به حد معینی کاهش پیدا نکند. یک چنین لیستی به آن جامعیتی که تکلیف همه کارگران را روشن نکند اینجا نیست. در بعضی رشته ها شاید باید ساعت کار حتی بیشتر از این نسبت کاهش پیدا نکند، چرا که حتی چند ساعت کار در آن رشته هم زیان آور است. آن لیست اینجا نیست. این قانون کلا در مورد یک سلسله از این مطالبات حواله داده است به تشخیص های بعدی که خود مرجع تشخیص آن مشکوک است. یعنی تعدادی از کارفرمایان و نماینده های وزارت کار قرار است بنشینند و این را روشن کنند که کار چه کسی سخت است و چقدر باید کار کند. من فکر میکنم همه اینها یعنی اینکه این نوع بندها فقط برای وعده سر خرمن دادن و جلوی اعتراض را گرفتن نوشته شده.

**مصطفی صابر:** اینکه کار شاق را در هر مورد معین بررسی بکنیم و ببینیم مدت کار چه باید باشد این یک بحث است و تعیین یک حداکثر عمومی بحث دیگری. مثلا فرض کنید بگوانیم حداکثر مدت کار برای کارهای شاق ۳۰ ساعت است که صرفنظر از ویژگی های هر مورد، که مرجع تشخیص آنها باید خود کارگران باشند، به اجرا در بیاید. شما در این مورد نظرتان چیست؟ چه حداکثری بنظر شما برای کارهای سخت مناسب است؟

**منصور حکمت:** هر رقمی من اینجا به شما بدهم اختیاری خواهد بود. مقیاسی که الان اینجا هست، یعنی نسبت ۳۴ ساعت به ۴۴ ساعت چیزی حدود ۲۵ درصد کمتر میشود. فکر میکنم اگر مبنای هفته کار متعارف را ۳۵ ساعت بگیریم ۲۵ درصد کمتر برای کارهای سخت میتواند مبنای خوبی باشد.

الان در مورد کارهای زیان آور آنچه که توجه من را جلب میکند آن عددی نیست که اینجا هست، بلکه مرجعی است که تشخیص میدهد هر کاری چقدر زیان آور است و چند ساعت حداکثر میشود آن کار را انجام داد. اگر از من بپرسند میگویم مطالبه مهم این است که مرجع تشخیص این یک مرجع کارگری باشد. تا اینکه برادر بنویسد ۲۳ ساعت یا ۳۳ ساعت. آنچه ضمانت اجرایی بهتری برای جلوگیری از لطمه خوردن به سلامتی کارگر است این است که مرجع تشخیص ساعت کار در این رشته ها، که باید در قانون قید بشود که بسیار کمتر از ساعت کار عادی خواهد بود، یک مرجع کارگری باشد.

## فصل هشتم تعطیلات و مرخصی ها

**مصطفی صابر:** بپردازیم به مبحث تعطیلات و مرخصی ها. در مورد این مبحث خیلی خلاصه بجای ۱۲ روز مرخصی سالانه که در قانون کار جاری (شاهنشاهی) هست، و البته عملا خیلی جاها ۱۸ روز یا کمتر و بیشتر را هم کارگران در کارخانه هایی گرفته اند، مرخصی سالانه را در این متن ۳۰ روز کرده اند. این چیزی است که شوراهای اسلامی هم خیلی روی آن تاکید دارند. اگر کارگاهی طی ۵ روز ۴۴ ساعت کار بکشد میتواند پنجشنبه ها را هم تعطیل کند و بالاخره اول ماه مه را هم برای کارگران تعطیل اعلام کرده اند. درباره این مواد و این مبحث چه فکر میکنید؟

**منصور حکمت:** من فکر میکنم مدت مرخصی هم مثل طول روزکار و غیره تابعی از ظرفیت فنی و اجتماعی جامعه برای تامین معاش و رفاهش است. امروز هم اگر بخواهم بر این مینا قضاوت کنم فکر میکنم در آخر قرن بیستم در کشوری مثل ایران مرخصی میتواند از این بیشتر باشد. اگر کسی در خیابان بی مقدمه از من بپرسد مرخصی کارگران چقدر باشد میگویم اندازه مرخصی وکلای مجلس. و اگر هر دلیلی بیاورند که نمیشود آنوقت من جواب آن را آنجا میدهم. بعنوان یک مطالبه، اگر هفته کار ۳۵ ساعت شده باشد، اگر هزار و یک فاکتور دیگری که اینجا مطرح شد در قانون کار گنجانده شده باشد آنوقت ۳۰ روز مرخصی به خودی خود قابل تامل و قابل بحث است. اما در غیاب اصلاحات دیگری که اینجا در برابر این متن مطرح کردیم، خوب دیگر بحث این میشود که باید مرخصی از ۳۰ روز بیشتر باشد.

**مصطفی صابر:** یعنی شما میگویند اگر اصلاحات دیگر باشد آنوقت ۳۰ روز مرخصی؟

**منصور حکمت:** ۳۰ روز مرخصی میتواند مبنایی باشد برای مذاکره بین کارگر و کارفرما. و حتما باید در روند مبارزه کارگری افزایش پیدا نکند.



**مصطفی صابر:** الان در برخی کشورهای اروپایی کارگران یکماهه و نیم مرخصی دارند. فکر نمیکنید مبنای خواست ما و مذاکره ما باید یکماهه و نیم باشد؟

**منصور حکمت:** اگر اینطور باشد چرا. اگر بتوانیم چهارتا کشور را نشان بدهیم که مبنای یکماهه و نیم است ما هم حتما باید این را بخواهیم. منتها اجازه بدهید راجع به بندهای دیگر این مبحث نکاتی را بگویم. گفتید اول ماه مه را تعطیل اعلام کرده اند، بنظر من اول ماه مه تعطیل نشده بلکه یازده اردیبهشت تعطیل شده. این اصلا جای تعطیل اول ماه مه را نمیگیرد. روزش یکی است، اما آنچه اینها تعطیل کرده اند یک روز عجیب و غریب است به اسم ۱۱ اردیبهشت. اول ماه مه تاریخچه معینی دارد و به همین اسم باید تعطیل اعلام بشود. این یعنی دولت یک روزی را انتخاب کرده است و حاضر نیست اسم واقعی اش را بزبان بیاورد. اگر همین جماعت حاضر بشوند روزه شان را طبق ماه شمسی بگیرند آنوقت شاید کارگر هم حاضر بشود روز کارگر را یازده اردیبهشت اسم بگذارد. اما اینها روزه شان در ماه "رمضان" است و عید فطر و قربان شان را طبق تقویم هجری قمری میگیرند، ولی اسم واقعی روز کارگر را حذف میکند. علتش هم اینست که بتواند بگوید که این روزی است که مطهری از فلان خیابان رد شد و فلان امام پایش لیز خورد. میخوانند هويت بين المللی طبقه کارگر را نفی بکنند. بنظر من کارگر ایرانی باید اصرار بکند که آقا جان اینجا بنویس اول ماه مه تعطیل است.

**مصطفی صابر:** یعنی بنویسد روز کارگر اول ماه مه تعطیل است.

**منصور حکمت:** بله، وگرنه دارد منکر میشود که کارگر طبقه ای جهانی است و این روز یک حکمتی دارد و این روز بخاطر مبارزه بخشی دیگر از طبقه کارگر در جهان بدست آمده. یازده اردیبهشت را ایشان هوس کرده است تعطیل کند و اگر مرض نداشته باشد باید اسم واقعی این روز را بگوید. اساس این تفرقه انداختن در جنبش طبقه کارگر و محروم کردن طبقه کارگر از درک هويت جهانی خودش است.

نکته دیگر آن قضیه حاجی شدن است. این اصلا موردی ندارد که برای حج مرخصی ویژه ای در نظر بگیرند. با منطق خودشان اگر میشود این مرخصی ها را داد باید سرشکن کرد بین همه کارگران و به مرخصی همه اضافه کرد. اینجا گفته شده که استفاده از مرخصی با توافق کارگر و کارفرما است. اینجا هم کارگر مجاز نیست که تعیین کند کی میخواید به مرخصی بروید! باید بروید با کارفرما توافق بکنید و اگر نشد یک بابانی را از شورای اسلامی پیدا بکنند تا وساطت بکنند! بنظر من همینکه کارگر تصمیمش را از چند وقت قبل اطلاع بدهد کافیهست. چون ممکن است گفته شود که تکلیف کارخانه باید روشن باشد. خوب بگوئید کارگر از دوماه قبل اطلاع بدهد که از فلان تاریخ به مرخصی میرود. یک نکته دیگر مساله مرخصی کمتر از یک روز است. من زیاد منظورشان را متوجه نمیشوم. بنظر میاید این کلکی است برای کم کردن مرخصی استحقاقی.

**مصطفی صابر:** در مورد ۴۴ ساعت کار و دو روز تعطیل در هفته نظرتان چیست؟

**منصور حکمت:** در مورد آن سوال ۴۴ ساعت در ۵ روز و دو روز تعطیل منم نظرم مثل حمید تقوایی است. فکر میکنم نباید اجازه داد خود روزکار کش پیدا کند چون این توجیهی میشود برای هزار و یک نوع اضافه کردن کار در شرایط دیگر. ۸ ساعت در روز هم بالاخره جای خودش را دارد، یا ۷ ساعت در روز در حالت ۳۵ ساعت در هفته. از هیچکدام از اینها نباید کوتاه آمد و نباید بین دو روز تعطیل و طول روز کار هیچ معامله ای کرد. نکته دیگری داشتم راجع به مرخصی استعلاجی. میگوید "با تانید سازمان تامین اجتماعی جزو سوابق کار محسوب میشود". سوال من این نیست که این جزو چی محسوب میشود. سوالم اینست که آن روز مرخصی قانونی محسوب میشود و حقوق میدهد یا نه و یا بالاخره آن را از ۳۰ روز مرخصی کم میکنند یا نه. درثاتی هرکسی، حتی رئیس جمهور مملکت، تا سرش درد گرفت دکترو نمیرود. میرود خانه اش و استراحت میکند. حدس میزند سرماخوردگی است یا میداند دردی قدیمی است که میاید و میرود. باید این در نظر گرفته شده باشد که کارگر ممکن است به دلیل مشکلات جسمی سر کار نیاید و بعدا توضیح بدهد. باید حد معینی تعیین شده باشد که بشود بدون گواهی پزشک و معاینه سر کار نیامد. یعنی کارگر بتواند به تشخیص خودش برای درمان بیماری های متداول لازم ببیند استراحت کند و سر کار نیاید، و تنها در صورت ادامه بیماری بیش از یکی دو روز موظف باشد تصدیق دکترو ارانه کند. و بعد تانید سازمان تامین اجتماعی قدری عجیب است. باید وارد دفتر و دستک و اداره بازی رژیم بشوی. من بعدا چطور بروم سازمان تامین اجتماعی را بدون اینکه گواهی پزشک داشته باشم راضی کنم که فلان چهارشنبه لیز خوردم و کمرم خیلی درد گرفت. یک کسی باید در دسترس باشد، دکترو محل و یا کارخانه، که ورقه مربوطه را فوراً صادر کند. این نوع مقررات مقدار زیادی دوندگی روی دوش کارگر میگذارد. خلاصه حرفم اینست: کارگر باید بتواند خودش راسا

تشخیص بدهد که حالش خوب نیست، کاری که همه آدمهای دنیا میکنند، و بعد اگر بیماری اش طولانی شد و به دکتر مراجعه کرد تصدیق دکتر فقط برای دوره بعد از آن فرضا ۴۸ ساعت اول لازم باشد. و ثابا این تصدیق دکتر در دسترس باشد و بشود بدون دوندگی آن را گرفت. یک مساله دیگر مرخصی عادت ماهانه برای زنان است که شاید بشود آن را در مبحث شرایط کار زنان بحث کرد. اما بهرحال مبحث مرخصی ها باید آن را هم در بر بگیرد.

## فصل نهم شرایط کار زنان

**مصطفی صابر:** با صحبت‌هایی که شد خوبست قدری راجع به این صحبت کنیم که در یک قانون کار چه حقوقی باید برای زنان کارگر منظور شده باشد. منصور حکمت شما بفرمائید.

**منصور حکمت:** من فکر میکنم نابرابری عینی زن و مرد در تولید، که ما انتظار داریم یک قانون کار در جهت از بین بردن آنها گام بردارد، مولفه های روشنی دارد. برخی ریشه های اجتماعی عمیقی دارند. برای مثال همانطور که ایرج آذرین در نشست قبل گفت زن و مرد در جامعه موجود از امکانات برابر برای کسب مهارت های یکسان و توانایی های مشابه برای فعالیت اقتصادی برخوردار نیستند. قانون کاری که بخواهد به زن و مرد برخوردی برابر داشته باشد باید به این پاسخ بدهد و نه اینکه آن را مسکوت بگذارد و صرفا اینجا و آنجا ماده ها و تبصره هایی را مطرح کند. یا برای مثال تعصبات جنسی ای که در جامعه وجود دارد حتی اگر قانونی روی کاغذ ایراد نداشته باشد در عمل قانون را به چیز دیگری تبدیل میکند و مانع اجرای مواد آن میشود. باز قانون کاری که کارگران نوشته باشند و هدف خود را این قرار داده باشد که برابری میان زن و مرد بوجود بیاورد باید در عمل جواب این تبعیضات را بدهد و سعی کند مانع تاثیر این تعصبات در برخورد به زنان بشود. و بالاخره در قبال زنان باید تبعیض مثبت را مطرح کرد. جامعه باید نیرو و انرژی صرف کند تا موانعی را که برای پیدا کردن موقعیت برابر در تولید در مقابل زنان هست از بین ببرد. برای مثال آموزش بیشتر، ایجاد تسهیلات بیشتر برای زنان و غیره. منتها همه اینها یعنی اینکه سرمایه را باید زیر فشار جریمه ها و شرط و شروط تعریف شده وادار کرد در این قالب عمل کند. وگرنه اگر همه این مواد وجود داشته باشد بدون آنکه ضمانت اجرایی آن هم موجود باشد، هر تسهیلاتی که در قانون به نفع زن وجود داشته باشد در بازار بعکس خودش تبدیل میشود. چون سرمایه دار فکر میکند که خوب اگر من بخواهم زن استخدام کنم باید فلان مقدار بیشتر پول بدهم، فلان مقدار به صندوق مخصوص آموزش زنان کارگر بریزم، باید برای دوران بارداری مرخصی با حقوق بدهم، و غیره و پس زن استخدام نمیکنم. اگر واقعا مراجعی وجود نداشته باشند که کارفرما و سرمایه دار را وادار کند که علیرغم همه این چیزهایی که به زعم او خلاف سودآوری اش عمل میکند، به زن عینا مانند مرد برخورد بکند، قانونی که نوشته شده عملا به تعارف هایی روی کاغذ و حتی به موانعی برای اشتغال بیشتر زنان در تولید و برابری عملی آنها تبدیل میشود. بنظر من آنچه این قانون کار به نفع زنان گفته از همان تعارف هاست. اینکه بالاخره رژیم اسلامی هنر کرده و بندی راجع به زنان نوشته ممکن است چشم کسی را بگیرد. اما ۵ - ۴ ماده ای که اینجا نوشته شده بهمین صورت، یعنی اینکه "ما معتقدیم زن باید به خانه برود، چون میبینید که کار کردنش چه دشواری هایی برای خودش و برای کارفرما دارد". این پیامی است که این مبحث چهارم، شرایط کار زنان، دارد به کارگر و کارفرما میدهد. به زن کارگر میگوید اگر بخواهی سر کار بیایی این مشکلات را خواهی داشت. در مجموع فکر میکنم بدون تبعیض مثبت به نفع زنان، بدون ایجاد امکانات برابر، بدون وجود ضمانت اجرایی برای جلوگیری از اینکه سرمایه دار پایش را از خط بیرون بگذارد و تضمین اینکه مستقل از اینکه فکر میکند سودآوری اش با استخدام زنان در صورت وجود تبعیض مثبت تناقض دارد، باز هم زنان را با شرایط مساوی استخدام کند، بدون این ملاحظات و تضمین ها، که خیلی وسیعتر از اینهاست و باید در کل جامعه اعمال بشود، نوشتن این چهارتا ماده یک قدم کسی را به برابری شغلی زن و مرد نزدیک نمیکند. برعکس به عکس خودش تبدیل میشود. در مورد خود این قانون فکر میکنم خیلی از موادش پوچ و بی ارزش است و آلترناتیو کارگری با آنچه اینجا نوشته شده کاملا فرق میکند.

**مصطفی صابر:** لطفا در مورد تبعیض مثبت بیشتر توضیح بدهید. مشخص تر و با ذکر مثال.

**منصور حکمت:** بنظر من باید مشوقه هایی برای استخدام زنان وجود داشته باشد. یعنی عواملی که واحدهای اقتصادی را تشویق میکند که زنان را استخدام کنند. جامعه باید از کیسه کارفرمایان هزینه های بیشتری را صرف آموزش زنان بکند. دوره های آموزشی و تخصصی که بطور ویژه ای هدفشان اینست که مهارت های لازم را برای شرکت بیشتر زنان در تولید به آنها بدهد. باید منابع زیادی صرف این بشود که موانعی را که سر راه زنان برای ورود به اشتغال اقتصادی هست بردارد. مثلا جامعه سنتا بچه داری را کار زنان قرار داده است. باید پول خرج کرد و این بارها را از روی دوش زنان برداشت. اگر

لازم است کارفرما برای اشتغال یک کارگر زن مقدار زیادی مایه بگذارد، باید بگذارد. این دلیل برای عدم استخدام زنان ابداء دلیل نمیشود که بگوید "آخر اگر بخواهم زن استخدام کنم باید واحد شیرخوارگاه بسازم". خوب باید بسازی.

**مصطفی صابری:** مرخصی دوران بارداری و زایمان و همینطور دو روز مرخصی در ماه برای عادت ماهانه باید به زنان داده بشود. اینها مساله ای است که اینجا باید بیشتر درمورد آنها صحبت بکنیم. نظر شما در این موارد چیست؟

**مصطفی صابری:** اضافه میکنم که حقوق مرخصی دوران بارداری خیلی از دستمزد متعارفی که کارگر میگیرد پائین تر است. فکر میکنم در حدود مزد ثابت باشد که حدود نصف دریافتی ها میشود. نکته دیگر اینکه همانطور که ناصر جاوید هم اشاره کرد مساله حفظ شغل بعد از زایمان و مرخصی دوران زایمان یک مشکل جدی زنان است و معمولاً باعث میشود که از این مرخصی هم استفاده نکنند.

**منصور حکمت:** من میخوام خیلی سریع روی این شش ماده ای که اینجا هست و کل محتوای این قانون را در مورد مساله زن تشکیل میدهند نکاتی را بگویم. در مورد آن بند انجام کارهای خطرناک بنظر من آدم عاقل شغل را آگهی میکند و هرکس را هم که آمد مصاحبه میکند و اگر تخصص و مهارت لازم را داشت به او میدهد دیگر. به کی میدهم و به کی نمیدهم ندارد. این همان برخورد پدرسالارانه است. ماده ۷۵ میگوید کار در شب به استثناء امور بهداشتی و درمانی و فرهنگی و نظایر آن برای کارگران زن ممنوع است. کار شب که باید بهرحال ممنوع باشد، اما هرچه فکر کردم علت استثناء کردن این رشته ها را برای اجازه دادن کار زنان در شب اینطور فهمیدم که اینجا یک عده پوروژای محترم کار میکنند. ظاهراً طرف این اعتماد اخلاقی را به کارگر صنعتی ندارد که زن و مرد کنار هم بتوانند کار کنند. ولی اگر آقای دکتر یا جناب مدیر آنجا حضور داشته باشد ایشان حاضر میشود زن شب آنجا کار کند. مشکلتش اینست که مبادا زن شب در کارخانه و واحد تولیدی کار کند و یا راننده شرکت واحد در شیفت شب باشد و هرچه. این بنظر من توهین به توان ده است. در موارد اختلاف هم که تشخیص با هیچ کس نیست بجز آن آقایی که به اسم وزارت کار آن بالا نشسته. مرخصی بچه دار شدن همانطور که رفقای دیگر گفتند خیلی کم است. علاوه بر اینکه مدتش باید خیلی بیشتر از این باشد، مرد باید موظف باشد حداقل معینی از این مرخصی را بگیرد. دوره ای که یک خانواده وارد مرحله بچه دار شدن میشود، دوره ای است که زن و مرد بدلیل شدت کار و خستگی از هم دور میشوند. تنها راه حفظ علقه ها و محبت ها و انسجام داخلی خانواده این است که فشار کاری که با تولد بچه بوجود میاید تقسیم بشود و این تجربه، تجربه بچه داری، مشترک باشد. اگر مرد را بگذارند که سر کار برود و زن شش ماه خانه باشد، گیریم هم که خستگی اش در رفته باشد، چیزهایی زیادی در مناسبات داخلی شان از دست رفته. بنظر من کارگران مرد باید از گرفتن این مرخصی و بعهده گرفتن امر بچه داری استقبال بکنند. چون این همبستگی دو کارگری را که با هم زندگی میکنند و تصمیم گرفته اند با هم بچه داشته باشند را تحکیم میکند. بنابراین باید قانون مردان را به استفاده از این مرخصی موظف کند و بعلاوه طول این مدت هم به اندازه کافی زیاد باشد که برایشان قابل استفاده باشد. یک مساله دیگر مرخصی های طولانی تر از این است. تا آنجا که من میدانم در کشورهای پیشرفته تر بعد از این دوره هم مرخصی های طولانی بدون حقوق قائل میشوند. یعنی اگر کسی مرخصی شش ماهه یا یکساله با حقوق برایش کافی نبود بتواند، به تشخیص خودش سه ماه دیگر هم بدون حقوق مرخصی بگیرد و از فرزندش مراقبت بکند. هزار و یک مشکل میتواند در یکسال اول برای نوزاد و خانواده اش پیش بیاید که اینها قابل پیش بینی نیست. تایید سازمان تامین اجتماعی برای تشخیص سابقه خدمت را من درست نفهمیدم. بالاخره کسی زانیده و خودش و بچه اش هم حی و حاضرند. سازمان تامین اجتماعی چی را میخواهد تایید کند؟ بعد حقوق مرخصی را "طبق مقررات تامین اجتماعی" میدهند. این دیگر اصلاً قابل قبول نیست. علاوه بر دوندگی اش، بقول شما میخواهند یک حقوق حداقلی را بدهند. اگر به آنکسی که رفته حاجی شده بدون تایید سازمان تامین اجتماعی حسابداری همان حقوق همیشگی اش را میدهد، در این امر مقدس بوجود آوردن یک انسان دیگر هم بطریق اولی هیچ نوع مانع تراشی سر حقوق نباید مطرح باشد. در مورد دادن کار سخت به زنان باردار میگوید پزشک سازمان تامین اجتماعی باید تشخیص بدهد. شما آمار کل پزشکان، و آنهم نه فقط پزشکان تامین اجتماعی، را در نظر بگیرید. به ازاء هر چند هزار نفر یک پزشک در ایران وجود دارد؟ این را به این ماده اضافه کنید. آنوقت این ماده یعنی کسک. یعنی کارفرما هر نوع کاری میخواهد به زن باردار بدهد و تا تو بروی دست بدامن پزشک سازمان تامین اجتماعی بشوی که معلوم نیست کجا باید گیرش بیاوری، و ایشان بیاید آن کار را ببیند و تشخیص خودش را بدهد، مدتی طولانی میگردد. این یعنی این ماده فقط یک کلک است و صرفاً میخواهد ظاهری متمدن به قانون بدهد. در مورد مهد کودک ها و غیره هم من کاملاً معتقدم که باید از مساله زن کلاً جدا بشود. و بخصوص موافق ناصر جاوید هستم که این تسهیلات باید در مقیاس جامعه و در سطح محلی بوجود بیاید. بچه در مملکت دنیا میاید و باید برایش مهد کودک وجود داشته باشد و این به مساله کار زنان مربوط نمیشود. هیچ حسنی هم ندارد که کارگر بچه اش را بغل کند و همان ساعت هفت صبح که دنبالش میانند، بیاورد و در یک گوشه ای و خدا میداند در چه سر و صدایی و چه هوایی و با چه درجه نظارت بیاندازد و

بعد برود و فوئش اینست که میتواند بیاید به او شیر بدهد. بنظر من این تسهیلات باید در سطح محلی تامین بشود. بهرحال مجموع اینها را که نگاه میکنید بنظر من شوخی است و بیش از هر چیز به کارگران زن توهین کرده است.

من فقط میخواستم یک نکته را اضافه بکنم و آنهم مساله بازرسی و کنترل مواد مربوط به زنان در قانون کار است و مرجعی که موارد نقض این قانون را کنترل میکند بنظر من بدون این باقی حرفها پوچ از آب در میاید باید مرجعی وجود داشته باشد که خیلی سریع توسط کارگران و بویژه کارگران زن قابل دسترسی باشد و بسرعت در موارد نقض حقوق زنان اقدام میکند برای مثال اگر کسی کاری به زن باردار بدهد که برای سلامت مادر و جنین زیان دارد، باید بشود در ظرف چند ساعت و به مجرد شکایت با اختیارات کافی دخالت کند و جلوی کارفرما را بگیرد همینطور با توجه به تعصباتی که گفتم وجود دارد باید مرجعی وجود داشته باشد که صحت روش استخدامی کارفرمایان را کنترل میکند مرجعی باید وجود داشته باشد که مجازاتهای سنگینی را برای این نوع تخطی ها از قانون تعیین میکند اگر چنین مرجعی و چنین ضمانت اجرایی ای وجود نداشته باشد بنظر من اعلام نیت ها و غیره در یک قانون فایده زیادی ندارد.

## فصل دهم

### امنیت شغلی و اخراج

**مصطفی صابر:** بحث میزگرد قانون کار را با مبحث اخراج ادامه میدهم. اهمیت مساله اخراج نیازی به توضیح ندارد. در عین حال شوراهای اسلامی و خانه کارگر هم تبلیغات زیادی حول این مساله راه انداخته اند که گویا لایحه قانون کار جمهوری اسلامی با حذف ماده ۳۳ قانون کار قبلی مساله اخراج را از حالت قبل که کارفرما هر وقت میخواست میتواند کارگر را اخراج کند در آورده است. یکی از مهمترین شاخصهای هر قانون کار این است که کارگر بر طبق آن از چه امنیت شغلی برخوردار میشود و طبعا اصلی ترین ملاک در این مورد هم همان مساله اخراج و بیکارسازی ها و قدرت عمل کارفرما در این عرصه است. در قانون کار جمهوری اسلامی ماده ۲۷ تحت عنوان فسخ قرارداد از اخراج صحبت میکند. و ماده ۱۶۶ زیر فصل مراجع حل اختلاف اسم اخراج را صریحا میبرد. همینطور جاهای دیگر هم هست. مواد زیادی وجود دارد که امکان بیکارسازی های دسته جمعی را باز میگذارد. مثل تعطیل کارگاه به بهانه های مختلف و غیره. شما لطفا بگویند که در مجموع از نقطه نظر امنیت شغلی کارگر چه ارزیابی ای از طرح موجود قانون کار رژیم دارید. شما فکر میکنید در قانون کار کارگران در قبال اخراج باید چه خواستی داشته باشند؟

با توجه به اینکه اساس سرمایه داری در قدرت عمل کارفرما در کم و زیاد کردن عوامل تولید قرار دارد. مثلا استخدام بیشتر و یا برعکس کاهش نیروی کار و استفاده بیشتر از ماشین آلات و غیره. به این عامل باید ورشکستگی بنگاه ها و نظایر این را هم اضافه کرد، خواست ممنوعیت اخراج و بیکارسازی چقدر در جامعه فعلی امکان پیاده شدن دارد و چقدر میتواند یک خواست قابل تحقق از طرف کارگران باشد؟

**منصور حکمت:** اجازه بدهید یک دقیقه به سوال قبلی در مورد امنیت شغلی برگردم. من فکر میکنم اگر کمی تکیه بدهیم و به این مساله از یک فاصله ای نگاه بکنیم، خیلی راحت میبینیم که امنیت شغلی کارگر مثل امنیت سرمایه دار برای او میماند. قوانین و مواد و تبصره های گوناگون در کشورهای مختلف هست که مانع میشود یک نفر بیاید و دلخواه کارخانه و خانه و زمین و تجهیزات کسی را از او بگیرد. هزار و یک جور دادگاه هست، و کلابج دولت ها و آنهم در شرایط خاصی، کسی امکان مصادره کردن سرمایه دیگری را پیدا نمیکند. در کشورهای سرمایه داری که در یک وضعیت نرمال تولیدی قرار دارند اصلا چنین امکانی وجود ندارد. یعنی نمیشود رفت و سرمایه کسی را گرفت و گفت این مال تو نیست. کار برای کارگر معادل همین است. یعنی کار کردن روش امرار معاش کارگر در جامعه است. گرفتن کار از کارگر یعنی محروم کردنش از امکان فراهم کردن معاشش. بنابراین این بنظر من باید غیرقانونی باشد. بطور کلی این حالت که من کارگرم و لی کاری برابم نیست باید غیرقانونی تلقی بشود، اعم از اینکه کارگری را اخراج کرده باشند و یا اینکه بخواهد کار کند و کار برایش نباشد. کسی که دارد کارگری را اخراج میکند فقط این را نمیگوید که لطفا اینجا کار نکن، بلکه دارد میگوید که تو حق تامین زندگی ات را نداری. حق امرار معاش نداری. این بنظر من باید غیرقانونی باشد. امنیت شغلی کارگر یعنی اینکه به صرف اینکه آماده به کار است زندگی اش تامین باشد. تا آنجا که به اخراج مربوط میشود فکر میکنم بنابراین ممنوعیت اخراج بعنوان تضمین یک حق پایه ای انسانی کارگر باید جزو هر قانونی باشد. در این ماده ۲۷ که دست طرف برای اخراج کاملا باز است. مقوله و وظایف محوله تفسیر بردار است. هر روز ممکن است یک کاری بسپرد. یکجای دیگر در بحث قرارداد کار میگوید که موضوع کار تعریف شده است. اگر مرضی نبود اینجا هم میتوانند اقل بنویسند "هرگاه کارگر در انجام موضوع قرارداد قصور ورزید...". وگرنه وظایف محوله یعنی اینکه کارفرما میتواند هر روز کارگری را صدا کند و کاری به او بسپرد و او نخواهد آن را انجام بدهد. آئین نامه انضباطی هم همینطور تفسیر بردار است. در کل این یعنی بطور سر بسته

گفتن اینکه کارفرمایان محترم حق اخراج کارگران را دارند مشروط بر اینکه بهانه شان جور باشد و کتبی باشد. راجع به آن سوالی که میگویند سرمایه داری بالاخره به کم و زیاد کردن عوامل تولید نیاز دارد و غیره ناصر جاوید جواب داد. اگر جامعه سرمایه داری بیاید و این حرف را رسماً یکجایی بنویسد، علیه اش انقلاب میشود. اگر سرمایه بیاید بگوید من با این جامعه هر کاری بخواهم میکنم، اگر بخواهم شما را بکار میبرم و اگر بخواهم بیکار میکنم، تو مثل زمین و ماشین آلات خودم هستی، خوب مردم علیه اش انقلاب میکنند. هنر سرمایه داری اینست که ادعا میکند این یک **جامعه** است، تقسیم کار و حساب و کتابی در آن برقرار است و هرکس نقشی برعهده گرفته است. و دقیقاً اینجاست که باید یقه اش را گرفت و وادارش کرد پای این حرفش بایستد. اگر میخواهند ظاهری از یک جامعه مدنی به نظام موجود بدهند آنوقت باید گفت که خوب کارگر انسان است. پس و پیش کردن ماشین آلات امری است مربوط به مدیریت تولید. اما بیکار کردن کارگر امری است فراتر. بحث من اینست که واضح است باید بشود تکنیک جدید را آورد و کارخانه ای که امسال ۳۰۰۰ کارگر دارد دهسال بعد این تعداد کارگر لازم ندارد. ولی این مساله کارفرما است. این باید برای کارگر تضمین شده باشد که هر قدر تکنیک تغییر میکند، کارگر بعنوان یک انسان و بعنوان بخشی از جامعه سطح زندگی اش افت نمیکند. خوب شما میخواهید تکنیک جدید بکار ببرید، که حتما مولدتر و سودآورتر هم هست، و ۱۵۰۰ کارگر برای برآه انداختن آن کافیتست، باید برای بقیه دوره گذاشت، تخصصشان را تغییر داد، برای کل این دوره حقوقشان را به آنها داد، و واحدهای جدید ایجاد کرد که همه در جامعه مشغول کار باشند...

بهرحال سوالی که هست اینست که مساله تغییر و تبدیل در نحوه سرمایه گذاری، کارکرد بنگاه ها، طول و عرضشان، سطح اشتغالی که ایجاد میکنند و غیره نباید هیچ تاثیری روی این طرف و تامین شغلی کارگر بگذارد. یک جمله بنظر من همه چیز را خلاصه میکند. آقا جان کسی که در این جامعه دنیا آمده باید زندگی کند و این جامعه اگر مدعی است که انسانها شهروند جامعه اند و میتوانند در این نظام تامین بشوند، باید به این ادعا جامه عمل بپوشد. این ادعا را دارد و بهمین دلیل توانسته است روی پای خود بایستد و به بقاء خود ادامه بدهد. اگر این ادعا را ندارد که گفتیم برای همه معلوم میشود باید برش انداخت. کسی که در جامعه گفت من آماده به کارم، از همان ساعت باید مثل یک آدم شاغل به او برخورد بشود و موقعیتش تضمین بشود. امنیت شغلی معنی اش این نیست که من حتما باید سر آن دستگاه که بودم بایستم. امنیت شغلی یعنی هر نوسانی در بازار، در قیمت ها، تولید، سرمایه گذاری ها و غیره تاثیری در زندگی و رفاه آدمی که کنترل خاصی روی آن نوسانات ندارد نداشته باشد. کارگر در چنین موقعیتی است.

**مصطفی صابر:** اجازه بدهید سوال را به نحو دیگری مطرح کنم. بما میگویند شما می گویند ممنوعیت اخراج، خیر یک قرارداد آزاده هست بین کارگر و کارفرما و کارفرما مجاز است هرکسی را میخواهد به استخدام بگیرد یا نگیرد و این قانون سرمایه داری است.

**منصور حکمت:** این را میگویند؟ ببینید قانون سرمایه داری حتی به روایت خود او شروع جامعه نیست. بدوا طرف میگوید که جامعه ای هست و آدمها در آن زندگی میکنند و قوانین اقتصادی این جامعه سرمایه داری است. تازه ما میگوئیم کارگر این قوانین را اصلاً نباید بپذیرد. ولی فرض کنیم چهارچوب سرمایه داری را پذیرفته ایم، از خصلت اجتماعی زندگی انسان که صرفنظر نکرده ایم. وجود جامعه یعنی انسانها در روابطی دنیا میابند، زندگی میکنند، و عمرشان را طی میکنند. اگر بگویند سرمایه داری زیر جامعه بودن ما زده است، دیگر جامعه ای درکار نیست، هرکه را خواستیم پرت میکنیم بیرون، آنوقت من میگویم خوب این بهترین دلیل است برای اینکه اگر بناست بشر باقی بماند، اگر بناست بشر اجتماعی زندگی کند، باید سرمایه داری را بر انداخت. آنچه گفتید حرف آنها هست. این قانون حرکت این جامعه هست. با وجود دائمی ارتش بیکاران، با بیکار کردن مستمر کارگران، با وجود دائمی فقر، سرمایه داری نشان میدهد که همین قانون دارد عمل میکند. اما وقتی ما داریم در سطح قانون کار حرف میزنیم، مطرح کردن استدلالی که گفتید از طرف سرمایه دار یعنی دادن رای محکومیت سرمایه داری توسط خود او. بحث ما اینست که شرط اساسی رضایت دادن حتی کوتاه مدت به نظامی که برقرار است توسط ما اینست که مواضع ابتدایی جامعه بشری زیر سوال نرود. اگر بشر نمیتواند در این جامعه از این تضمین برخوردار باشد که زندگی اش را در رفاه و امنیت بسر ببرد باید این جامعه را تغییر داد دیگر.

**مصطفی صابر:** بیکارسازی چطور؟

**منصور حکمت:** در مورد چند نکته میخواستم صحبت کنم. بیکارسازی و اخراج در سطح حقوقی و آئین نامه ها و غیره تفاوت دارد. من این را میپذیرم. منتها پشت هر دوی اینها یک واقعیت اقتصادی - سیاسی و اجتماعی اساسی هست و آن اینست که کارگر نسبت به موقعیت خودش در جامعه هیچ کنترلی ندارد. این سرمایه دار است که میتواند چه بدلائل اقتصادی و چه بدلائل تنبیهی راجع به زندگی او تصمیم بگیرد. کارگر جای خودش را در جامعه تعیین نمیکند. جایش را تعیین کرده



اند. سرمایه برایش تعیین کرده است. به این معنی هردوی اینها باید مورد اعتراض کارگر قرار بگیرد. تنبیهی هم که میگوید بخاطر اینست که کارگر خوب برایش کار نمیکند و یا شاخی شده و مزاحم کارش شده است. هردوی اینها یعنی اینکه سرمایه دار میگوید شیشه عمر تو دست من است. اگر صرف میکرد و خواستم ۵۰۰ نفرتان را بیرون میکنم و اگر خواستم تو یک نفر را بیرون میکنم که بقیه را به اعتصاب نکشانی و یا چون هر روز نیم ساعت دیر میایی. همه این حالات یعنی اینکه کارگر نمیتواند بگوید که من چطور کار میکنم و آن روزی که تصمیم میگیرد کار کند بتواند. یک نیروی دیگر در جامعه تصمیم میگیرد. کارگر زانده سرمایه است. یعنی سرمایه هر وقت بخواهد میتواند تنش را بجنبتاند و تعدادی کارگر را که به او چسبیده اند را پرت کند و زندگی شان را زیر سوال ببرد. به این معنی من فکر میکنم هردوی این اشکال باید جواب بگیرد فرقی اینست که در مورد اخراج همانطور که اینجا گفته شد میشود راحت ممنوعش کرد. گفت شما هیچ حق اخراج ندارید. هر مساله ای هست را ببرید دادگاه عمومی. اگر کسی در محیط کارخانه هم جرمی مرتکب شد، قضاوتش با دادگاه است. وقتی تنبیه عمومی اش را گذراند برمیگردد سر کارش در کارخانه. در مورد بیکارسازی هم گفتیم که هر اتفاقی در رابطه با سود و زیان و تکنیک و غیره میافتد، کارگر دقیقاً از آنجا که هیچ کنترل خاصی نمیتوانسته است داشته باشد، ایجاد این کارخانه معین در این جای معین و با این اعتبارات معین و محل تامین مواد اولیه و غیره به تصمیم او نبوده، مسئول عاقبت اقدامات سرمایه دار نیست. هرکاری بوده ایشان برای خودش کرده و الان هم باید توانش را پس بدهد. واضح است یک کارفرمای منفرد نمیتواند این را تضمین کند و بگوید عیب ندارد کارخانه من بسته شد و برای همه تان کار گیر میاورم. ولی آخر این سرمایه دارها جمع شده اند و یک دولت تشکیل داده اند. از مردم هم مالیات میگیرند و از سود خودشان هم در خزانه این دولت میگذارند. کاری که باید بکنند اینست که دولتشان تضمین کند که کسانی که در جامعه برای اینها کار میکنند تامین باشند. منتهی از این تناقضی که مطرح شد، همانطور که ایرج آذرین گفت، استدلالی به نفع سوسیالیسم و انقلاب کارگری درمیاید. ببینید یک جامعه ای هست که در آن رشد تکنیک با زندگی من و شما تناقض دارد. جامعه ای که سود بردن طرف با تامین رفاه من و شما تناقض دارد. هرچقدر تجدید تعریف تقسیم کار اجتماعی و تولید کالاها جدید با زندگی بخشی از ما تناقض دارد. خوب این نظام را باید برچید دیگر. این استدلالی است به نفع حرکت سوسیالیستی کارگر. زیرا این جامعه به این ترتیب نمیتواند اداره بشود. این استدلال قدیمی مارکسیستها و سوسیالیستهاست که این نظام با رفع نیازهای بشری تناقض دارد و باید برچیده شود. من میخواهم مثال جنبش اتحادیه ای را بزنم. اگر این استدلال سوسیالیستی را کنار بگذاریم کارگر ممکن است به مواضع بدی بیافتد. برای مثال صنعت چاپ در همین ۲۰ سال اخیر پیشرفتهای سریعی کرده است. از یک صنعت کاربر تبدیل به رشته ای شده که به شدت کامپیوتریزه است و نیروی کار خیلی کمی احتیاج دارد. کارگر چاپ تمام مدت برای شغلش جنگیده، در صورتیکه جامعه بهر حال این تکنیک را میآورد و هیچ راهی نیست. اگر تو بنشین و بگویی که تامین شغلی من یعنی اینکه در همین کارخانه سر کار خودم بمانم، بخاطر حذف شدن آن کار از نظر تکنیکی بازنده ای. این را در جنبش کارگران چاپ انگلستان دیدیم. همینطور در جنبش معدنچیان انگلستان که مبارزه کردند برای اینکه معدن خود را باز نگهدارند. کارفرما خواه ناخواه میتواند آنجا را ببندد و شهرهایی را که محل زندگی معدنچیان است را به ورشکستگی بکشاند. این موضع به این ترتیب برای کارگر قابل دوام نیست. کارگر باید برود به این موضع که استدلالی به نفع سوسیالیسم به میدان بیاورد و کل اختیارات اجتماعی را برای کارگر بخواهد. یعنی بخواهد که کارگر در موضع اداره جامعه قرار بگیرد. از این گذشته حتی در چهارچوب جامعه سرمایه داری امنیت شغلی را و رای کارخانه و و رای شغل جستجو بکند. یکی از شاخص ها اینجا بیمه بیکاری است. اما شاخص های دیگر اشکال دیگر اشتغال و پانین آوردن ساعت کار و غیره است. همه اینها یعنی اینکه اگر کارگر بخواهد به مساله بیکارسازی و اخراج واقعا پاسخ بدهد باید دست ببرد به جامعه، به دولت، و به حکومت. چون ما خواستهایمان را طرح میکنیم، اما در تحلیل نهایی آنها ممکن است بگویند صرف نمیکند و ارتششان را به خیابان بیاورند. همه اینها یعنی اینکه اگر کارگر بخواهد از این مخمصه که مهم ترین اهرم فشار طبقه سرمایه دار روی کارگر است، یعنی بیکار کردنش و زندگی اش را گرو گرفتن، خلاص بشود باید علیه آن انقلاب بکند. فقط این پاسخ نهایی کارگر به اخراج و بیکارسازی است. باید علیه سرمایه دار انقلاب کرد و آن کنترلی را که به او اجازه میدهد کارگر را اینطرف و آنطرف بیاندازد و در مورد سرنوشتش تصمیم بگیرد، از دستش درآورد.

**مصطفی صابر:** نظرتان در مورد شعار اخراج در صلاحیت مجمع عمومی است چیست؟ این را توضیح بدهم که لااقل رفقا ناصر جاوید و رضا مقدم معتقدند که نباید هیچ مرجعی را برای تعیین اخراج معلوم کرد بلکه اخراج باید ممنوع باشد و قانون باید همین را تذکر بدهد. نظر شما چیست؟

آیا با این صحبت ها بنظر شما شعار اخراج در صلاحیت مجمع عمومی را الان دیگر نباید بگوئیم؟

**منصور حکمت:** شعار اخراج در صلاحیت مجمع عمومی است علاوه برآن چیزی که رضا مقدم گفت یک پایه دیگر هم داشت و آن این بود که مساله اخراج عوامل ساواک و رژیم سلطنتی در کارخانه ها در اوان انقلاب خیلی مطرح بود. هم جمهوری اسلامی میخواست کارگر مبارز را اخراج کند و هم کارگر مبارز میخواست رژیم سابق را اخراج کند. این شعاریک مقدار

داشت این را تعیین میکرد که کی باید اخراج شود. نه اینکه مرجع تشخیص اخراج کیست. من فکر میکنم هنوز مجمع عمومی کارخانه حق دارد هرکسی را از کارخانه بیرون کند. بحث سر اینست که آیا در قانون کار باید بند اخراج داشت یا نه، و نه اینکه مجمع عمومی کارگران، بعنوان عالیترین مرجع آن جغرافیای سیاسی و اقتصادی که به آن میگوینم کارخانه، چه حقوقی دارد. این بحث دیگری است. بنظر من مجمع عمومی کارخانه خیلی کارها میتواند بکند که در قانون ممکن است نباشد و خیلی کارها میتواند بکند که در سطح صوری با هزار و یک قانونی که از مجلس گذشته تناقض داشته باشد. من این را قانون اساسی مملکت میدانم که مجمع عمومی کارخانه چکار دارد میکند. در مورد اخراج به این شکل متعارفی که داریم از آن حرف میزنیم، یعنی اخراج توسط کارفرما که آن شعار هم در برابر این است، این را میخواهم بگویم: فرض کارفرما اینست و از نظر او فرض درستی هم هست که من که دارم به یک عده زور میگویم. اینها حتما نمیخواهند کار کنند، حتما حوصله ندارند، حتما از زیر کار درمیروند، حتما دارند به من کسک میزنند. طرف با این فرض به کارخانه میاید که عده ای را به زور آورده است و در نتیجه آنها مدام میخواهند از یک چیزهای مقرر شانه خالی کنند. وقتی کارفرما شدت کار را زیاد میکند، آنها میخواهند کم کاری کنند، یا بی انضباطی کند و غیره. از نظر او اخراج ابزاری است برای جلوگیری از این. اما اگر این فرض را برداریم، یعنی فکر کنیم که کارگر مرض که ندارد، آنوقت چرا باید بطور مکرر زیر وظایف محوله بزند؟ خوب صبح آمده کارخانه که کارش را بکند دیگر. اگر این وظایف محوله یک عیبی دارد باید فکری راجع به آن کرد. وگرنه کارگر دیوانه نیست که بلند بشود و از خانه اش بیاید سر کار و بعد شروع کند مست بازی دربیاید و بیخودی به این و آن بد و بیراه بگوید و یا ابزار را خراب بکند و غیره. کارگر آمده کارش را بکند و اگر این کار یک شتاب قابل قبولی دارد، اگر این مقررات آزادمنشانه و متمدن است، آنوقت آدم میروند کارش را میکنند دیگر. یعنی این فرض که کسی ممکن است مدام در کارخانه مشکل ایجاد بکند که حتی ما همکارانش در کارخانه از دستش کلافه بشویم و ندانیم چکارش کنیم و غیره، این فرض را باید انداخت دور. آدمهای متمدن آمده اند در یک محیط متمدن (این فرض ماست) کار بکنند و دلیلی نیست که اینها بیهوده مزاحمت درست کنند. اگر یک حالت استثنائی پیش آمد، آن حالت استثنائی را دیگر در قانون نمینویسند. در غیر اینصورت مثل فقه اسلامی میشود. اگر زلزله آمد و شما روزه بودی و از جانی پرت شدی و داخل بار مواد غذایی افتادی و چیزی را سهوا قورت دادی چه میشود! ما توضیح المسائل کارخانه را که نمیخواهیم بنویسیم. ما میخواهیم مقررات آن را بنویسیم. بنابراین بندی بعنوان اخراج احتیاج نداریم. اگر کسی بسرش زد و هر روز که آمد شروع کرد به اذیت کردن دیگران و اصلا پشت دستگاه نرفت و هزار و یک اخلاص پیش آورد، خوب مجمع عمومی کارخانه مال همین موقع است. که بیاید و بقول رضا بگوید کار دسته جمعی داریم میکنیم و اگر اخلاص کنی نمیتوانیم با هم کار کنیم. بنابراین گرفتن کار یک نفر از او و عذرش را خواستن و بردنش به یک واحد دیگر، اینها همه جزو اختیارات مجمع عمومی است. شاید اخراج لغتی است که هنوز بوی کارفرمایی میدهد. وگرنه یک تیم میتواند یک نفر را از تیم کنار بگذارد و بگوید شما امروز بازی نکن. یک نکته دیگر هم در این رابطه میخواهم بگویم. بنظر من همه اینها یعنی اینکه قانون کار نمیتواند بدون تعهد دولت قانون کار تکمیلی باشد. تعهد دولت این وسط چیست؟ نسبت به تامین معاش کسانی که مساله شان با کارفرمای بنگاه خودشان حل نمیشود. اینجا همه اش صحبت حل اختلاف است. خوب اینجا رایی صادر میشود که یا این مقصر است و یا آن یکی. در این حالت که کارفرما میگوید صرف نمیکند و باید این واحد را ببندم تعهد دولت چیست؟ بنظر من دولت موظف است که بعنوان اراده دسته جمعی کارفرمایان از قول تمام کارفرمایان تعهدات اساسی در قبال طبقه کارگر بسپارد که تمام بحث تامین معاش کارگر و جلوگیری از کاهش رفاهش در شرایط ورشکستگی این یا آن کارگاه به این مساله برمیگردد.

## فصل یازدهم

### بیمه بیکاری

**مصطفی صابر:** منصور حکمت، وقتی کارگران بیمه بیکاری را مطالبه میکنند، بورژواها همیشه در مقابل اینطور استدلال میکنند که اگر بیمه بیکاری پرداخت بشود و مکفی باشد و دسترسی به آن آسان باشد آنوقت بیکارگی و تن پروری بالا میرود و خیلی ها کار نمیکند و امثالهم. و دقیقا با همین نوع استدلال است که مثلا در قانون بیمه بیکاری خود جمهوری اسلامی هم میایند و میگویند فرضا آنها که "از سال ۶۵ علیرغم میل خودشان و با فشار و اجبار اخراج شده و خسارت اخراج هم نگرفته اند" بیمه بیکاری شامل اینها میشود که تازه برای مدت ۶ ماه یا یکسال است و مبلغش هم بسیار کم است. شما در مقابل این استدلال چه میگویند؟

**منصور حکمت:** اینها قضاوتی است در مورد شخصیت کارگر. این حرفها یعنی دارند به کارگر دشنام میدهند. میگویند اگر مجبورت نکنیم که بخاطر نان شبست بدوی، در خانه مینشینی و خودت را باد میزنی. تو علاقه ای به شرکت در فعالیت اجتماعی نداری، علاقه ای به ساختن چیزی و انجام کار مثبتی نداری. من میگویم امتحانش ساده است. دو سال بیمه بیکاری مکفی به همه بدهند ببینیم اینطور میشود یا نه. نسیه که نمیشود ادعا کرد. منم خیلی ساده میگویم اینطور نیست. همین.

تخطئه کردن یک بخش عظیم جامعه بهمین سادگی نمیتواند توجیهی برای ندادن بیمه بیکاری باشد. بیمه را بدهید و بعد اگر کسی کار نکرد فکری برای ایجاد انگیزه برای کار کردن بکنید. که آنهم یعنی اینکه محیط کار جای خیلی سالم و دلچسپی برای فعالیت خلاق و مولد باشد.

اجازه بدهید یک نکته را اضافه بکنم. این استدلالها تبلیغات است. وقتی فرضا شوهر ملکه انگلستان بیمه بگیران را مفتخور میخواند، که خودش معلوم نیست موجب کلائش را بابت چه کاری میگیرد، یا فلان آخوند یا فلان سرمایه دار که خصلت اجتماعی خودشان بیکارگی است، به طبقه ای که در همان مقطع دارد بار تولید اجتماعی را بدوش میکشد میگوید اگر من همان حد نازل آسایش را برای تو تضمین بکنم آنوقت دیگر کار نمیکنی، این دیگر تبلیغات صرف است. من میگویم بیمه بیکاری ربطی به این ندارد که کارگر چه کاری برای تو میکند. بیمه بیکاری حق هر آدمی است که بدنیا میاید و به سن کار میرسد و بالاخره باید جامعه آسایش او را تامین کند. یا این جامعه میتواند او را در فعالیت تولیدی شرکت بدهد و یا نمیتواند، بهرحال باید آسایش او را تامین کند. من که به سن ۱۸ سالگی میرسم مسئول این نیستم که شما دنیا را چطور چیده اید، و آیا در گوشه ای جایی و ابزاری برای کار من گذاشته اید یا نه. اگر نمیتوانید باید تاوان آن را بدهید و آن این است آدمهایی که در جامعه شما بدنیا میایند باید از رفاه و آسایش برخوردار باشند. با کار یا بی کار. بنظر من تمام این استدلال بدبینی سرمایه و بدبینی بورژوا به ذات بشر را نشان میدهد. فرض میکند که تمام تولید و خلاقیت جامعه بشری ناشی از زورگویی و فشار طبقات بالاست. فکر میکند که بشر خود بخود مخرب است و میخواهد خود و جامعه را تلف کند. اتفاقا عکس این درست است. بمجرد اینکه این فشارها از بین برود، به مجرد اینکه دیگر طبقه حاکمه ای در جامعه نباشد، آنوقت تازه خلاقیت انسانها شکوفا میشود و تازه آنوقت است که ما ظرفیت های واقعی انسانها را برای انجام کار مفید و سودمند بحال جامعه را می بینیم.

فقط میخواستم اضافه کنم که یک تاثیر جانبی چنین تبلیغاتی میتواند احساس شرمی باشد که ممکن است خود کارگر نسبت به بیمه بیکاری گرفتن پیدا کند. ممکن است فکر کند این خجالت آور است که من کار نکنم و بیمه بیکاری بگیرم. همانطور که حمید تقوایی گفت کسی بیمه بیکاری را میگیرد که می رود و به یک دفتری میگوید من آماده ام کار بکنم. آدرس را بدهید بروم سر کار. این آنها هستند که نمیتوانند به کسی کار معرفی بکنند. به این دلیل کارگر باید بیمه بیکاری را عمیقا حق خودش بداند. این نه صدقه کسی است و نه ارفاقی که جامعه کرده. این وظیفه جامعه است و بخشی از تولید اجتماعی همان طبقه است که دارد در اختیار او قرار میگیرد. به این معنی فکر میکنم این استدلال اساسش بر مالکیت بورژوایی است. میگوید اگر کار نکنی حق زندگی نداری و اگر کار نکنی باید خجالت بکشی، اما این را نمیگوید که من هستم که جلوی کار کردن تو را گرفته ام. همانطور که رضا مقدم گفت، ابزار تولید آنجاست، زمین و وسائل تولید و غیره هم هست. علت اینکه من نمیتوانم با آن کار بکنم اینست که مال یک کسی است. اگر مال کس خاصی نباشد خوب منم میروم آنجا با عده ای که مشغول کارند کار میکنم. میگویم منم آدم کمک. حالا میتوانید کمی کمتر کار کنید و بیشتر استراحت کنید. طرف کنترل و انحصار ابزار تولید را دارد و من با دست خالی نمیتوانم کار کنم. اگر ماشین آلات، زمین و تجهیزاتی که بشر با آنها کار انجام میدهد زیر کنترل جمعی مردم و در اختیار جامعه باشد خوب منم میروم به عده ای که دارند با آن کار میکنند. میپویندم.

**مصطفی صابر:** خیلی متشکر. منتهی ممکن است یک استدلال دیگر هنوز بکنند و بگویند خودکارگران و کمونیست ها بالاخره اگر سر کار بیایند میگویند همه باید کار بکنند. بورژوا ممکن است بما بگوید که من برای اینکه همه کار بکنند این مکانیسم را میگذارم که آدم بیکار زندگی اش بدتر از شاغل باشد. حتی در کشورهای اروپایی هم که میگویند کارگران بیمه بیکاری را گرفته اند همین وضع هست. یعنی بیمه بیکاری خیلی کمتر از مزد معمول است و شرایط گرفتن آن سخت است. در مقابل این چه میگویند؟

**منصور حکمت:** ببینید، اولاً بورژوا نمیگوید همه باید کار بکنند. میگوید همه باید برای سرمایه کار بکنند آنهم بشرطی که من بخواهم به آنها کار بدهم. همه بیکارانی که ما در طول این بحثها از آنها صحبت کردیم دارند کار میکنند. کسی که خانه داری میکند و از بچه خودش مراقبت میکند و کسی که بدرد کس دیگری میرسد بهرحال دارد صبح تا شب کار مفید انجام میدهد. اما کاری که سرمایه به آن میگوید کار، آن کاری است که به سود سرمایه اضافه بکنند. یکی از اساسی ترین خصوصیات یک جامعه سوسیالیستی این است که کار مفید انسانها را به رسمیت میشناسد، بعنوان کار اجتماعی، کاری که به جامعه خیر میرساند. بحث "همه باید کار بکنند" سوسیالیستها بحثی در مورد بیکاره های جامعه است. کسانی که به اعتبار چنگ انداختن روی وسائل تولید و دارایی های جامعه و منحصر کردن آنها بخودشان دارند زندگی میکنند. حال این وسائل میتواند پول باشد، ماشین آلات باشد، زمین باشد و غیره. اینها را به تملک خودش در آورده و بر مبنای مالکیت و کنترل این وسائل بخشی از تولید را بخودش اختصاص میدهد. جامعه کمونیستی جامعه ای است که کارفرما و ارباب کارنکن



و کشیش و آخوند و ارتشی و بیکاره بطور کلی ندارد. هرکسی باید بیاید و در ساختن جامعه شرکت بکند. یک مساله دیگر بر سر خود مقوله کار است. بورژوازی اسم خلاقیت را میگذارد کار برای اینکه در واقع آن را تبدیل کرده به صرف انرژی برای ایجاد چیزی که نسبت به خود آدم تولید کننده بیگانه و از او جد است. کار کردن شده صرف انرژی برای کس دیگر. اگر بشر امروز تمدنی دارد برای این است که قدرت خلاقیت خود را بروز داده است. درست است که جامعه سرمایه داری و بورژوازی میاید و، هرچند بشکلی ناقص و مسخ شده، بهرحال بخشی از خلاقیت انسانها را سازمان میدهد. اما خود این نشان میدهد که اگر واقعا جامعه سرمایه داری نباشد بشر چه توانایی عظیمی برای متحول کردن زندگی خودش دارد. جامعه سوسیالیستی تماما برسر ربط دادن توانایی ها و خلاقیت های انسانها به هم است به نحوی که نیازهای انسانها برآورده بشود. فکر نمیکنم دیگر آنجا به آن بگوینم "کار". نمیگوینم فلانی آمد "کار" کرد. به این معنی که یک کاری را مدام انجام داد تا ساعت معینی فرا رسید و وقت کارش تمام شد. در جامعه کمونیستی بلند میشود میروند یک کار مفیدی انجام میدهد، در رشته های مختلف فعالیت بشری شرکت میکند. فکر میکنم فعالیت کلمه بهتری است. انسانها فعالیت میکنند تا زندگی و امکانات بیشتری در اختیار انسان باشد و از زندگی مادی و معنوی بهتری برخوردار باشد. کسی برای کسی کار نمیکند که در ازاء آن مزد بگیرد. بیمه بیکاری بحث کارگر است در جامعه سرمایه داری. در جامعه کمونیستی هرکس به صرف اینکه عضوی از جامعه است و حتما بنا به ذات انسانی اش میخواهد برای امر مفیدی فعالیت بکند، تامین است. جامعه سرمایه داری آمده و تامین شدن من و شما را به این گره زده است که آیا برای سرمایه کار میکنیم یا نه. ما هم در مقابل این یک ابزار دفاعی برای خودمان ساخته ایم. ما میگوینم من نمیدانم تو به من کار میدهی یا نه. من نمیدانم کاری که تو به من میدهی میتوانم انجام بدهم یا نه. بنابراین بهر دلیلی، چه کاری نباشد و چه من نتوانم آن کار را انجام بدهم، من که در آدم بودن خودم تجدید نظر نمیکنم. من که نمیتوانم سرم را بگذارم بمیرم. من آدمم و اینجا ایستاده ام بنابراین باید تامین باشم. این ابزار دفاعی کارگر در جامعه سرمایه داری است و نه حکمتی که کارگر جامعه خودش را روی آن بنا میکند.

تمام تحقیر بیکاری و بیمه بیکاری در جامعه سرمایه داری برای تاثیرش بر کارگر شاغل صورت میگیرد. چون اگر یک بخش تحقیر شده طبقه کارگر وجود نداشته باشد که با حداقل معاش سر میکند، طبقه کارگر با حرمت و قدرت دیگری در جامعه ابراز وجود میکند. چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه سیاسی. اما در جامعه یک دخمه ای درست کرده اند و بیکاران را در آن میاندازند، با همه تحقیر و بیحقوقی ای که هست، و همیشه این تهدید را بالای سر کارگر شاغل نگه میدارند که اگر تکان بخوری، و "وظایف محوله" را انجام ندهی به آن دخمه سقوط میکنی. بالاخره بیکاران زنده هستند دیگر. پس دارند به نحوی تامین میشوند. سهمی از کل تولید اجتماعی بهرحال صرف زنده نگهداشتن بیکاران میشود. اما جامعه بورژوازی میکوشد تضمین کند که این با بیحرمتی و بی شخصیتی کارگران بیکار همراه باشد. موقعی که شما میروید بیمه بیکاری بگیرید، آن کسی که آنجا نشسته یک فرمی را جلویت پرت میکند و طوری نگاه میکند و از بالا برخورد میکند که گویی کارگری که اینطرف گیشه نشسته آدم پائینی است و ایشان دارد منت سرش میگذارد. در تمام مراودات اجتماعی با بیکار بودند مثل یک ننگ برخورد میکنند. روزنامه های متعدد هر روزه تصویری بی شخصیت از آدم بیکار میسازند. و خیلی کم است آن روحیه و برخوردی در میان کارگران که بگوید من بیکار نیستم، بلکه جامعه تو است که نمیتواند کاری به من بدهد. این جامعه تو است که عاجزتر از آن است که حتی انسانی را که میخواهد خلاقیت خود را در خدمت جامعه بکار بیاندازد سازمان بدهد و کار مفیدی به او بدهد. تمام خفتی که داری به من بیکار میدهی خفتی است که جامعه خودت، جامعه بورژوازی، باید بکشد. من فکر میکنم به این معنی نه فقط بالا بردن سطح بیمه بیکاری و نزدیک کردنش به دستمزدهای واقعی کارگر در همان سطح شغلی که هست، برای خود بیکاران لازم است، بلکه برای کل طبقه کارگر حیاتی است. اگر این تامین نشود، مادام که زنان و اقلیت های نژادی بخشهای تحقیر شده ای در طبقه کارگر را تشکیل میدهند، کل طبقه کارگر تحقیر شده میماند و بنظر من این در مناسبات کارگر و بورژوا و حتی در مبارزه شاغلین تاثیرات اساسی میگذارد.

**مصطفی صابر:** کاملا همینطور است که میگویند. من فقط یک نکته را یادآوری کنم. چند وقت پیش رفسنجانی در یکی از صحبتهایش گفت که آنچه هست بیکاری است و نه بیکاری. چون کار هست. چطور کارگران افغانی میتوانند بروند کار گیر بیاورند ولی باقی نمیتوانند. دقیقا مصداق همین صحبت شما بود در مورد مشخص ایران که چطور با کار وحشتناکی که از کارگر افغانی میکشند و مزد نازلی که به او میدهند در عین حال با بیکاری وسیعی که وجود دارد آنها هر روز از تریبون نماز جمعه و مجلس شان به کارگر بیکار میگویند که بیکاره هستی. بنابراین میخواستم تاکید کنم که مطالبه بیمه بیکاری از این لحاظ هم که شما گفتید مساله تعیین کننده ای برای کارگران است.

**منصور حکمت:** حمید تقوایی قبلا گفت و من هم تکرار میکنم که هر کارگر سوسیالیستی باید دقت کند و مدام توضیح بدهد که بیکاری پدیده ای تصادفی نیست. تقصیر هیچ فردی نیست. این یک مکانیسم اقتصادی جامعه سرمایه داری است. سرمایه داری به یک ارتش ذخیره بیکاران احتیاج دارد و این ارتش بیکاران را هم بطور طبیعی در جریان انباشت سرمایه و رشد سرمایه داری مدام بوجود میآورد. همیشه درصد معینی از کارگران در جامعه سرمایه داری بیکار نگهداشته میشوند و علت

اش هم كاملا از نظر اقتصادي قابل توضيح است و سوسياليستها مداوما اين را توضيح داده اند. من فكر ميكنم كارگر بايد به خصوص به اين بحث مسلط باشد. اينكه علت بيكاري نوع جامعه اي است كه برپا کرده اند و اين جامعه را بايد تغيير داد.

**مصطفی صابر:** اجازه بدهيد بحث بيمه بيكاري را در سطح مشخص تري دنبال كنيم. شما فكر ميكنيد اقتصاد ايران در اين مقطع كاهش دارد كه بيمه بيكاري را كه ما مطالبه ميكنيم بدهد؟ اينكه ميگويند نداريم و بار مالي دارد تا چه حد درست است؟

**منصور حكمت:** در چهارچوب همين اقتصاد موجود اگر كسي بگويد نداريم بدهيم من جواب ميدهم شما دفاتر حسابان را قايم ميكنيد و يواشكي به آن نگاه ميكنيد و بعد به ما ميگويند نداريم بدهيم؟ خوب دفاترتان را بياوريد ببينيم. چقدر خرج جنگ كرديد؟ چقدر خرج نهادها و بنيادهاي مختلفي ميكنيد كه مردم را كنترل ميكنند؟ چقدر دانا داريد خرج ارتش ميكنيد؟ چقدر داريد سود ميبريد؟ اينها را بگويند تا ما ببينيم ميتوانيد بيمه بيكاري بدهيد يا نه. شما دفتر حسابان را نشان مردم نميدهيد. مردم ناگهان ميبينند كه فلانقدر دلار دارد كه در بازار ريخته شد چند روزه خريدند و رفت. اين پولها از كجا آمد؟ دولت و بازار را بتكانيد ببينيد چقدر پول روي زمين ميريزد. بنظر من معلوم است كه ميشود بيمه بيكاري را با همين اقتصاد داد. فقط يك مبلغ ۳۵۰ ميليارد دلار يك فقره از خسارتهاي ايشان در طول جنگ بوده. خوب اموال مردم است كه دود شده و هوا رفته. ثانيا وقتي ميگويند نميتوانيم بدهيم جواب كارگر هم اينست كه من ميتوانم بدهم. يك روز نماينده كارگر و نماينده سرمايه دار كه دولت باشد بروند در تلويزيون و هر كدام فقط يك جمله بگويند. دولت بگويد مردم اين ميگويد اينقدر بايد بيمه بيكاري داد و من نميتوانم بدهم. نماينده كارگر هم بگويد مردم ما كارگران ميتوانيم بدهيم. فردايش انتخابات بگذارند. كارگر پاي اين تعهدش مي ايستد و بيمه بيكاري را ميدهد. امتحانش بنا بر اين مجاني است.

فصل دوازدهم  
ايمنى و بهداشت محيط كار

**مصطفی صابر:** نکته اي كه در مورد ايمنى محيط كار هست، نه فقط در ايران بلكه در سطح جهاني، آمارهاي بسيار بالا و وحشتناكي است كه بورژوازي خودش از سوانح ميدهد كه براستي باور نكردي است. مثلا فرض كنيد صدمات و لطمات محيط كار در فاصله دو جنگ از كل تلفات جنگ بيشتر بوده است. يا مثلا من فكر ميكنم اگر در ايران تلفات جنگ را با آمار لطمات و تلفات ناشي از كار كه با آمار جمهوري اسلامي سالانه حدود ۱۸۰۰۰۰ مورد بوده است، يعني ۱۴۰۰۰۰ مورد براي هشت سال، مقايسه ميكنيم ميبينيم چندان كمتر از جنگ نبوده است. آمار كشته شدگان در محيط كار بگفته خودشان چيزي حدود ۵۰۰ كارگر ماهر است، كه براي آنها كارگر ماهر مهم تر است. اينها را خيلي راحت ميگويند و ميگذرند، انگار امري خيلي طبيعي است! ميخواستم شما در اين مورد صحبت كنيد و اينكه چطور در قانون كار اين اصلا فرض گرفته شده.

**منصور حكمت:** من ميخواستم به اين نکته كه خودتان قبلا اشاره كرديد برگردم. اگر از كسي بپرسند كه آن جنايات اصلي كه در تاريخ بشر ميشود اسم برد كدام است روي اين چيزها انگشت ميگذارد، دو جنگ جهاني، فاشيسم هيتلري، كوره هاي آدم سوزي، هيروشيما، جنگ ويتنام، جنگ ايران و عراق و غيره. اينها جنايتهاي بزرگي بوده است كه همه ميشناسند. هم جانيان را ميشناسند و هم قربانيانش را. اما يك جنگ اعلام نشده و يك جنايت در حال جرياني در متن جامعه سرمايه داري هست كه همه اينجا اشاره كردند كه قربانيانش از نظر تعداد كمتر از اين نمونه هاي برجسته جنايت در تاريخ نيست. همانقدر آدم روانه گورستان ميكنند، همانقدر آدم روانه بيمارستان ميكنند، همانقدر خانه ها را از هم ميباشد، همانقدر شادي ها را به غصه و غم تبديل ميكنند كه هر كدام از اين دوره هاي ننگ آور در تاريخ بشر. اما فرقتش در اين است كه در اين مورد قاتلين و جانيان دارند كنار قربانيان خودشان قدم ميزنند و كسي نميتواند نشانشان بدهد و بگويد مسنول مرگ آن هزاران نفر اين كسي كه اينجا دارد راه ميرود يا اين نهاد است و اين موجودي است كه تازه خودش را هم از بقيه جامعه معتبرتر و بالاتر ميداند. قربانيان اين جنايت خيلي معلوم و مشخص اند. اين جنايت قربانياني طبقاتي دارد. اينطور نيست كه بمبي روي محله اي افتاده و عده اي جانشان را از دست داده اند. اين جنگي است عليه بخش مشخصي از جامعه. عليه طبقه كارگر. من فكر ميكنم آن چيزي كه كارگر در بحث ايمنى محيط كار بايد متوجه آن باشد در درجه اول كل اين مساله در همين ابعاد آن است. در كشوري مثل ايران و در كل در كشورهاي سرمايه داري عقب افتاده تر و همينطور در حوزه هاي عقب مانده تر توليدي در خود كشورهاي پيشرفته، مثل شمال انگلستان و جنوب ايتاليا و غيره، اين را ما به طرز برجسته اي ميبينيم. چند سال قبل بود كه مساله نشت گاز در بوپال هندوستان وجدان تمام دنيا را آزرده كرد. دوهزار نفر فقط بخاطر اينكه گاز در يك كارخانه انگليسي نشت کرده بود در شهر مجاور مردند و عده خيلي بيشترى از پير و جوان و بچه كور و معلول

شدند. این اتفاق را کارگر انگلیسی اجازه نمیدهد به اینصورت در جامعه انگلستان رخ بدهد. اما سرمایه دار انگلیسی کارخانه ای را که کارگر انگلیسی اجازه نمیدهد در این کشور نصب بشود برمیدارد و میبرد هندوستان چون آنجا جان آدم ارزش ندارد. خود دولت هندوستان میگوید جان کارگران ما ارزش ندارد. بازاریش دارد میگوید جان کارگران ما ارزش ندارد. کارخانه تان را بیاورید، از کارگران استفاده کنید و هر وقت هم نخواستید دور بیاندازید. در همان هندوستان در همان دوره فاجعه بوپال گزارشی بود از یک کارخانه تولید اسپستوس. ماده ای است نسوز برای ایزولاسیون و عایق صنعتی که در کلاچ و ترمز ماشین هم هست و غیره. در اروپا اگر کارگر متوجه بشود که در فلان ایزولاسیون اسپستوس بکار رفته اتحادیه فوراً دستور میدهد که تکان نخورید، دست نزنید، متخصص باید با وسایل خاصی بیاید و آن یک پاکت اسپستوس را پاک کند. چون سرطان خاصی در ریه ایجاد میکند. اما در همان هندوستان و مطمئناً در کشوری مثل ایران کیسه اسپستوس را مثل کیسه سیمان داده اند دست یک نفر پابرنه از این گوشه انبار به آن گوشه ببرد و گرد و خاک آن هم در هوا پخش بشود. این یعنی سرمایه دار و دولت سرمایه داری در این کشورها دارد میگوید که من در این کشور کاری کرده ام که جان آدم ارزش ندارد. کارگران ما مفت هستند، بیایید مصرف کنید و دور بیاندازید. یا خبر ریزش معادن و حبس شدن کارگران زیر زمین. دهها و صدها نمونه از اینها هست که فقط موارد برجسته آن را در روزنامه ها مینویسند. ولی این یک جنایت در حال جریان و دانی است. چیزی که من فکر میکنم اینست که، همانطور که رضا مقدم گفت، یک نفر آمده و در این قانون کار اعتراف به قتل و مردم کشی کرده. دارد میگوید برنامه اش چیست. دارد میگوید همان بفرمانی را که دولت های این نوع کشورها به سرمایه میزنند را میخواهم بزنم. شما جانتان ارزش ندارد. البته اگر دیدم جانتان در خطر است من اینها را در یک دفتری ثبت میکنم. این حداکثر چیزی است که در این قانون هست. بنظر من این باید از طرف کارگر ایرانی تودهنی بخورد. بنظر من هیچ بخشی از طبقه کارگر در ایران نباید چنین موقعیت پانینی را برای خود قبول بکند که بله آن چیزی را که کارگر آلمانی نمیگذارد به او تحمیل بکنید را بیاورید به ما تحمیل بکنید. این بدترین نوع تسلیم شدن به طبقه سرمایه دار است. منم فکر میکنم باید بالاترین استانداردهای بین المللی در کشوری مثل ایران و در هر کشور دیگری از نظر امنیت محیط کار برقرار باشد. این دستگاههایی که ساخته میشود در کشور مادر هزار و یک مقررات و شرط و شروط برای نصب و استفاده اش همراه دارد. سرمایه دار فکر میکند اگر بخواهد اینها را رعایت کند از سودش زده است. برمیدارد و تا بتواند جنبه های ایمنی را حرس میکند و دور از چشم افکار عمومی اروپا، که برایش مساله است، یکجائی بکار میاندازد. چیزی که ما باید بخواهیم اینست که این دستگاهها باید با همان موازین ایمنی که مورد نظر بوده است نصب بشود و بکار بیافتد. تازه همانهم کافی نیست. در خود روند ساختن این دستگاهها به اندازه کافی از امنیت آنها زده اند. یکی از مشخصات اختراع کردن ابزار برای سرمایه اینست که مخترع بتواند کاری بکند که دستگاه ارزان و "اقتصادی" باشد. خود محقق و سازنده قبلاً از امنیت اینها زده است. فقط به درجه ای این ضوابط وارد شده که یک مراجع کارگری در این جوامع فشار میگذارند. بهرحال ما باید بخواهیم بالاترین استانداردهای بین المللی رعایت بشود. تکلیف "مخترع مسلمان" خودمان هم دیگر روشن است. بنظر من کارگران نباید همینطوری به کار با دستگاههایی که یکی بی هیچ صلاحیتی گل هم کرده است تن بدهند. هر ابزاری باید به هزار و یک طریق تست شده باشد تا کارگر برود با آن کار بکند. دوم اینکه بنظر من باید تمام قضیه نظارت و کنترل ایمنی محیط کار کارگری باشد. مسخره است که یک چیزی من را به خطر بیاندازد ولی شما مواظب باشی اتفاق نیافتد. خوب من خودم بهتر از شما بلدم مواظب باشم اتفاق نیافتد چون خود من را دارد تهدید میکند. ممکن است بگویند که ما کارگران را بیسواد نگهداشته ایم، عقلشان نمیرسد. اما خود اینها هم عقلشان نمیرسد و میروند استاد دانشگاه میاورند. منتهی انگار کارگر نمیتواند برود و متخصص بیاورد. اتحادیه کارگری هم میتواند برای بازرسی خطرات محیط کار کمیسیون تشکیل بدهد و استاد دانشگاه مربوطه را هم آنجا استخدام کند. هزار و یک استاد و متخصص کمونیست هم پیدا میشود که نسبت به این مساله حساس باشد. خیلی ها رشته تخصصی شان ممانعت از حوادث حین کار است. کسانی هستند که همین امروز جلوی دولتها میایستند و این خطرات را بازگو میکنند و بعضاً شغلشان را هم به این خاطر از دست میدهند. کارگر به اینها حقوق میدهد و از تخصصشان استفاده میکند. بنابراین مساله نظارت و کنترل این امر باید دست خود کارگر باشد. جالب است که خود این قانون وقتی پای بازرسی پیش کشیده میشود میگوید به منظور "مشارکت کارگران" فلان مرجع برای نظارت تشکیل میشود. اما در آن مرجع کمتر از همان اولی کارگر هست. یعنی اصلاً نیست. در مرجعی که نکته دیگر این است که باید باعث حوادث محیط کار شدن جرم جنایی قرار است مشارکت کارگران را تامین کند اصلاً کارگر نیست.

همانطور که ایرج آذرین گفت محیط کار محیطی است که کارگر بخش اعظم زندگی اش را در این جامعه در آن میگذراند. نفس زندگی کردن که دیگر نباید برای کسی خطرات فوق برنامه داشته باشد. محیط کار باید جای امن و سالم و تمیزی باشد. من هم مثل رضا مقدم فکر میکنم که علیه کسی که این مواد را گل هم کرده و اسمش را فصل ایمنی شرایط کار گذاشته از همین الان ادعای وجود دارد. حال این شورای اسلامی است یا وزارت کار یا هرکس که هست از هم اکنون طبقه کارگر از او شکای است. فکر میکنم به این آدمها باید گفت که شریک جرم همان قتل و جنایت وسیعی هستند که از آن صحبت شد.

**مصطفی صابر:** نمونه کارخانه هایی در ایران که کارگران اروپایی و آمریکایی بدلیل مخاطرات آنها اجازه نداده اند مشابه آنها در کشورشان برپا بشود و در ایران متأسفانه کارگران مجبور شده اند در آنها کار بکنند کم نیست. مثلاً کارخانه آلومینیوم سازی که ایرج آذرین اشاره کرد گویا اصلش آمریکایی است و در آمریکا امکان استقرار آن وجود نداشته. این کارخانه در ایران کار میکند و پس از چند سال کارگران را از نظر جسمی داغان میکند. و یا کارخانه داروسازی بود که در نمونه آلمانی اش کارگران خواهان این هستند که یک هفته کار و یک هفته استراحت در این کارخانه برقرار باشد چون بیماریهای هورمونی ایجاد میکند و عوارض مختلف دارد. اما در ایران متأسفانه کارگران نتوانسته اند هنوز یک هفته کار یک هفته استراحت رداشته باشند. منتهی من میخواهم باز به یک استدلال بورژوازی در این مورد اشاره کنم. میگویند بهرحال کار و تولید هم مثل حوادث طبیعی نظیر سیل و زلزله جبراً یک صدمات و لطماتی هم دارد. با همین نوع استدلال هم هست که همانطور که گفتید قاتل کارگر راست راه می‌رود و کسی هم در این جامعه یقه اش را نمیگیرد. در مورد این استدلال که حوادث حین کار اجتناب ناپذیرند چه می‌گویند؟

**منصور حکمت:** اینکه این حوادث قابل اجتناب هستند کاملاً از نظر علمی قابل اثبات است. این استدلال تا آنجا برد دارد که کسی واقعا پای تحقیق مساله نرود. اگر یک مرجع کارگری واقعا این حوادث را بررسی کند و نحوه استفاده از این یا آن دستگاه را در کشوری که کارگران در آن موضع محکمی دارند نگاه بکند و آمارها را نگاه بکند میتواند نشان بدهد که این حوادث کاملاً قابل اجتناب هستند. اگر ما واقعا به حد دانش و توانایی بشر رسیده باشیم، یعنی بشر دیگر راهی برای جلوگیری از این یا آن اتفاق کشف نکرده باشد آنوقت میشود از اجتناب ناپذیر بودن این حوادث حرف زد اما در این حالت هم باید به مرحله قبل از تهیه آن وسایل تولید و دستگاهها و ابزارها برگردیم و بپرسیم در این حالت چرا این وسایل مخاطره آمیز اصلاً وارد بازار شده اند. چرا اگر دستگاه و ابزاری که امتحان خودش را از نظر ایمنی پس نداده است بعنوان وسیله ای که میتواند مورد استفاده تولیدی و اقتصادی قرار بگیرد واردبازار شده است؟ در جامعه سرمایه داری گرایش به این عرضه شتابزده وجود دارد کشتی میسازند و خودشان هم میدانند که فلانقدر احتمال غرق شدن آن هستی خودشان هم میدانند چطور میشود این عیب ها را هم برطرف کرد. اما برایشان اقتصادی نیست. هواپیما میسازند و میتوانند جلوی سقوطش را بگیرند اما برایشان اقتصادی نیست. چه در رابطه با مصرف کننده و چه در رابطه با کارگر همه اینها جواب داشته است. به این معنی باز ما از محدوده یک کارخانه فراتر میرویم. به اینجا میرسیم که کارگر باید یک کنترل اجتماعی بر تولید بگذارد. در کشورهایی مانند ایران که خودشان تولید کنندگان عمده ابزار تولید نیستند و وارد کننده اند، یک مقدار دست و بال کارگر بسته است. اما باز این جنبش جهانی طبقه کارگر است که میتواند جواب این مساله را در سطح وسیع بدهد و از ریخته شدن ابزار و آلات و شیوه های تولیدی ناامن به بازارها جلوگیری کند. با اجازه تان میخواهم یک نکته دیگر هم اضافه کنم. بنظر من کارگر یک راه حل عملی دارد که فوراً قابل اجراست. به مجرد احساس کوچکترین جنبه ناامنی دست از کار کشیدن و اعلام اینکه تا عیب برطرف نشود کار نمیکنیم یک حق پایه ای هر کارگر است و این را باید اجرا کرد. اینکه به مبصر کارخانه بگوئیم تا برود در دفترچه اش یادداشت کند جواب ما نشد. تا دیدیم امکان حادثه و خطری هست باید جمعا محیط را ترک کنیم و اعلام کنیم تا رفع نقص واحد مربوطه تعطیل و تحریم است.

من فقط میخواستم اضافه کنم که بهرحال بحثهایی که اینجا شد قطعاً کافی نیست. در برنامه حزب کمونیست هم علیرغم موجز بودنش بندهای مشخصی درباره ایمنی کارگران وجود دارد. مثلاً معاینه منظم کارگران اگر این جایش در قانون کار نیست پس کجاست؟ تعهداتی که کارفرما دارد برای تشخیص شروع مسائل ایمنی و غیره میخواهم بگویم که اینجا بنظر من فلسفه کلی ایمنی محیط کار را بحث کردیم اما موازین بسیار زیادی هست که میشود تعیین کرد و هر کدام جلوی مخاطرات مشخصی در محیط کار را میگیرد.

فصل سیزدهم

پیمانها و قراردادهای دسته جمعی

**مصطفی صابر:** مذاکرات و پیمانهای دسته جمعی کار موضوع فصل هفتم قانون کار جمهوری اسلامی است و بهرحال پیمانهای جمعی نقش معینی در جنبش کارگری دارد و موارد زیادی هم ممکن است پیش بیاید که کارگران برای گرفتن بعضی خواستها قراردادهایی فراتر از قانون کار در محدوده واحدها و کارخانجات معین با کارفرما ببندند. شما نظرتان راجع به فصل هفتم قانون کار جمهوری اسلامی یعنی پیمانهای دسته جمعی چیست؟

**منصور حکمت:** مشکلی که من برای فهم این مبحث قراردادهای دسته جمعی دارم اینست که قانون کاری که تشکل کارگری را به رسمیت نشناخته این مبحث را چرا وارد کرده و چطور وارد کرده. معنی عملی این فصل اینست که شوراها و اسلامی

بروند از طرف کارگران قراردادهایی ببندند و در نتیجه برای مدت یکسال کارگران نتوانند چیزی بخواهند و اعتصابی نکنند. این معنی عملی این ماده است. سوالات دیگر سوالات تجربیدی تری است. با فرض یک جامعه متعارف، با فرض وجود جامعه ای که در آن تشکلهای کارگری وجود دارند، با فرض جامعه ای که در آن قوه قضائیه اش از مجریه اش مستقل است و غیره خیلی حرفها میشود در مورد پیمانهای دسته جمعی زد. ولی در جامعه ایران بطور اخص من میگویم بدون آزادی اعتصاب و بدون آزادی تشکل میبخت قرارداد دسته جمعی در واقع پاداش و جایزه شوراهاى اسلامی در این لایحه است. در مورد نقش دولت من فکر میکنم اتفاقاً دولت لازم است دخالت کند. چرا که تا آنجا که به گرفتن خواستهایی بالاتر از حد پیش بینی قانون کار در هر مقطع مربوط میشود دولت در خود آن روند دخالت خودش را میکند. هر قدر بخواهد به نفع کارفرما مقاومت کند در خود آن روند میکند. موارد کمی خواهد بود که کارفرما به مطالبات زیادتر راضی شده باشد و دولت بیاید بگوید دارید زیادی میدهد. چون در کشوری مثل ایران اگر دولت معتقد باشد کارفرمایی دارد زیادی میدهد در همان جریان اعتصاب و مذاکرات کارگران با کارفرما، با فشار آوردن به نمایندگان کارگران کار خودش را میکند. میماند آن حالتی که کارفرما کارگر را تنها و ضعیف گیر آورده و مثلاً در یک صنعت زیر فشار بیکاری دارد قرارداد میبندد و یک اجحاف حتی فراتر از قانون کار مصوب همان مملکت دارد به کارگران میکند، و بنظر من اینجا باید مرجع و حساب و کتابی باشد که کارگر بتواند برود و بگوید این قرارداد دسته جمعی دارد چیزهایی را که حتی با قوانین جاری مملکت در تناقض است به ما تحمیل میکند. منتهی این مرجع دولتی کدامست. بستگی به این دارد که منظور از خود دولت چیست. اگر آن تعبیری که مردم در کشورهایی مانند ایران از دولت دارند، یعنی مجموع کلیه نهادهای مقتنه و اجرایی و قضایی و غیره، مورد نظر باشد این یک حالت پیدا میکند و اگر منظور از دولت قوه مجریه و در این مورد مشخص وزارت کار باشد، این حالت دیگری است. بنظر من وزارت کار را باید دور زد و رفت سراغ قوه قضائیه. میدانم که قوه قضائیه در ایران برای مثال دست رسالتی هاست و هیچکس دعوايش را نزد اینها نمیبرد. اما در یک حالت فرضی و با فرض وجود یک دادگستری از نظر حقوقی مستقل، یعنی با فرض یک جامعه سرمایه داری کلاسیک تر و متعارف تر، اختلاف بر سر قرارداد دسته جمعی و تفسیر اینکه این قرارداد با قوانین جاری مملکت منطبق است یا خیر با قوه قضائیه است. با این تفاوت که میشود پیش بینی کرد که دادگاههای ویژه حل اختلاف در مورد قراردادهای دسته جمعی باید ترکیب هیات منصفه هایش کارگری باشد. ولی بهرحال به دولت به معنای قوه مجریه نباید رجوع بشود. باید به یک مرجع قضایی رجوع کرد و همانطور که ناصر جاوید گفت سوال این میشود که کارگران چطور در امر قضاوت در مورد این مساله شرکت میکنند. مسائل دیگری هم اینجا مطرح است. بسته به اینکه تشکل کارگری تا چه حد سراسری باشد و تا چه حد حمایت کارگران را داشته باشد و بتواند از جانب کارگران حرف بزند قرارداد دسته جمعی میتواند وسیع تر باشد. ممکن است تشکل کارگری با خود دولت قرارداد ببندد، هم بعنوان کارفرما و هم بعنوان بخشی از یک سیاست مالی و پولی در کشور. فرض کنید جنبش کارگری و اتحادیه کارگری میایند قرارداد میبندند که اگر قیمتها در این سطح نگهداشته بشود ما به این مقدار اضافه دستمزد در این سال رضایت میدهم. بنابراین بحث قرارداد دسته جمعی به کارفرماها و صنایع و کارگاههای معین محدود نمیشود. این بحث به وضع تشکلهای کارگری گره میخورد. تمام تناقض و سوراخی که در این لایحه هست اینست که تشکل کارگری را ممنوع کرده است و دارد از قرارداد دسته جمعی حرف میزند. کلک این قضیه و نتیجه عملی اش اینست که آنکسی که دارد بخودش میگوید نماینده کارگران بیاید حرف بزند. و دقت کنید که اینها سراسری هستند. یعنی حضرات شورای اسلامی یک کنگره میگذارند و بعد هم میروند و یک قرارداد چکی مثلاً برای حداقل دستمزد امسال میبندند (موضوعی که میتواند در یک قرارداد دسته جمعی مطرح باشد) و دیگر هیچکس نمیتواند کاریش بکند چون از نظر این قانون کار اقدام قانونی ای صورت گرفته و کارگر مبارز دیگر دست و بالش بسته است.

## فصل چهاردهم

### آخرین ملاحظات و جمع بندی نهایی

مجازاتهای اسلامی، شوراهاى اسلامی و عضویت اجباری  
کار خانوادگی، کار خارجیان، خسارت در قانون کار،  
کار نوجوانان، آموزش حرفه ای

**مصطفی صابری:** بحث در مورد پیمانهای دسته جمعی را هم اینجا تمام میکنم. مواد و نکات متفرقه زیادی هست که در قانون کار جمهوری اسلامی میشود راجع به آنها صحبت کرد. اینجا اگر رفقا نکاتی بنظرشان میرسد که در بحثهایی که تا بحال کردیم مورد اشاره قرار نگرفته و یا به اندازه کافی در مورد آنها صحبت نشده فرصت هست که صحبت بکنند.

**منصور حکمت:** گفتن چند نکته لازم است. یکی بخش مربوط به مجازاتها و غیره است. اینجا دارند یک عده را شلاق میزنند. بعنوان یک سوسیالیست و بعنوان یک فعال جنبش کارگری من هیچ سندی که اسم کارگر و شلاق زدن با هم در آن نوشته شده باشد را معتبر نمیدانم. لایحه قصاص و امثالهم را با اسم کارگر قاطی کردن اهانت به خود کارگر است.



ماده ۱۷۷، که البته اسم شلاق زدن هم در آن هست، بنظر من معنی سیاسی مهمی دارد. میگوید "هرکس شخص یا اشخاص را با اجبار و تهدید وادار به قبول عضویت در تشکلهای کارگری یا کارفرمایی نماید و یا مانع از عضویت آنها در تشکلهای مذکور گردد با توجه به شرایط و امکانات خاظم و مراتب جرم، به پرداخت جریمه نقدی معادل ۲۰ تا ۱۰۰ برابر حداقل دستمزد روزانه در تاریخ تخلف و یا حبس از ۶۱ روز تا چهار ماه و یا ۲۰ تا ۷۴ ضربه شلاق و یا به هردو این مجازاتها محکوم میشود". اگر این ماده را باور کنید آنوقت بنظر من اولین کسانی که باید دراز بشوند و این شلاق کذایی را بخورند تمام سران جمهوری اسلامی هستند که مانع متشکل شدن کارگران در احزاب سیاسی کمونیستی و اتحادیه های کارگری خودشان هستند و هر زمان هسته و کانونی از اینها بوجود میاید آن را سرکوب میکنند. کسانی که مانع شرکت کارگران در مجمع عمومی و غیره میشوند. این بند تا این مقطع تماشش دامن خود جمهوری اسلامی را میگیرد. گذاشتن این اینجا دیگر خیلی وقاحت میخواهد. اما این بند چند لیه دارد. یک نمونه دیگر خود شوراهای اسلامی هستند. در آیین نامه شان اینها همه کارگران را کلا عضو خودشان تعریف کرده اند. اصلا صحبت به وادارکردن و مجبورکردن و غیره هم نیست. خودشان حق عضویت را از حقوق کارگران راسا کم میکنند. بنابراین شلاق خور بعدی خود شوراهای اسلامی از آب در میایند. لیه دیگر این بند علیه تشکلهای کارگری ای است که در هنگام رشدشان بخواهند جلوی اعتصاب شکنی را بگیرند و بخواهند سیاست عضویت اجباری اتحادیه را در پیش بگیرند. در خیلی از کشورها اینطور هست. هیچ کارگری نمیتواند عضو اتحادیه کارگری مورد قبول کارگران نباشد. این بند به این ترتیب در مقابل تشکل های واقعی کارگری هم عمل میکند. من شک دارم کسی را بزور بیاورند و در کلوپ کارفرمایان عضو کنند. حرف جریمه را هم که میزند تماما مطابق قد و قواره کارگر است. ۲۰ تا ۱۰۰ برابر حداقل دستمزد روزانه. اگر این را از ثابت پاسال میگرفتند ککش میگزید؟

نکته دیگر ماده ۱۷۶ است. میگوید کسانی که فک و فامیل خودشان را بکار میکشند تابع این قانون نیستند. بنظر من همه باید تابع قانون باشند. آیا میشود کسی مجاز باشد از فرزندش یا همسرش به شیوه ای کار بکشد که حتی مطابق همین قانون هم مشروع نیست؟ اگر همه بندها در این موارد مصداق ندارد، باید قوانین کار نوجوانان، مواد مربوط به کار زنان و بندهای رفاهی و غیره مشخص در این نوع کارها رعایت بشود. نمیشود واحدهای کوچک درست کرد و از آدمها کار شاق کشید به این حساب که فامیل هستند. صنعت قالسی بافی یک نمونه اش است که هزار و یک نوع استنمار و بهره کشی در آن هست.

نکته آخری که داشتم در مورد کار خارجیان است. بنظر من خارجی ای که وارد مملکتی شد و خود را آماده بکار معرفی کرد، یعنی گفت میخواهم شریک تولید و زندگی در این مملکت باشم، آن فرد دیگر برای آن کشور خارجی نیست. تابعیت و ملیت هیچکس نباید کوچکترین تاثیری داشته باشد. هرکس در کشور کار میکند تابع قوانین عینا یکسانی باید باشد. این نوع مواد توطئه های نژادی و ملی و قومی است برای متفرق نگهداشتن کارگران و درگیر کردن آنها در اصطکاکهای داخلی. بنظر من هر نوع عاشاره ای به کار خارجیان باید حذف بشود. دریک قانون کار کارگری فقط یک بند باشد که میگوید که هرکس در محدوده جغرافیایی این کشور کار میکند تابع مقررات این کشور است. مستقل از ملیت و نژاد و مذهب و مرام و غیره.

**مصطفی صابری:** نکات متعدد دیگری هست. مثلا ماده ۱۵۲ که درباره ایاب و ذهاب صحبت میکند میگوید "در صورت دوری کارگاه و عدم وسیله نقلیه عمومی صاحب کار باید برای رفت و برگشت کارکنان خود وسیله نقلیه مناسب قرار بدهد". یعنی دست کارفرما باز است که بگوید وسائل نقلیه عمومی تکافو میکند و هست. یا مثلا فرض کنید ماده ۱۵۰ میگوید "کلیه کارفرمایان مشمول این قانون مکلفند در کارگاه محل مناسبی را برای ادای فریضه نماز ایجاد نمایند و نیز در ایام ماه مبارک رمضان برای تعظیم شعائر مذهبی و رعایت حال روزه داران باید شرایط و ساعت کار را با همکاری انجمن اسلامی و شوراهای اسلامی کار و یا سایر نمایندگان کار طوری تنظیم کنند که اوقات کار مانع فریضه روزه نباشد" و ادامه میدهد "همچنین مدتی از اوقات کار را برای ادای فریضه نماز و صرف افطار و یا سحری اختصاص دهند". که حالا معلوم نیست چرا میگویند این قانون کار از اسلامیت اش کوتاه آمده. گذشته از این در همین قانون کار جایی نیست که گفته باشد کارفرما مکلف است برای مجمع عمومی کارگران جایی را معلوم کرده باشد. یا برای مثال حداقل سن کار را ۱۵ سال گذاشته اند که کارگر خواهان اینست که کار حرفه ای و مزدی برای ۱۸ سال به پائین ممنوع باشد. بعلاوه میشود مواردی که در این قانون نیست را برشمرد. حقوقی که کارگران میخواهند و در این قانون اصلا اشاره ای به آنها نیست. مثلا تحصیل حین کار. منتھی اگر رفقا موافق باشند اجازه بدهید که این بحث را تمام بکنیم و برای ختم این قسمت از صحبت ها که لایحه کار بود یکبار دیگر این سوال را مطرح بکنم که با توجه به این بررسی نسبتا مفصلی که از جنبه های مختلف این لایحه به عمل آوردیم لطفا کلی تان را در مورد این قانون کار، علت مطرح شدن و خاصیت آن، بگویند.

**منصور حکمت:** دلانلی که میخواستیم بگویم را هم حمید تقوایی و هم ناصر جاوید گفتند. ملاک آزادی اعتصاب، آزادی تشکل،

حدنصابهای حداقلی که باید در قانون باشد همه اینها حکم به مردود بودن این قانون کار میدهند. من فکر میکنم تمام خشونت و توحش و عقب ماندگی جامعه سرمایه داری بطور کلی با تمام خصلت ارتجاعی جریان اسلامی اینجا در صد و نود و خرده ای ماده ترکیب شده اند که به یک تعرض دهساله علیه کارگر ایرانی صورت قانونی بدهند. یک تعرض دهساله نه فقط در سیاست و با کشتار و زندان کردن رهبران کارگران و کوبیدن تشکل های واقعی کارگری مانند شوراهای دوره انقلاب، بلکه با فشار اقتصادی و جنگی که به کارگران تحمیل شد و با تمام خرافات مذهبی که روی سر طبقه کارگر میریزند. اینها میخواهند به ماحصل این تعرض صورت قانونی بدهند و به قانون رسمی مملکت تبدیلش کنند. حتی اگر ده تا نهاد و مجلس و هیات و غیره این قانون را تصویب کنند از نظر کارگر ایرانی مردود است. درباره آلترناتیو ما به این متن باید حتما صحبت کنیم. منتها وظیفه ای که الان بر دوش کارگر کمونیست و پیشرو هست این است که علیه این قانون بسیج بکند. با علم به اینکه در دل این فشار این زمزمه هم هست که این قانون بالاخره از هیچ بهتر است، فکر میکنم وظیفه کارگران مبارز این است که حرف مستقل کارگران را بزنند. اگر چیزی آنجا هست که جنبش کارگری فکر میکند باید یادآوری بکند فقط میتواند به اینصورت باشد که "حتی خودشان هم تا اینحد از فلان حق ما را قبول کرده اند". وگرنه بهیچ صورتی نباید این قانون مینای مذاکره کارگران و مینای مطالبات کارگران باشد. ضمیمه این قانون کار، یعنی شوراهای اسلامی، بنظر من یک جریان ضد کارگری است و باید کاملا کنار زده بشود. کاری که کارگران باید در این مقطع بکنند این است که آن خواستههای اصلی خودشان را بصورت یک قانون کار آلترناتیو کارگری و طرح خلاصه مطالبات کارگری مطرح بکنند و جنبش کارگری را روی ده دوازده نکته معین متحد و هم رای بکنند.

اسفند ۱۳۶۸ تا فروردین ۱۳۶۹ -- 13690115 - 19900315

پخش از برنامه رادیویی از صدای حزب کمونیست ایران ۷ و ۸ آوریل ۱۹۹۰